

قصه‌هایی از باله



ترجمه و تأليف: همایون نور احمر



قصه هائي

از

باليه



ترجمه
همایون نور احمدی



شماره ثبت کتابخانه ملی ۲۲۵ ب تاریخ ۴۸۰۳۱



-
- نقاشی متن و طرح روی جلد، فرشید مشقالی
 - چاپ : چاپخانه فاروس
 - چاپ روی جلد : چاپخانه ترقی
 - صحافی : شرکت سهامی افست
 - پایان چاپ : خرد دادمه ۱۳۴۸

سخنی چند درباره باله و پیدایش آن

آن بالهی را که ما امروز در اپراخانه ها و تئاترها ، فیلمها و تلویزیون ها می بینیم عمری تقریباً پانصد ساله دارد . با این وجود باید گفت اگر بارقص مقایسه شود تازگی اش آشکار خواهد بود . بشر ابتدایی نیز رقص می دانسته است . او قبل از آن که کلمات را اختراع کند با حرکات دست و «پانتومیم» احساسات، اعمال و شجاعت خود را بازگو کرده است. او گمان می برد اگر جست و خیزی چون گوزنها و یا جهشی مانند برق داشته باشد خواهد توانست به آسانی پا به گریز بردارد و خویشتن را از آسیب و گزند صاعقه و خطرات دیگر مصون بدارد. بشر اولیه نیز می رقصید تا بر موقعیت های مهم زندگی خود - تولد ، مرگ ، عشق و رزی و ازدواج - نشانه بگذارد. بشر ابتدایی می رقصید . خدایان را ستایش می کرد تاکثت خرمنش پر برکت شود و از آنان برای دفع قحط و غلا استمداد جوید. نزد بشر اولیه رقص جنبه تفریح و تفتن نداشت بلکه قسمتی از وجود او بود. کشیشان برای تشریفات مذهبی می رقصیدند و مردم به تماشای آنان می - پرداختند . شاید بتوان این رقص ها را مقدمه و پیش درآمدی برای رقص های بعدی دانست و آغاز جدایی بین نظاره گر و اجرا کننده رقص.

رقص به عنوان یک هنر، سابقه بی بس قدیمی دارد. به تحقیق

بعضی از اعضای قبایل ابتدایی از رقص اطلاع کامل داشته‌اند . در مصر فرعونها و پادشاهان رقصانی در اختیار داشتند که باعث تفنن و تفریح آنان می‌گشته‌اند. یونانیان رقص را به عنوان یکی از ارکان مهم نمایشنامه‌های خود شناخته بودند و رومیان به پانتومیم که ترکیبی از رقص و نمایش بود توجهی خاص داشتند. هندیها در حدود هزاران سال قبل یک نوع رقص مذهبی به وجود آورده‌اند که مدت‌ها آنها را به خود مشغول داشت.

باله قسمتی از این داستان رقص است که عمری از زمان کریستف کلمب . وقتی که از طریق دریا به سوی امریکاروی نهاد دارد. باله قرن پانزدهم با بالهی که امروزه می‌شناسیم مغایر است . باله نو در ایتالیا به عنوان نوعی تفریح و تفنن در دربارها به هنگام مهمانیها آغاز گشت. در این مهمانیها رقص، پانتومیم ، شعر و شاعری، درام و نمایش بهم می‌آمیخت و باعث نشاط تماشاگران می‌شد. البته ناگفته نماند که اجرا کنندگان، رقصان حرفه‌یی نبودند و اولین دسته رقصان باله از نجبا وواستگان در بارشاھی به شمار می‌رفتند . کفش این دسته از رقصان شباهتی به کفش‌های بالرین‌های امروزی نداشت. گامها یشان به هنگام رقص ساده و فوری کاملاً ابتدایی داشت . به این نوع رقص‌ها تا یک صد سال پیش «باله» اطلاق نمی‌شد . لیکن از سال ۱۵۸۱ کاترین دو- مدیسی (Catherine de Medici) ملکه ایتالیایی نژاد فرانسه دستورداد تانمایشی برای یک عروسی درباری برپا گردد. محصول این کار (Ballet Comique de la Reine) بود. کلمه باله از لغتای ایتالیایی بالو (Ballo) که نوعی رقص است گرفته شده . کلمه بال (Ball) (که به معنای یک مهمانی رقص است) نیز از « بالو » اشتراق یافته است . کوروگرافر (Choreographer) یا خالق رقص‌ها برای باله کاترین یک

موسیقیدان ایتالیایی به نام (Balthasar de Beaugoyenix) بود. هزاران نفر به تئاتر درباری هجوم آوردند تا آن نمایش بزرگرا که برای دولت بیش از سه میلیون فرانک خرج برداشته بود تماشا کنند. این نمایش که ترکیبی از رقص، صحنه های دراماتیک بود بر تماشاگران مؤثر افتاد و نمونه بسیاری برای سایر باله هایی که پس از آن در ایتالیا و فرانسه به روی صحنه آمد، قرار گرفت. همان طور که این سرگرمی های تازه و مهیج رواج می یافت، اجرا کنندگان آن نیز مهارت و تسلط بیشتری در کار خود پیدا کردند. در دینه قرن هفدهم لویی چهاردهم که شیفتۀ رقص بود مدرسه بسیاری به نام (L'Académie Royal de la Dance) یا آکادمی شاهی موسیقی و رقص را بنیان نهاد.

در همان زمان بود که رقصه رفته زنان اشرافی و نجیبزاده به رقصیدن در باله های درباری چنان تعایلی از خود نشان دادند که صاحبان تئاترها و اپراخانه ها بر آن شدند تا برای کسب سود بیشتر باله هایی ترتیب دهند. نزدیک قرن هفدهم مل لافوتن (Mlle lafontain) اولین رقصۀ حرفة بی پای به میدان هنر نهاد و ستارۀ اپرا های پاریس شد. به نظر می رسد که مل لافوتن در استیل و نحوه رقص از باله هایی که در دربار اجرا می گشت قدیمی بالاتر برداشته است و در ضمن رقصان و کور و گرافرهایی که از او پیروی می کردند به بسط و گسترش هنر باله در آن زمان کمک فراوانی کردند. بالرینا (رقصۀ باله) ماری کامار گو (Marie tamargo) که در اوایل قرن هیجدهم در اپرای پاریس می رقصید اولین رقصۀ بی پای است که دامن کوتاه باله را بر تن کرد. و غرض او از پوشیدن آن دامن این بود که بتواند آزادانه حرکت کند و (entrechat) گام تازه بی را که در رقص اختراع کرده بود به معرض تماشا بگذارد. در رقص (entrechat) رقصان به هوا می جهد و با چابکی وضع قدمهایش

بعضی از اعضای قبایل ابتدایی از رقص اطلاع کامل داشته‌اند . در مصر فرعونها و پادشاهان رقصانی در اختیار داشتند که باعث تفنن و تفریح آنان می‌گشته‌اند. یونانیان رقص را به عنوان یکی از ارکان مهم نمایشنامه‌های خود شناخته بودند و رومیان به پاتنومیم که ترکیبی از رقص و نمایش بود توجیه خاص داشتند. هندیها در حدود هزاران سال قبل یک نوع رقص مذهبی به وجود آورده‌اند که مدت‌ها آنها را به خود مشغول داشت.

باله قسمتی از این داستان رقص است که عمری از زمان کریستف کلمب - وقتی که از طریق دریا به سوی امریکاروی نهاد - دارد. باله قرن پانزدهم با باله‌یی که امروزه می‌شناسیم مغاییر است . باله نو در ایتالیا به عنوان نوعی تفریح و تفنن در دربارها به هنگام مهمانیها آغاز گشت. در این مهمانیها رقص، پاتنومیم ، شعر و شاعری، درام و نمایش بهم می‌آمیخت و باعث نشاط تماشاگران می‌شد. البته ناگفته نماند که اجرا کنندگان، رقصان حرفه‌یی نبودند و اولین دسته رقصان باله از نجبا وواستگان دربار شاهی به شمار می‌رفتند . کفش این دسته از رقصان شباهتی به کفش‌های بالرین‌های امروزی نداشت. گامها یشان به هنگام رقص ساده و فوری کاملاً ابتدایی داشت . به این نوع رقص‌ها تا یک صد سال پیش «باله» اطلاق نمی‌شد . لیکن از سال ۱۵۸۱ کاترین دو- مدیسی (Catherine de Medici) ملکه ایتالیایی نژاد فرانسه دستورداد تانمایشی برای یک عروسی درباری برپا گردد. محصول این کار (Ballet Comique de la Reine) که نوعی رقص است گرفته شده . کلمه بال (Ball) (که به معنای یک مهمانی رقص است) نیز از « بالو » اشتقاق یافته است . کوروگرافر (Choreographer) یا خالق رقص‌ها برای باله کاترین یک

موسیقیدان ایتالیایی به نام (Balthasar de Beaugoyenix) بود. هزاران نفر به تئاتر درباری هجوم آوردند تا آن نمایش بزرگرا که برای دولت پیش از سه میلیون فرانک خرج برداشته بود تماشا کنند. این نمایش که ترکیبی از رقص، صحنه‌های دراماتیک بود بر تماشاگران مؤثر افتاد و نمونه‌یی برای سایر باله‌ایی که پس از آن در ایتالیا و فرانسه به روی صحنه آمد، قرار گرفت. همان طور که این سرگرمی‌های تازه و مهیج رواج می‌یافتد، اجرا کنندگان آن نیز مهارت و تسلط بیشتری در کار خود پیدا کردند. در نیمه قرن هفدهم لویی چهاردهم که شیفتۀ رقص بود مدرسه‌یی به نام (L'Académie Royal de la Dance) یا آکادمی شاهی موسیقی و رقص را بنیان نهاد.

در همان زمان بود که رقصه زنان اشرافی و نجیب‌زاده به رقصیدن در باله‌ای درباری چنان تعایلی از خود نشان دادند که صاحبان تئاترها و اپراخانه‌ها بر آن شدند تا برای کسب سود بیشتر باله‌ایی ترتیب دهند. نزدیک قرن هفدهم مل لافوتنن (Mlle lafontain) اولین رقصۀ حرفة‌یی پایی به میدان هنر نهاد و ستارۀ اپراهای پاریس شد. به نظر می‌رسد که مل لافوتن در استیل و نحوه رقص از باله‌ایی که در دربار اجرا می‌گشت قدمی بالاتر برداشته است و در ضمن رقصان و کور و گرافهایی که از او پیروی می‌کردند به بسط و گسترش هنر باله در آن زمان کمک فراوانی کردند. بالرینا (رقصۀ باله) ماری کامارگو (Marie tamargo) که در اوایل قرن هیجدهم در اپرای پاریس می‌رقصید اولین رقصۀ‌یی است که دامن کوتاه باله را بر تن کرد. و غرض او از پوشیدن آن دامن این بود که بتواند آزادانه حرکت کند و (entrechat) گام تازه‌یی را که در رقص اختراع کرده بود به معرض تماشا بگذارد. در رقص (entrechat) رقصان به هوا می‌جهد و با چابکی وضع قدمهایش

را تغییر می دهد «ماری ساله» (Marie Sallé) رقیب «کامار گو» در تئاتر دید خاص و فوق العاده حساسی داشت . او می خواست به حرکات رقص خود معنای مشخصی بدهد و آن را بادرآمد درآمیزد . سالها گذشت و مردان و زنان هنرمند گام ها و ایده های

تازه ای به باله افزودند . در اوایل قرن نوزدهم بالرینی به نام ماری تاگلینی (Marie Taglioni) (برآن شد که حرکات تازه بیان برای انگشتنان پا در رقص ایجاد کند . و در همین زمان بود که استیل و تکنیک تازه ای وارد رقص باله شد . رقص بر روی پنجه های پا بالرینا را قادر می ساخت تا با موازنی ظریف و دلپذیر به تنی چرخ بزند و سبکبار به این طرف و آن طرف گام بردارد ، علاوه بر آن این استیل یک نوع اثر رومانتیک و اثیری به باله می بخشید که تماشاگران را بیشتر مجدوب می ساخت . رقص بر روی پنجه های پا و ابداع این تم رومانتیک به باله درخشش خاصی بخشید و بدنبال آن کلاسها تعلیم باله دایر گشت تا پنج پز کلاسیک مخصوص پنجه های پا و طرز کار اندختن دست هارا به دانشجویان بیاموزد .

تماشاگران باله ناگزیر بودند تمام گامهای را که طی قرنها اختراع شده است موازنها Blance سرخوردن یا سبک پریدن (Glide) جستن ها (Leap) و پرش ها (jump) را بیاموزند : در باله رقصهای اختصاصی و گامهای مخصوص و آکسیون - های ویژه بی و وجود دارد که نشان می دهد رقص یا کاراکتر باله آدمی سالخورده و یا جوانکی پر نشاط ، عروسك و یا ساحر بی مخوف است . اگر تماشاگر معنای این گامها را بداند یقیناً از باله لذت بیشتری خواهد برد . ما می دانیم که باله از ایتالیا آغاز گشت و بعد به فرانسه رفت و آنگاه از فرانسه به انگلستان و سپس به آمریکا راه یافت و اکنون در اکثر ممالک غربی به فراوانی

دایج است . هر کشوری چیزی به این هنر افزوده است . فرانسه به آن ظرفت و ذیبایی ، ایتالیایی‌ها حرارت ، روس‌ها قدرت بخشیده‌اند . باله بر اثر ایده‌های تازه و تصورات هنرمندان بسیار تکاملی خود ادامه داد و در قرن هیجدهم جنبه نمایش تکنیکی رقص را به خود گرفت و بعد از آن « زان ژرژ نور » (jean noverre) بآن زندگی تازه‌ی بخشید . او نشان داد که باله نه تنها یک رقص است بلکه می‌تواند نشان دهنده احساسات و عقاید مختلف نیز باشد پدر (Marie tagcini) با ایده‌هایی که بدخترش می‌داد زمینه و شالوده‌هایی برای عصر باله رومانتیک و تخیلی به وجود آورد . در باله ژیزل (giselle) می‌توانیم یک نمونه کلاسیک از باله رومانتیک قرن نوزدهم را مشاهده کنیم « ژیزل » برای بالرینای دیگری به نام کارلوتا گریسی (Carlotta gerisi) خلق شده بود . « ژیزل » دختر جوان روستایی‌هنگامی که در می‌بادد دلدارش به او خیانت کرده است دیوane شده و دست بخود کشی می‌زند و آنگاه در قالب « ویلی » (Willi) که یک نوع پری است فرو می‌رود و تغییر شکل می‌دهد .

در اوآخر قرن نوزدهم در روسیه ماریوس پتیپا (Marius Petipa) باله را به سرحد تازه‌ی از کمال رساند اوچند باله معروف تظیر « دریاچه قو » (swna lake) « فندق شکن » (Sleeping Beauty) و « ذیبای خفته » (Nutcracker) خلق کرد و چایکوووسکی (Tschaikowsky) نیز موسیقی آنها را نوشت . این باله‌ها با رهادار اوپا و آمریکا نمایش داده شده است . در اوایل قرن بیستم « میشل فوکین » (Michel fokine) فصل تازه‌ی را در باله آغاز کرد . او تم‌ها ، موومان‌ها ، و دیتم‌های تازه‌ی را در باله به وجود آورد و برای موسیقی استراوینسکی (Stravinsky) رقص‌هایی خلق کرد که پتروشکا (Petrouchka) بهترین نوع آن است .

باله قرن بیستم بیشتر از هر چیز مدبیون آن چیزی است که

رقص مدرن نام دارد . رقصان مدرن اعتقاد دارند که رقص باید آزادانه اجرا شود و نمونه های قدیمی گام ها منسخ گردد. رقصها بایستی موومان هایی چون موومان های عادی زندگی داشته باشند و با ظرافت و زیبایی تمام اجرا گرددن . بسیاری از باله های کنونی ترکیبی است از فورمهای مختلف باله و رقص های مدرن. اگرچه در زمان مستعمراتی، باله در آمریکا رواج داشت لیکن تا سال ۱۹۳۰ در آن دیار شهرت فراوانی نداشت و بسیاری از باله هایی که در آن جانمایش داده می شد یک صد سال قبل از آن در پاریس اجرا شده بود.

باله های روسی چون دریاچه قو، فندق شکن، که بیشتر از پنجاه سال عمر دارند تا کنون بارها به معرض نمایش گذاشته شده اند البته بعضی از تئاتر ها گاه گاه باله های تازه را نیز به معرض نمایش می گذارند .

بعضی از این باله ها بسبک کلاسیک با ظرافت درباری قدیم اجرا می شود و بعضی از آنها نیز با تم های دراماتیک به نحوه نمایشنامه های قوی تر از دیگر باله های دراماتیک آیند.

البته در آمریکا نوعی دیگر باله هم وجود دارد که افسانه های فولکلوریک چون بیلی جوان *Billy the kid* را بارقص توصیف می کنند و بعضی از آنها نیز نمایشگر زندگی ملاحان و تفریحات شان در ساحل است. گاوچران ها و سرخ پوستان، نوجوانان نیز در باله های آمریکایی سهم مهمی دارند و از روی زندگی این گروه نیز باله های زیادی تهیه شده است .

دریاچه قو

SWAN LAKE

(Le Lac des Cygnes)

یک باله دراماتیک در چهار پرده ، داستان ازو - پ بگیچف (V. P. Begitchev) و واصلی گلتسر (V. Geltzer) موزیک از چایکوفسکی (Tchaikovsky) . کورو گرافی از جولیوس رایزینگر (Julius Reisinger) که برای نخستین بار در چهارم مارس ۱۸۷۷ توسط بولشوی تئاتر مسکو و سپس در بیست و هفتم زانویه سال ۱۸۹۵ در تئاتر مارینسکی (Maryinsky) پطرزبورگ با طراحی تازه از لو ایوانف (L. Ivanov) و ماریوس پتیا (M. Petipa) به معرض آناشا در آمد .

دریاچه قو از زیباترین باله های کلاسیک جهان بشمار می آید . چایکوفسکی موزیک این باله را براساس اپرای اوندین (Ondine) خود ساخته است .

همنگامی که در سال ۱۸۷۵ از چایکوفسکی خواسته شد تا موزیک باله دریاچه قو را تصنیف کند او بی تأمل بسراغ اوپرای اوندین خود رفت و با شکلی تازه آن را ارائه داد . از جهت موزیک ورقص بدون تردید درام دریاچه قو از مشهورترین باله های کلاسیک بهشمار می آید . این باله هم برای تماشاچی و هم برای رقصان باله ، باله یی ایده آل است و همه رقصانها آرزو دارند نقش اوتد (Odette) را در این باله عهددار گردند .



طرح باله از دریاچه قو

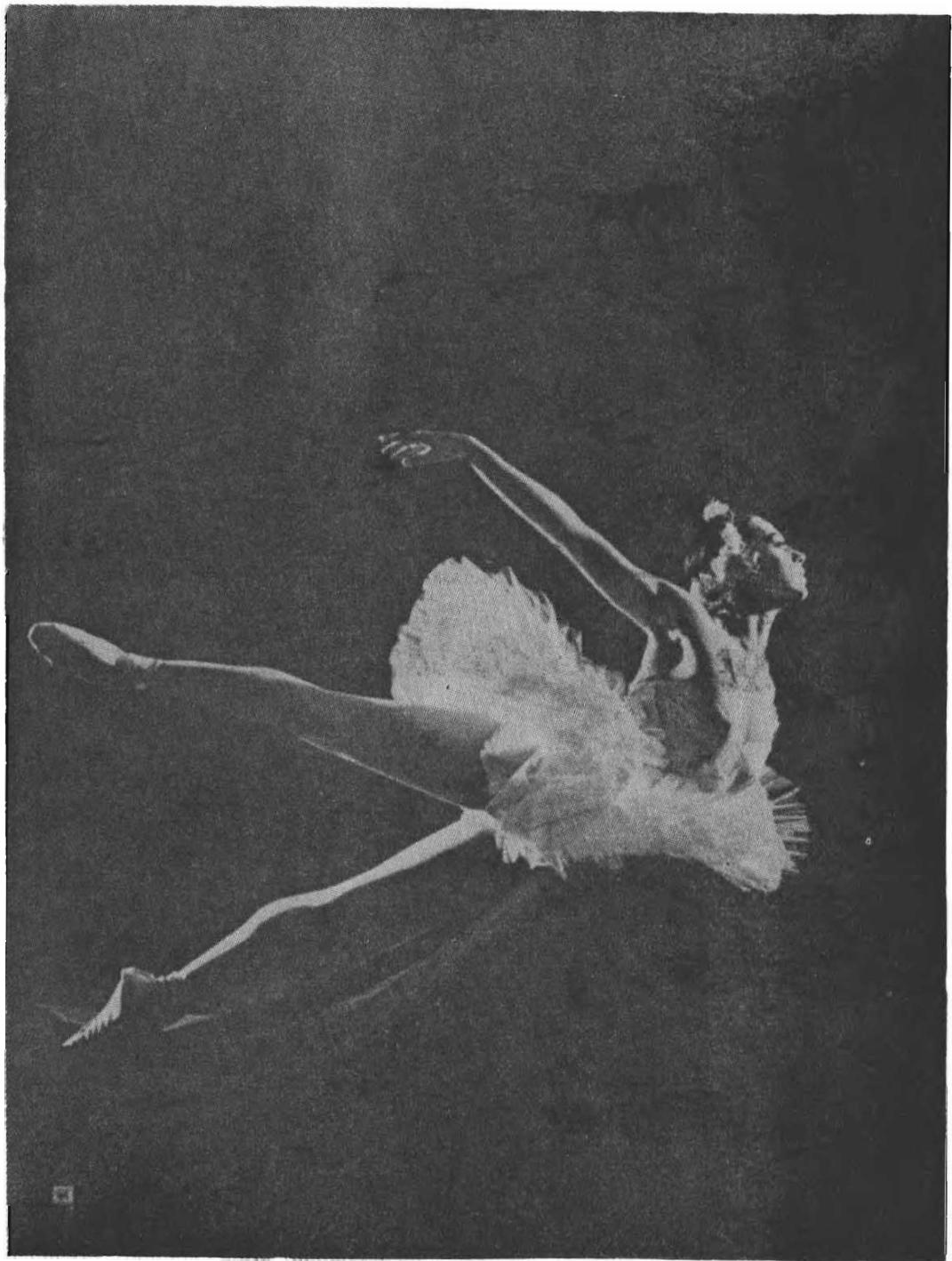
داستان ، داستان دختری است که به جوانی دل می بند و آنگاه او را از دست می دهد و بار دیگر او را باز می یابد و سر انجام هردو در گرداب عشق غرق می گردند.

این دختر ، ملکه قوها است. او پرنده بی زیباییست که بنا به فرمان ساحری به نام روتبارت (Rotbart) به شکل قوبی سپید در آمده و تنها به هنگام نیمه شب برای مدت کوتاهی به شکل انسانی خود ظاهر می شود. او در تپه آسمان و در سینه دریاچه، بال و پر می زند و از سرنوشت خود شکایتی ندارد، ولی در آن هنگام که پای عشق به میان می آید دخترک که بر سرنوشت خود غالب نیست به نابودی کشانده می شود و در گیرو دار حوادثی شیرین و افسانه بی ، عشقی پر شکوه نضج می گیرد و آنگاه سرنوشت دخترک پایان می گیرد .

پرده اول (درباغ) The Garden

صحنه ، باغ با شکوهی را که کاخی بزرگ در عقب آن به چشم می خورد ، نشان می دهد . شاهزاده زیگفرید (Siegfried) مجلس جشنی به افتخار آغاز بلوغ خود ترتیب داده است . دختران و پسران شادی کنان و پای کوبان با لباسهای رنگارنگ خود وارد صحنه می شوند تا به شاهزاده تبریک بگویند . آنگاه رقص و سرمستی آنان آغاز می شود . سپس شاهزاده خانم مادر زیگفرید وارد می شود و به دنبال او مستخدمه اش نیز بدرون می آید . سپس مادر پسر را به خاطر باده گساریش به سرزنش می گیرد و به او تذکر می دهد که در مجلس جشن بعدی باید همسر آینده خود را برگزیند . رقص که به خاطر ورود مادر شاهزاده لحظه بی چند متوقف شده است بعد از خروج او بار دیگر همان حالت شور و نشاط گذشته را باز می یابد و دختران و پسران یک رقص پاس دو ترا (Pas de Trois) ارائه می دهند و به دنبال آن چند واریاسیون توسط یک مرد جوان و دو دختر انجام می گیرد .

آنگاه معلم شاهزاده که کمی مست به نظر می آید با خشم تمام نارضائی خود را از رقص ها که در نظر او خیلی ناشیانه انجام گرفته است ابراز می دارد . و هنگامی که از او می خواهند تا طرز صحیح رقص را به آنان بیاموزد ، ناشیانه به یک رقص قدیمی می پردازد و همه را به خنده می آورد . در این زمان که مجلس جشن در زیر نور سیمین ماهتاب به بزم پریان مانند شده است ، یک دسته قو پرواز کنان از سینه آسمان گذر می کنند . دوستان شاهزاده که محظوظ تماشای قوها شده اند به او پیشنهاد می کنند تا به شکار بپردازند . زیگفرید هم که جوانی جسور و شیفته شکار است از دل فک خود می خواهد که معلم او را به طریقی سرگرم سازد تا او بتواند به آسودگی به شکار قو برود .



باھه دریاچه ۋو - (Tina Timofeyeva) دە نقش «اودت»



شاهزاده زینگفرید (کرونستام) با اودت
(کریستن سیمون) در پرده دوم (آداجیو)

پرده دوم (در کنار دریاچه)

شب از نیمه می گذرد . آبهای مواج دریاچه زیر نور زلال ماهتاب می درخشد و خرابه‌های یک کلیسای مترونک از دور نمایان است . لحظه‌یی بعد یک دسته قو به راهنمائی قویی زیباتر که تاجی بر سر دارد روی دریاچه بگردش در می آیند . قوها زمان کوتاهی روی امواج دریاچه پرواز می کنند لکن هنگامی که به ساحل می رسند هر کدام به هیبت زنی جوان و زیبا در می آیند .

بر روی دیوار کلیسا ، روتبارت (Rotbart) ساحر حیله‌گر که به شکل جغد درآمده است دیده می شود .

یکی از دوستان شاهزاده پیش می آید و هنگامی که دیدگانش با آنبوه قو ها مواجه می شود با فریادی عمیق همراهان خود را از وجود آنان مطلع می سازد .

زیگفرید او لین کسی است که به قوها نزدیک می شود لکن سر دسته آنان که او دت (Odette) نام دارد و اکنون به صورت اصلی خود درآمده است التماس کنان از شاهزاده می خواهد تا از پرتاب تیر خودداری کند و آنگاه به شاهزاده می گوید که تمامی آنان در اصل انسان هستند و یک ساحر مودی آنان را به صورت قو در آورده است و چون شاهزاده از او دت می خواهد که در این باره توضیح بیشتری بدهد دختر می گوید آنان هر شامگاه برای مدت کوتاهی به جلد اصلی خود فرو می روند و اجازه دارند برای مدت کوتاهی در شکل انسانی خود جلوه‌گر شوند . ولی با برآمدن سپیده دگر بار در قالب قو فرو می روند و در آسمان به پرواز در می آیند . زیگفرید که از نخستین لحظات مجنوب (او دت) شده است جسورانه پیش می رود تا دختر زیبا را در آغوش بگیرد لکن روتبارت ساحر حیله‌گر خود را به میان آن دومی اندازد و در همان لحظه دوستان شاهزاده نیز سر می رسند

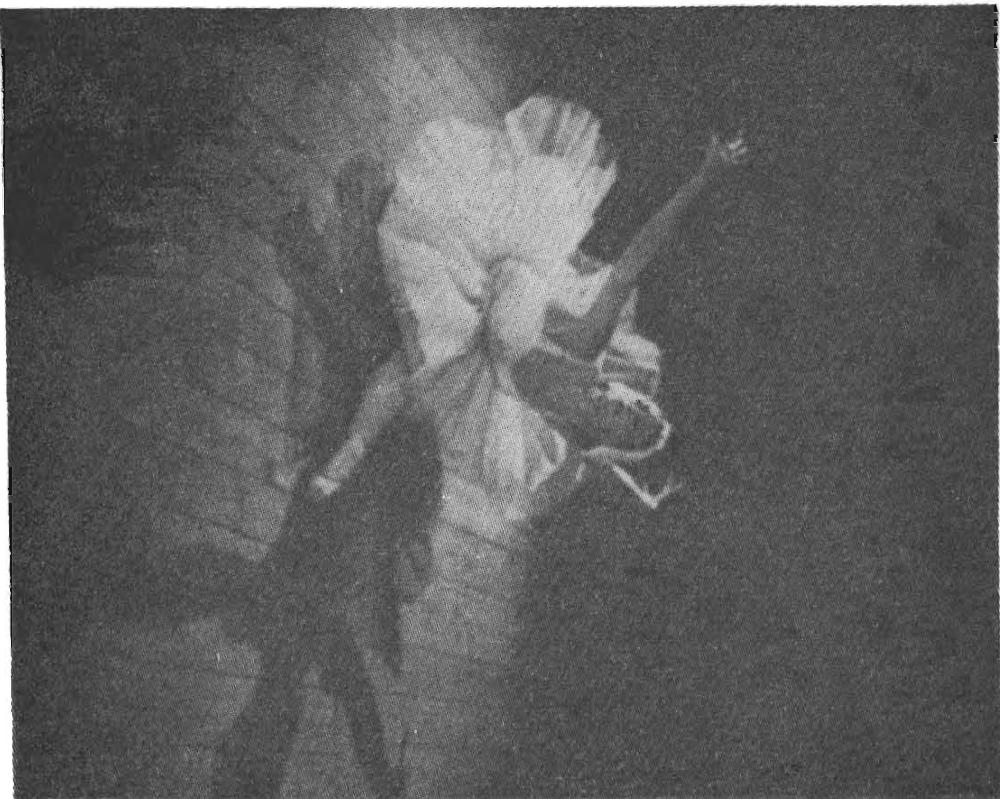
و قصد جان قوها را می کنند لکن شاهزاده به آنان فرمان می دهد تا تیرها را در ترکش خود جای دهند و آنگاه راز دختران افسون شده را برای آنان بازگو می کند و سپس دختران پیش می آیند و با شکارچیان به رقص می پردازنند.

شاهزاده در هنگام رقص راز دل خود را برابر اودت آشکار می کند و از او می خواهد در مجلس جشنی که هفته آینده در قصر برگزار می شود حضور یابد و آنگاه سوگند یاد می کند که جز اودت دختر دیگری را به همسری خود انتخاب نکند.

اما اودت که اشک در چشم دارد به شاهزاده می گوید تا زمانی که روتبارت جادوگر، طلس را نشکند او نمی تواند به آن مجلس قدم بگذارد و آنگاه به شاهزاده می گوید :

اگر روزی پیمان خود را بشکنی من و دوستانم همگی خواهیم مرد . آنگاه بار دیگر دو دلداده در آغوش یکدیگر به رقص در می آیند و این رقص تا طلوع سپیده ادامه می یابد و بعد با دمیدن آفتاب دختران بار دیگر به شکل قو در می آیند و پرواز کنان از روی امواج رقصان دریاچه گذشته و در افق نا پدید می گردند .

پرده سوم - در طالار بزرگ قصر شاهزاده در قصر میهمانی مجللی برپاست . شاهزاده خانم و پسرش زیگفرید بر تخت نشسته اند و در باریان و مستحفظین آنان را در میان گرفته اند . رفته رفته میهمانان وارد می شوند و چون سالن از جمیعت مملو می گردد ، شش زن جوان از طبقه اشراف در برابر تخت زیگفرید و مادرش به رقص می پردازنند و هر کدام برای جلب توجه شاهزاده دست به دلبریهای حساب شده بی می زند ، لکن هیچ کدام آنان مورد توجه شاهزاده زیگفرید قرار نمی گیرند .



دریاچه قو - ما یا پایس تکایا در نقش «اوتد»



باله دریاچه قو
(Margot Fonteyn)
,

(Michael Somes)
(Sadler's Wells باله گروه)

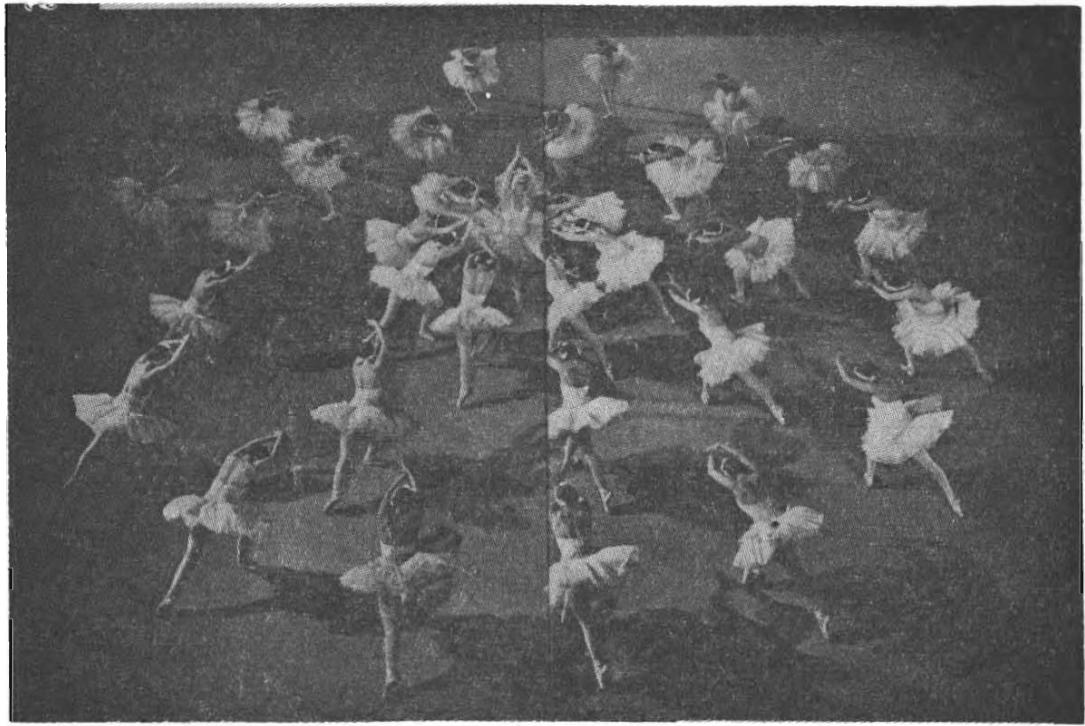
آنگاه میهمانان با لباس های رنگارنگ خود به رقص های بومی پردازند و موجی از شادی و شعف سالان را فرا می گیرد . در این زمان فانفار ها ورود میهمان تازه بی را اعلام می دارند و این میهمان کسی جز روبارت ساحر حیله گر که لباس سیاهی بر تن دارد نیست . روبارت در لباس سیاه خود به شکل یک قوی سیاه در آمده و هیبت با شجکوه و ترس آوری بخود گرفته است .

هرماه روبارت دخترش او دیل (Odile) نیز به صحنه پای می گذارد . جادو گر او دیل را به صورت او دت در آورده و قصد فریب شاهزاده را دارد .

لحظاتی چند می گذرد . زیگفرید که دیرزمانی به او دیل خیره شده و فریب آن شباهت را خورده است آرام آرام به او دیل نزدیک می شود و با او به رقص می پردازد .

اما با تمام ذکاوت و تیز هوشی ، نگاههای معنی داری که بین او دیل و پدرش رد و بدل می شود از نظر شاهزاده زیگفرید مخفی می ماند . در پایان رقص شاهزاده زیگفرید اعلام می کند که همسر آینده خود را انتخاب کرده است . واو دختر روبارت قوی سیاه و شوالیه بزرگ است . در این موقع ساحر حیله گر که نقشه اش به موقیت انجامیده به وجود می آید زیرا زیگفرید از روح او دت که در پشت پنجره ناظر رقص او و او دیل است ، غافل است .

ولی در همین هنگام ناگهان سایه او دت شکسته دل توجه شاهزاده را به خود جلب می کند و شاهزاده که ناگهان به اشتباه خود پی برده است با غمی فراوان از مجلس رقص می گریزد و به ساحل دریاچه روی می آورد .



دریاچه قو - پرده اول



ریما کارل سکایا
Rimma krelskaia
(باله دریاچه قو)

پرده چهارم - درساحل دریاچه

دختران در کنار دریاچه قو به انتظار ایستاده اند تا او دت که به قصر زیگفرید رفته است، بازگردد. لحظه‌یی بعد او دت غمزده و پریشان به آنان ملحق می‌شود.

به دنبال او دت شاهزاده شتابان پیش می‌آید تا از او دت به خاطر اشتباهی که مرتکب شده است پوزش بخواهد، لکن او دت که همه چیز را تمام شده می‌بیند پس از یک خدا حافظی غم انگیز خود را بدیریاچه می‌افکند.

زیگفرید که جانش را به جان او دت بسته می‌بیند با پریشانی در میان آبهای دریاچه به دنبال او می‌شتابد و پس از تلاشی فراوان او دت را روی دست گرفته و به صخره بلندی می‌رساند و به او می‌گوید آماده است تا با او بمیرد. و آنگاه دلدادگان دست در دست هم خود را به دریاچه می‌افکند.

این فدایی بزرگ طلس ساحر را در هم می‌شکند. تو فان در دریاچه آرام می‌گیرد و بار دیگر نور صبحگاهی می‌دمد.

با دمیدن سپیده قصر روتبارت به زمین فرومی‌رود و دختران برای همیشه از افسون جادوگر حیله‌گر رهایی می‌یابند. اکنون که دریاچه در زیر اشعه خورشید درخششی دل انگیز یافته است قایقی را به نظر می‌آوریم که آرام آرام از ساحل دور می‌شود. قایق دو دلداده وفادار را به سوی خوشبختی تازه‌یی می‌برد و بدین سان باله دریاچه قو، پایان می‌گیرد.

زیبای خفته

(THE SLEEPING BEAUTY)

یک باله کلاسیک درسه پرده.

موزیک از چایکوفسکی (Tchaikovsky) نوشته په تیپا (Ivan Vsevolozhsky) و ایوانوسه ولسکی (Petipa)

بر اساس افسانه های شارل پرو (Charles Perrault)

کوروگرافی از ماریوس په تیپا (Marius Petipa)

باله زیبای خفته برای او لین بار در پانزدهم ژانویه سال

۱۸۹۰ توسط گروه باله سلطنتی روسیه در سن پترزبورگ

به تماساً عداشته شد.

باله زیبای خفته در سه پرده و یک سرآغاز تنظیم گشته

لکن به علت طولانی بودن سرآغاز می توان آن را یک پرده

نمایش محسوب داشت.

زمان و مکان داستان نامعلوم است. زیرا هاجرا در

یک قلمرو افسانه‌یی که فلورستان (Florestan) بیست و چهارم

بر آن حکمرانی داشته است، اتفاق می‌افتد. لکن طرح‌ها و

لباسها، روزهای درخشان دربار حکمرانی قرون شانزدهم و

هفدهم را به یاد می‌آورد.

در سر آغاز باله ، هنگامی که پرده بالا می رود ، طالار بزرگ قصری نمودار می شود . روز نام گذاری شاهزاده خانم اورورا (Aurora) به هنگام تعمید است . میهمانان یکی پس از دیگری وارد می شوند تا تماشاگر آن نمایش باشکوه باشند .

کاتالابوت (Cattalabutte) گرداننده این تشریفات نیز ناظرت می کند تا مراسم به خوبی و درستی انجام گیرد . لحظه بی بعد درباریان نیز پای به صحنه می گذارند و به سمت تخت خواب کودک می روند تا آنان نیز ناظر مراسم تعمید باشند . در اینجا موزیک ورود شاه و ملکه و سایر ملتزمندان را اعلام می دارد .

ملکه روی تخت دخترش خم می شود و اورا می بوسد . هنگامی که شاه و ملکه بر تخت هایشان می نشینند ، مادرهای تعمیدی

که به شکل پری در آمده اند وارد صحنه می‌شوند و سپس زیباترین و مقندرترین پریان که پری گل یاس است به اتفاق شش شوالیه که ملتزمین او را تشکیل می‌دهند، وارد می‌شوند. هر کدام از این شش شوالیه به یکی از پریان تعلق دارند. در این موقع پریان به رقص پاس دو سی (Pas de six) می‌پردازند و بعد پریان به تنها یی رقص جالبی را آغاز می‌کنند.

پریان هدایای خود را به بچه تقدیم می‌دارند و برای او زندگی سعادتمندانه‌یی را آرزو می‌کنند و در همین هنگام است که ناگهان صدای ترس آوری همراه با برق به گوش می‌رسد. پیشخدمتی شتابان بدرون می‌آید و گزارش خود را به عرض شاه می‌رساند. شاه با خشم به رئیس تشریفات نگاه می‌کند و سرانجام معلوم می‌شود که کارابوس (Carabosse) به آن مجلس دعوت نشده است.

در همین لحظه پری زشت و بدنها در درشکه‌یی سیاه و بزرگ که موشهای عظیم الجثه‌یی آن را می‌کشنند، وارد صحنه می‌شود و با خشم به شاه اطلاع می‌دهد به خاطر این اهانت و تحقیر سرنوشت طفل او در معرض خطر قرار می‌گیرد.

شاه مأیوسانه رئیس تشریفات را به عنوان مقصرواقعه نشان می‌دهد. ولی کارابوس کلاه‌گیس تشریفاتی او را پاره می‌کند و به زمین می‌افکند. و آنگاه با خشم فراوان با موشهای خود به رقص می‌پردازد و بعد با پانتومیم نفرت خود را از «اورورا» بیان می‌دارد و می‌گوید «اورورا» دختر زیبایی خواهد شد و از تمام مواهبی که پریان به او تفویض می‌کنند برخوردار خواهد گشت. لکن وقتی به شانزده سالگی برسد سوزن دوک نخ ریسی به انگشتش فرو می‌رود و می‌میرد.

«کارابوس» پس از ادای آن کلمات دیوانهوار به رقص می‌پردازد و



طراحی از باله زیبای خفته

بدین ترتیب پیروزی خودرا در مقصود نشان می دهد . لکن پری گل یاس قدم پیش می گذارد و «کارابوس» را از نزدیک شدن به طفل برشمردی دارد . جادوگر بد نهاد که سخت به خشم آمده است سرانجام مجلس را ترک می گوید . آنگاه سوار کالسکه خود می شود و در میان رعد و برق صحنه را ترک می گوید .

پری گل یاس که پری مهربان و خوش قلبی است چون شاه و ملکه را نگران می بیند به آنها می گوید نمی توانند نفرین جادوگر را کاملاً خنثی کند ، ولی می توانند از شدت آن بکاهد . البته آن چه که کارابوس گفته است روزی به حقیقت خواهد پیوست لکن «اورورا» نخواهد مرد بلکه به خواب عمیق صد ساله بی فرو خواهد رفت .

شاه و ملکه به عنوان قدردانی در برابر پری گل یاس سر فرود می آورند و درباریان و میهمانان نیز خوشحالی خود را ارزشمند طفیل آشکار می سازند .

پرده اول : جادو The Spell
صحنه ، باغ کاخ حکمران فلورستان را نشان می دهد .
در باغ جشن تولد « اورورا » که به شانزده سالگی رسیده بربا گشته است .

درباریان و اشراف زادگان همگی در این جشن شرکت جسته اند .
در میان این عده سه پیر زن جادوگر گوژپشت نیز دیده می شوند که روی دوک نخ ریسی خود خم گشته اند .

این دوک های نخ ریسی به خاطر نفرین «کارابوس» تحریم شده است .
«کاتالابوت» وقتی عجوزه هارا که دوک های نخ ریسی را دردست دارند ، می بینند به سوی آنان می رود و هم زمان با ورود حکمران و همسرش دوک ها را از آنان می گیرد . حکمران متوجه ماجرا می شود و دستور

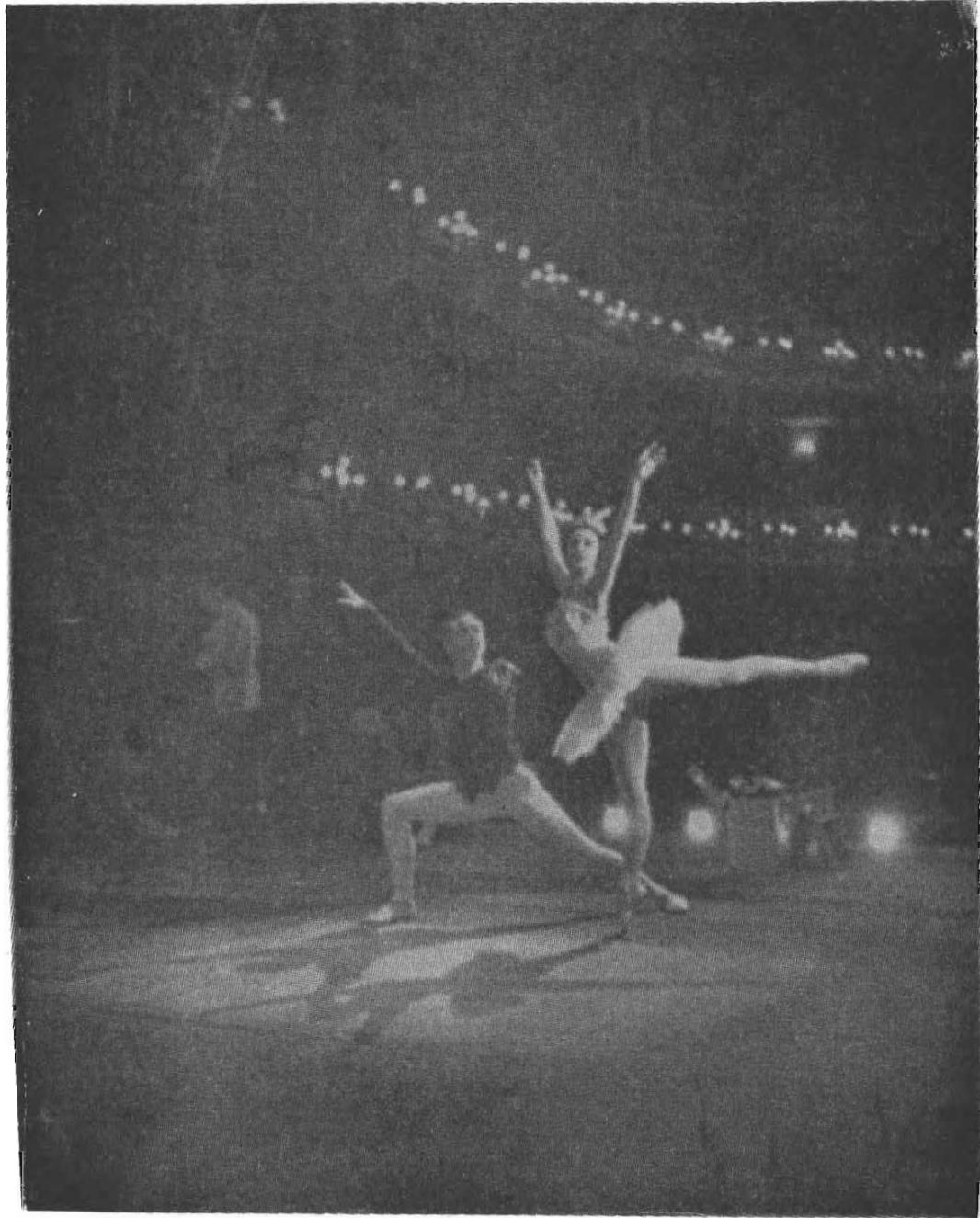
می‌دهد که عجوزه‌های جادوگر را به قتل برسانند، لکن حکمران از او می‌خواهد که به‌خاطر آن جشن فرخنده از تقصیر آنان درگذرد و شاه نیز قبول می‌کند.

در این موقع دختران روستائی بدرون می‌آیند و با آهنگ والس، رقص جالبی برای شاه و ملکه اجرا می‌کنند و بعد «اورورا» پای به‌صحنه می‌گذارد و با شور و هیجان فراوان که نمودار جوانی اوست به رقص می‌پردازد و سپس با محبت تمام به پدر و مادرش تعظیم می‌کند و آنگاه به چهار شاهزاده‌یی که در آن مجلس حضور دارند نگاه می‌کند.

این شاهزادگان از چهار کشور مختلف برای خواستگاری «اورورا» آمده‌اند و قرار است شاهزاده خانم «اورورا» یکی از آنان را به همسری برگزیند.

لحظه‌یی بعد «اورورا» با آهنگ (Rose Adagio) با شاهزادگان به رقص می‌پردازد و آنگاه شاهزادگان گلهای خود را به او هدیه می‌کنند و با هیجان تمام بردستش بوسه می‌زنند.

پس از آن که چند رقص پی در پی انجام می‌گیرد، «کارابوس» جادوگر بدنها را با لباس مبدل بدرون می‌آید و هدیه‌یی برای شاهزاده خانم می‌آورد. «اورورا» با خوشحالی هدیه او را می‌گیرد و چون با دوک‌های نخ ریسی آشنازی ندارد، میله آن به انگشتیش فرو می‌رود و لحظه‌یی بعد درباریان با وحشت تمام به شاهزاده خانم نگاه می‌کنند. «اورورا» به زمین می‌افتد و کارابوس از روی بدخواهی خنده و حشیانه‌یی سرمی‌دهد. یاس و نا امیدی سرآپای حاضران را در خود می‌گیرد. لکن لحظه‌یی بعد پری گل یاس ظاهر می‌شود و به ملازمان خود فرمان می‌دهد و زیبای خفته را روی پلکان قرار دهنده. سپس عصای سحرآمیز خود را به حرکت در می‌آورد و همگی درباریان روی پله‌ها به خواب می‌روند و



(Robert Hepmann) و (Margot Fonteyn)
در باله زیبای خفته — پرده سوم اپراخانه سلطنتی کاونت گاردن



ویکتورینا کریگر در نقش پری گل یاس
(باله زیبای خفته)

آنگاه تاکهای بزرگ، مقر فرمانروایی پادشاه را در خود می‌گیرد و عمارت در ۴۰ تیره‌بی فرو می‌رود.

پرده دوم : سراب The Vision

صحنه، یک جنگل را نشان می‌دهد.

یک قرن از ماجراهای داستان گذشته است. عده‌بی از مردان وزنان نجیب زاده خودشان را برای یک شکار بزرگ آماده می‌کنند. لکن شاهزاده فلوریموند (Florimund) که از رقص و بازی و شکار حوصله‌اش به سر آمده است دستور می‌دهد که جنگل را ترک گویند. وقتی شب فرا می‌رسد، پری‌گل یاس بر او ظاهر می‌شود و شاهزاده را از ماجراهای قصر پنهان شده در تاک و شاهزاده خانم خفته آگاه می‌سازد. در ابتدا شاهزاده مردد به نظر می‌آید، لکن ناگهان تصویر «اورورا» در ذهن شاهزاده مجسم می‌شود و لحظه‌بی بعد آن تصویر در میان دسته بی از پریان به رقص در می‌آید.

شاهزاده پیش می‌رود و آهسته بدن شاهزاده خانم را لمس می‌کند و آنگاه شیفته او می‌شود. بعد از پری‌گل یاس تقاضا می‌کند او را به جایگاه شاهزاده خانم زیبا ببرد و پری‌گل یاس هم موافقت می‌کند. شاهزاده و پری‌گل یاس قدم به قایق سحرآمیزی می‌گذارند و از دریاچه بی می‌گذرند.

پرده سوم . صحنه اول : (بیداری) The Awakening

پری‌گل یاس شاهزاده فلوریموند را به قصر تاریکی راهنمائی می‌کند. مستحفظین به همان حالتی که یک قرن پیش به خواب رفته‌اند باقی مانده‌اند. تار عنکبوت‌ها و عنکبوت‌های بزرگ قصر را تیره و تاریک کرده‌اند.

پری‌گل یاس شاهزاده را به طرف تخت خواب شاهزاده خانم می‌برد.

شاهزاده به دختر زیبای خفته نگاه می‌کند و با هیجان تمام خم می‌شود و او را می‌بوسد.

در همین لحظه شاهزاده خانم «اورورا» از خواب بیدار می‌شود و به زودی همه تار عنکبوت‌ها و عنکبوت‌ها از شاخ و برگ‌ها محو می‌شوند و روشنائی همه قصر را فرا می‌گیرد. آنگاه درباریان به حرکت در می‌آیند و بار دیگر تالار بزرگ قصر به جنب و جوش در می‌آید.

پرده سوم صحنه دوم (عروسی)
 The Wedding
 بار دیگر «کاتالابوت» رئیس تشریفات مجلس میهمانی بزرگی ترتیب داده است و شاه و ملکه و سایر نجیب زادگان وارد تالار می‌شوند و پس از آنکه در جاهای خود قرار می‌گیرند جشن آغاز می‌شود.
 در این هنگام شاهزاده فلورستان برادر «اورورا» و دو خواهران دیگر شیک رقص پاس دو تروا (Pas de trois) انجام می‌دهند. رقص بعدی رقص خنده آمیز و عاشقانه و عشه‌گرانه گربه چکمه‌پوش است. آنگاه ریش آبی و شاهزاده خانم افسون شده به صحنه می‌آیند تا رقص معروف پاس دودو (Pas de deux) انجام دهند.
 بعد «اورورا» و شاهزاده فلوریموند پیش می‌آیند و به رقص پاس دودو می‌پردازند و به دنبال آن یک رشته رقص‌های (Pas de Poisson) انجام می‌گیرد.

و آنگاه رقص سه ایوان (Three Ivan) که برای اولین بار توسط نیژنسکی (Nijinsky) ابداع شده است، انجام می‌پذیرد و سر انجام پسرانی که لباس روسایی روسی به تن دارند در اطراف صحنه به جست و خیز در می‌آیند. آن گاه شاهزاده فلوریموند و شاهزاده خانم «اورورا» به آنان ملحق می‌شوند و بدین‌گونه مجلس عروسی این دو دلداده نیز پایان می‌گیرد و همراه با آن باله زیبای خفته نیز به انجام می‌رسد.

فندق شکن

(THE NUTCRACKER)

یک باله کلاسیک در دو پرده و سه صحنه
موزیک از پیترایلیچ چایکوفسکی (P. I. Tchaikovsky)
کوروگرافی از ل. ایوانوف Lev Ivanov
برای اولین بار در هفدهم دسامبر سال ۱۸۹۲ در تئاتر
مارینسکی (Maryinsky) پطرزبورگ به معرض تماشا گذاشته
شده است.

موزیک این باله — که سوئیت و آخرین باله چایکوفسکی
است — در شکل‌های مختلف سوئیت (Suite) آن قدر برای
مردم مأнос است که کمتر به باله اصلی که این سوئیت‌ها از
آن مشتق شده است می‌اندیشند.

علت این‌که موزیک این باله از خود باله شهرت بیشتری
دارد آن است که باله فندق شکن هرگز به تماهی در امریکا به
تماشا گذاشته نشده است. بدین جهت بعضی هاگمان می‌کنند که
کمپوزیسیون این باله برخود باله برتری دارد. لیکن در حقیقت
چنین نیست زیرا همان طور که گفتیم باله فندق شکن به طور
کامل در کشورهای دیگر جز روسیه نشان داده نشده است.

باله فندق شکن باله مخصوص ایام کریسمس است و نه
تنها برای کودکان جالب و سرگرم کننده خواهد بود بلکه
علاقه‌مندان به تئاتر و باله نیز بدیدن آن رغبتی فراوان دارند.
داستان باله فندق شکن براساس افسانه «فندق شکن و شاه
موشان» اثر ئی. تی. هوفرمان (E. T. Hoffmann)
داستان پرداز آلمانی که یکی از داستانهایش مایه الهام باله
کوپه‌لیا شده، قرار گرفته است.

گرچه داستان باله فندق شکن مر بوط به عیاد کریمس
است ایکن ساند باله زیبای خفته (The Sleeping Beauty) براساس داستانهای خیالی و عجیب بنا شده است.
سه صحنه این باله در دو پرده تنظیم شده است. در پرده اول تماشاگر در دنیای واقعی است و سفرش را به قلمرویی سحرآمیز آغاز می‌کند.

اورتور (Overture) باله لطیف و دل‌انگیز است و سازهای ذهنی و نوای تری انگلهای مقدمات اندسختری که برای یک داستان خیالی لازم است، به وجود می‌آورند. داستان در ابتدا نه تنها در یک سرزمین افسانه‌بی آغاز نمی‌شود بلکه محل واقعه یک خانه معمولی است و قهرمان نیز در ابتدا یک دختر کوچک معهولی است و بنین جهت موزیک در ابتدای باله فندق شکن مانند باله زیبای خفته‌عالی و پرشکوه نیست. در اینجا موزیک آرامشی چون آرامش قبل از توفان دارد.

پرده اول ، صحنه اول – جشن عید کریسمس :

وقتی پرده بالا می‌رود ، صحنه اتاق نشیمن یکی از خانه‌های زیبای اروپایی را نشان می‌دهد. شب عید کریسمس است و زمان تقریباً زمان ۱۸۵۰ است. این خانه به یکی از صاحب منصبان ، یعنی رئیس شورای محلی شهر تعلق دارد . او و خانواده‌اش آسوده و مرفه زندگی می‌کنند و اتاق نشیمن طبق سنت آن زمان ساده آرایش داده شده است . درخت کاج بزرگی که با چراگاهی متعدد زینت داده شده در اطاق به چشم می‌خورد. رئیس شورای محلی و همسرش نزدیک در ایستاده‌اند و به میهمانان که یکی پس از دیگری بهضیافت آنان می‌آیند، خوشامد می‌گویند. جشن آنها یک جشن خانوادگی است و فقط برای دوستان نزدیک و اقوام ترتیب داده شده است، لیکن در حقیقت باید آن را جشنی مخصوص کودکان پنداشت و به همین جهت است



طراحی از بالا فندق شکن

که کودکان در اتاق جوش و خروشی فراوان به پا کرده‌اند .
 کلارا (Clara) (فریتس (Fritz) اطفال خانواده به رفقا و پسر
 عمه‌های خود ملحق شده‌اند . همه کودکان بهترین لباس خود را به تن کرده‌اند .
 دخترها لباس سفید پوشیده‌اند و پسرها کت‌های محملی و شلوارهای بلند بر
 تن دارند .

همگی با بی‌تابی و شوق فراوان به اشیایی که با سلیقه بسته بندی
 شده و در پای درخت کاج گذاشته شده است ، می‌نگرنند . و والدین آنها
 با دیده تحسین کودکان خود را نظاره کنند .

اکنون موزیک که به مقتضای ابتدای جشن آرام و گرم است ،
 هیجان کودکان را پیش بینی کرده و مارش دل‌انگیزی را آغاز می‌کند .
 بوق‌ها و ترمپت‌ها و کلارینت‌های بانوای مطبوع ولی تمی‌ریتمیک و گستاخانه
 به صدا در می‌آیند .

کودکان پیش می‌آیند دست دوستان خود را می‌گیرند و در مقابل
 پدرمادر هایشان بانوای مارش به رقص می‌پردازند . اکنون ساعت بزرگ
 دیواری نشان می‌دهد که ساعت اندکی از نه شب گذشته است و نوای مارش
 قطع می‌شود و این هنگامی است که کودکان باید به رختخوابهای خود
 بروند . پدر و مادر هایشان به آنها می‌گویند چون شب کریسمس است می‌توانند
 تاساعت ده شب نیز به بازی خود ادامه دهند . ارکستر والس دل‌انگیزی
 را آغاز می‌کند .

یک میهمان تازه ، وارد می‌شود . او پیرمردی است با موهای
 سپید که پارچه سیاهی بر یک چشم بسته است . نامزد در اسل می‌بر
 (Drosselmeyer) است و از دوستان خانواده رئیس شورای محلی به
 شمار می‌آید و از طرفی پدر خوانده کلاراست .
 رئیس شورای محلی وزنش با خوشحالی به « در اسل می‌بر »

خوش آمد می گویند و او را به داخل اتاق راهنمایی می کنند . وقتی کلارا و فریتس می بینند که آن پیر مرد مهربان برایشان هدیه کریسمس آورده از شادی به جست و خیز درمی آیند . «دراسل می بر» به کلارا یک عروسک زیبا و به فریتس عروسکی به شکل یک سرباز می دهد . کلارا و فریتس اسباب بازیهای خود را به سایر بچه ها نشان می دهند . وقتی پدر و مادرها نشان به آنها اخطار می کنند که ساعت د شب است و باید به رختخواب بروند شادی شان از میان می رود . کلارا که تابه حال چنین میهمانی مجللی ندیده است از این که باید برود و بخوابد سخت ناراحت می شود و گریه را سر می دهد .

«دراسل می بر» مهربان با دختر خوانده اش همدردی می کند و برای آن که اورا آرام سازد هدیه دیگری به کلارا می دهد . این هدیه یک فندق شکن است که به صورت یک سرباز زیبا ساخته شده . کلارا به محض آن که اسباب بازی رامی گیرد از خوابیدن چشم می پوشد و با عروسک خود در اطراف اتاق به رقص می پردازد . در این موقع ارکستر آهنگ سبکی می نوازد و سپس سازهای ذهنی به صدا در می آیند . فریتس کلارا را به خاطر احساسی که نسبت به هدیه تازه اش از خود نشان داده است آزار می دهد و سعی می کند عروسک را از دست او برباید . در اطاق سر در عقب او می گذارد و سر انجام وقتی ارکستر بایک کرده شندو (Crescendo) بلند ملودی رقص را قطع می کند . فندق شکن را از دست دختر می ربارد . کلارا پاها برش بزمین می زند و از فریتس می خواهد که عروسک را به او باز گرداند ، لیکن وقتی کلارا می کوشد که اسباب بازی را از دست برادرش بیرون آورد ، فریتس سخت مقاومت می کند و عروسک را همچنان محکم در دستهای خود نگاه می دارد . فریتس که از خواهرش مکدر شده است با خشم تمام فندق شکن را به وسط اتاق پرتاپ می کند . دختر

کوچک می‌دود و آن را بر می‌دارد ولی متوجه می‌شود که عروسک شکسته شده است.

پدر و مادر کلارا می‌کوشند تا او را تسلی دهند. اکنون تقریباً همه اطفال خسته شده‌اند و می‌خواهند بخوابند. رئیس شورای محلی و همسرش دستهای یکدیگر را می‌گیرند و دوستان خود را به رقص دعوت می‌کنند. این رقص توأم با موزیک، «رقص پدر بزرگ» نام دارد نوعی رقص رسمی و قدیمی است و بر اساس آوازهای فولکلوریک آلمانی بنا شده است. کودکان بابی‌میلی از صحنه خارج می‌شوند که بروند و بخوابند. کودکان پدر مادرها یشان را می‌بوسند و آخرین نگاه خود را به درخت کاج می‌اندازند و به طرف پله‌ها می‌روند «دراسل می‌یسر» و سایر میهمانان اتاق را ترک می‌گویند. رئیس شورای محلی و همسرش آخرین نگاه را به اطراف اتاق می‌افکرنند. چراغها خاموش می‌شود و فقط درخت کاج در تاریکی اتاق می‌درخشند.

اکنون نیمه شب فرارسیده است. صحنه برای چند لحظه تاریک می‌ماند و سپس کلارا را در لباس خواب سفید خود می‌بینم که از پشت درخت کاج سرک می‌کشد. بعد آهسته‌جلو می‌آید وسیعی دارد که صدایی از اوشنیده نشود. مستقیماً به طرف نیمکت می‌رود که دوباره فندق شکن را بردارد ولی در همین هنگام صداهای عجیب و غریبی به گوشش می‌رسد کلارا که هرگز تنها در اتاقی تاریک قرار نگرفته به وحشت می‌افتد. به گمان آن که این صداها از موشهاست تنفس به لرزه می‌افتد و برای تسکین وحشت خود به درخت کاج نگاه می‌کند. حدس کلارا به یقین مبدل می‌شود زیرا لشکری از موشها در اتاق گرد آمده بودند. و در زیر درخت کاج نیز عده بیشماری از عروسکان سر باز گردیده آمده و خود را برای حمله به موشان آماده می‌ساختند، لیکن رهبری آنان را چه کسی جز فندق شکن

می‌توانست به عهده بگیرد.

کلارا که اندکی به وحشت افتاده است با علاقه فراوان به مبارزه آن دو گروهی نگرد و مطمئن است که فندق شکن گروه خود را پیروز خواهد ساخت. فندق شکن شجاعانه به شاه موشان حمله می‌برد و شمشیرش را به سوی او که در حال فرار است پرتاب می‌کند. ولی چون پیروزی اش نامعلوم است، کلارا دیگر قاب نمی‌آورد، کفش خود را در می‌آورد و به طرف سرشاه موشان پرتاب می‌کند. شاه موشان بر زمین می‌افتد و جان می‌دهد و موشان شکست خورده در تاریکی شب ناپدید می‌شوند.

پرده اول، صحنه دوم

وقتی دوباره روشنایی صحنه را در خود می‌گیرد، می‌بینیم که برف در حال باریدن است. همه جا سفید شده و درختها از سنگینی برف‌های خم گشته‌اند. از پشت صحنه قایقی اسرار آمیز کلارا و شاهزاده را به این جنگل عجیب می‌آورد. شاهزاده به قایق فرمان می‌دهد که بایستد و سپس دست کلارا را می‌گیرد واز او دعوت می‌کند که قدم به ساحل گذارد. در اینجا ارکستر شادمانه والسی را که مجسم کننده هوای زمستانی است می‌نوازد. شاه و ملکه برفها جلو می‌آیند تا به آنان خوشایند بگویند. اکنون کلارا کشف می‌کند که او در جنگل شیرینی هاست و همه آن‌سفیدی‌ها از شکر است و همه یخها صخره‌هایی از شیرینی. شاه و ملکه که به این جنگل حکمرانی می‌کنند به خاطر ورود کلارا به وجود آمده‌اند. همان طور که دانه‌های برف بر سر و روی شان می‌بارد با نوای یک والس دل‌انگیز به رقص می‌پردازند.

موزیک در این موقع تندتر می‌شود و سپس با ضربه یک هارپ خاتمه می‌یابد کلارا و شاهزاده به قایق شاهانه خود بازمی‌گردند و به مسافت خود یعنی به مرکز قلمرو سلطنتی ادامه می‌دهند. همان طور که

فندق شکن تغییر کرده است کلارا نیز دیگر آن دختر ساده و جوان رئیس شورای محلی نیست . او شاهزاده خانمی زیبا و جوان است که به خوشحالی تمام به شاهزاده می نگرد .

پرده دوم - مقر پادشاهی شیرینی ها :

قایق به سفر خود ادامه می دهد . کلارا و شاهزاده دیگر به خشکی قدم نمی گذارند تا آن که سرانجام به مقر پادشاهی شیرینی ها می رسند . اکنون ملوڈی این سفر توسط سازهای زهی به اوج خود می رسد : سیمبال ها به صدا در می آیند و سپس همگی خاموش می شوند و هارب ها نوای خود را سر می دهند و سله ستا (Celsta) یک ملوڈی آرام اجرا می کند و ورود پرسی شوگرپلوم (Sugarplum) یا پرسی « آب نبات » را اعلام می دارد .

در باریان در اتاق مجلل و رسمی تاجگذاری به کلارا و فندق شکن خوشامد می گویند . پرسی بزرگ که یک لباس قرمز از شیرینی بر تن دارد پیش می آید و خیر مقدم می گوید . پرسی بزرگ تاجی مجلل بر سر دارد که نشانه بی از قدرت او در مقر پادشاهی شیرینی هاست . پرسی بادقت و علاقه بی مخصوص به سخنان فندق شکن که ماجراهی نبرد خود را با شاه موشان شرح می دهد ، گوش فرا می دارد و از این که کلارا جان شاهزاده را نجات داده است شادمان می شود و او را به نشستن بر تخت شاهی که با شیرینی تزئین شده دعوت می کند و در باریان کرنش می کنند و شاهزاده در کنار تخت کلارا برجای می ایستد . در این جا یک رقص اسپانیائی که در ابتدای توسط یک ترومپت نواخته می شود به گوش می رسد و یکی از در باریان رقص شکلاتی خود را آغاز می کند . او چون عروسکی ماشینی که تازه کوکش کرده باشند ، حرکت می کنند و با مهارت خود نظر تحسین شاهزاده خانم تازه را به خود جلب می کند . رقص بعدی یک رقص آرام و عجیب عربی است که بوی یک قهوه مخصوص شرقی را در خیال کلارا مجسم می سازد .

در برابر این ملودی یک آهنگ نافذ که از فلوت برمی‌خیزد به‌گوش می‌رسد. وقتی باسونها و سازهای زهی به صدا درمی‌آیندیک مرد چینی که ریشی پرپشت دارد به درون‌می‌آید و چای شرقی برای فروش عرضه‌می‌کند سرش باریتم موز یک بالا و پائین می‌رود. او و مصاحب چینی‌اش کلارا را با حرکات مضحك و عجیب خود به خنده می‌آورد.

یک رقص که توسط ادوات بادی نواخته می‌شود، رقص بعدی را تشکیل‌می‌دهد. آن‌گاه تره‌پاک (Trepak) (یک رقص قوی فولکلور یک‌روسی کلارا را به وجود می‌آورد و هارپ والس مشهوری را به نام «والس گله‌ا» اجرا می‌کند و اکنون کلارا که یقین حاصل کرده است همه چیزهای زیبا و عجیب جهان را دیده است به رقص پری بزرگ و شاهزاده نگاه می‌کند. آنها (Pas de deux) (می‌رقصند و بدین طریق خصلت و رفتار شاهانه خود را عرضه می‌دارند. در این موقع هارپ به صدا درمی‌آید و ورود یک پری و کاوایی‌اش را علامت می‌دارد. شاهزاده بالرینا را ظرفانه به‌گوشه اتاق راهنمائی می‌کند و وقتی که او انگشت پایش را به طرف جلو نگاه می‌دارد شاهزاده در کنارش قرار می‌گیرد و پری زیبادستش را روی شانه او می‌گذارد و در همان حالت می‌ایستد. یک ملودی شاهانه و رومانتیک از زیرنوای هارپ بالا می‌آید. بالرینا رویش را برمی‌گرداند و همبازی او کمرش را در دستهای خود می‌گیرد. شاهزاده در این موقع آرام است اما وقتی بالرینا زیبائی و مهارت خویش را عرضه می‌دارد نقش دیگری را ارائه می‌دهد.

اکنون آداجیوی (Adagio) (رومانتیک با موز یک، روشنی بیشتری می‌گیرد و پری بزرگ با حرکات تند و دقیق تری به رقص می‌پردازد. به‌چپ و راست می‌رود و همبازی‌اش اورا همراهی می‌کند. رقص او اکنون خیره کننده است و شاهزاده با غرور تمام اورا یاری می‌کند. لحظه‌یی بعد شاهزاده اورا رها می‌کند و پری بزرگ که دستهایش را بالا برده و بالای سرش



مارینا کوندراطیوا و بوریس خوخلو
در باله فندق شکن

نگهداشته بالانس می‌زند و یک لحظه همان طور باقی می‌ماند. لحظه پرهیجان و سحر آمیز به پایان می‌رسد و پری دوباره به حالت اول باز می‌گردد و به پشت در بازوی شاهزاده قرار می‌گیرد.

بالرینا بار دیگر رقص آرام خود را از سرمهی گیردوسرانجام به فرمان موزیک به او جهیجان خود می‌رسد. در آخر به پشت می‌افتد و در پای شاهزاده قرار می‌گیرد.

شاهزاده اکنون به رقص می‌پردازد و کلارای کوچک دستها یش را به هم می‌زند و این هنگامی است که شاهزاده با مو و مانهای ویرتوسو (Virtuoso) وقوی خود به وسط صحنه آمده است. پری بزرگ باز می‌گردد و سازهای زهی پیزیکاتو (Pizzicato) مقدمه به نوا در آمدن یک سه لستا (Celesta) را فراهم می‌آورند. رقص در این موقع تند و در عین حال مطبوع است. بالرینا

روی پنجه‌های خود می‌جهد و حرکات سبک او برشیرینی موزیک می‌افزاید.
تمپو آهنگ ویلون‌ها را تندتر می‌کند و رقص را به انتها می‌رساند.

ارکستر اکتون والس پرطین نهایی را می‌نوازد و همه درباریان
به پری آب‌نبات و شاهزاده ملحق می‌شوند و به رقص می‌پردازند تا کلارا
را بیشتر به وجود آورند. دختر به فندق شکن نگاه می‌کند تا از او که به
چنین سرزمین عجیبی راهنمائی اش کرده تشکر کند. وقتی در ۴۰۵ در برابر
کلارا تعظیم می‌کند او گمان می‌برد که واقعاً یک شاهزاده خانم است و
رؤیای عروسک عید کریسمس برای همیشه به پایان آمده است.



در باره طراح باله

Lev Ivanov

لو – ایوانف . در فوریه سال ۱۸۳۴ در روسیه زاده شد . در هشت سالگی به مدرسه رفت و دو سال به تحصیل اشتغال ورزید و آن‌گاه در مدرسه باله شاهی سن پطرزبورگ به تحصیل خود ادامه داد و شاگردی استادانی چون گردو لو (Jean Petipá) فردریک (Frédéric) و ژان پتیپا (Jean Petipa) را پذیرفت .

در فوریه ۱۸۵۰ به گروه باله سن پطرزبورگ ملحق گشت و چندی بعد به عنوان یکی از درخشان‌ترین رقصان شناخته شد .

از ۱۸۵۵ ت.پ. اسمیرنوا (T. P. Smirnova) از ایوانف دعوت کرد نا با او در باله (La Fille Mal Gardeé) به رقصد . ایوانف که به تنهائی در این باله می‌رقصید، نظر همه را بسوی خود معطوف داشت و همین هنرنمایی قابل توجه بود که از آن پس شهرت واقعی را برای او به ارمغان آورد .

(Faust)
 اسمرالدا (Esmeralda)
 La Fille de Pharaon
 La Bayadére
 The wilful wife
 Zoraiya

نقش‌های جالبی ارائه داده که همگی آنها مورد پسند مردم و منتقدان هنر قرار گرفته است.

در سال ۱۸۵۸ معلمی رقص یک مدرسه باله به اوواگذار شد وقتی رژیسور معروف بوگدانوف Bogdanov بدرود حیات گفت شغل او به ایوانف واگذار شد، لکن در سال ۱۸۸۵ از کار خود استعفا کرد و به دستیاری ماریوس پتیپا درآمد.
 ایوانف باله‌ای نظیر؛

Cupid's Prank
 The Enchanted Forest
 The Beauty of Seville
 The Boatmen's Festiwal
 La Tulipe d'Haarlem
 Casse Noisette

طرح‌هایی تهیه کرده که همگی با موفقیت فراوان روبرو بوده است.
 ایوانف در سال ۱۹۰۱ سرگرم تهیه مجددی از باله سیلویا بود که بیماری و خستگی او را به بستر انداخت و در دسامبر همان سال دیده از جهان فروبست.

ماریوس پتیپا

Marius Petipa

در یازدهم مارس ۱۸۲۲ در مارسی (Marseille) بدنیا آمد. پدرش ژان آنتوان پتیپا معلم رقص و باله بود و مادرش ویکتورین گراسو (V. Grasseau) از هنرپیشگان نمایشنامه‌های تراژدی به شمار می‌آمد.
 کودکی «ماریوس» در سفرها سپری گشت و بنابرای اقتضای شغلی که پدر و مادرش داشتند پیوسته از شهری به شهر دیگر می‌رفت. تحصیلات عمومی خود

را در گراند کالج بروکسل به اتمام رسانید و در همان جا وارد کنسرواتوار شد و به تحصیل موسیقی پرداخت و نوازندگی ویلون را بخوبی فراگرفت.

پدرش در هفت سالگی اولین درس رقص را به او آموخت و اگرچه ماریوس در ابتدا این هنر را دوست نمی‌داشت لکن، به چنان پیشرفتی در این زمینه نایل آمد که در سال ۱۸۳۱ به جرگه هنرمندان تئاتر (*Théâtre de La Monnaie*) پیوست و در یکی از نمایشنامه‌ها نقش پسرک جوانی را به عنده گرفت.

آن‌گاه انقلاب بلژیک روی داد و خانواده پتیپا به مصائبی چند گرفتار آمدند. لکن در سال ۱۸۳۴ زانپتیپا به عنوان معلم رقص به استخدام تئاتر بوردو (Bordeaux) درآمد و با خانواده خود به این دیار رهسپارگشت.

در این جا، ماریوس تحصیلات عمومی و رقص را به کمال رسانید و در سن شانزده سالگی به عنوان رقص نخست تئاتر شهر (Nantes) به کار گمارده شد. در این جا بود که چندین باله‌کوتاه تهیه کرد و به معرض تماشاگذشت.

در سال ۱۸۳۹ از این کار دست کشید و همراه پدرش به آمریکا سفر کرد، لکن کار آنان در این دیار با شکست رو برو شد. ماریوس در فرستی که بدهش آمد با کشتی به پاریس بازگشت. در سال ۱۸۴۰ به کمدی فرانسیس *Comédie Frnçaise* ملحق گشت و در نمایشی که به سود هنرپیشه معروف راشل (Rachel) به روی صحنه آمده بود با رقصه معروف کارلوتا گریسی (Carlota Grisi) همباری شد و رقص جالبی ارائه داد.

س‌انجام ماریوس قراردادی با تئاتر بوردو منعقد ساخت و در آن جا چندین باله به روی صحنه آورد؛ لکن مدیر تماشاخانه با شکست رو برو شد و ماریوس به ناچار همکاری اش را با این تماشاخانه قطع کرد. خوشبختانه در همین هنگام تئاتر شاهی مادرید از او دعوتی به عمل آورد و ماریوس به این دیار سفر کرد. و چهار سال در آن‌جا ماند و چندین باله ارائه داد و در ضمن فرصتی یافت تا رقص‌های مختلف اسپانیائی را بخوبی فرآگیرد. و بعد برایش یک ماجراجویی با یکی از اعضاء سفارت فرانسه به نزاع درآمد و ناگزیر گشت در پایان سال ۱۸۴۶ اسپانیا را ترک گوید. ماریوس به پاریس بازگشت و در نمایشی به سود ترزا سلر (*Thérèse Elssler*) با خواهر خود فانی (Fanny) که او نیز رقص ماهری بود، رقصی جالب ارائه داد. در سال ۱۸۴۷ به سن پطرزبورگ سفر کرد و به عنوان رقص نخست در گروه باله سلطنتی به کار مشغول گشت.

ماریوس در سال ۱۸۴۸ اولین باله خود را در روسیه که

(*Un Mariage au Temps de la Régence*) نام داشت به روی صحنه آورد. لکن با باله (*La Fille du Pharaon*) بود که ماریوس بر اوج شهرت و افتخار رسید. پتیپا تأثیر قابل توجهی بر باله کلاسیک او اخر قرن نوزدهم گذاشته است. یکی از اثرات اندیشه پتیپا در باله بسط و گسترش رقص محض و علمی است که آن را در آنسامبل‌ها نیز تأکید می‌کند. و همین کوشش است که تکنیک را در باله گسترش خاصی می‌بخشد و ماریوس از معلمان رقص می‌خواهد که در مدارس به این جنبه خاص باله توجه بیشتری مبذول دارند.

در حقیقت ماریوس را باید پایه‌گذار نوعی آکریوبات در باله دانست، او ترادیسونهای مدارس فرانسوی را که خود نیز یکی از شاگردانش بوده است؛ تحسین می‌کند و اگرچه رقصان ایتالیایی را در تکنیک نیز و مند می‌پندارد لکن تعلیمات آنان را چندان بکار نمی‌گیرد.

درباره آهنگساز

پیتر ایلیچ چایکوفسکی Peter Ilich Schaikovsky

پیتر ایلیچ چایکوفسکی آهنگساز نامدار روس در ۷ مه ۱۸۴۰ در کامسکو - وتكینسک (Kamsko - Wotkinsk) روسیه با به عرصه وجود گذاشت و در ۶ نوامبر ۱۸۹۳ در پطرزبورگ دیده از جهان فریبست.

پیتر درسن ده سالگی اولین قدم خودرا در کار آهنگسازی برداشت لکن پدرش اورا به پطرزبورگ فرستاد تا در مدرسه قضائی آن جا به تحصیل همت گمارد.

پیتر از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۹ به تحصیلات خود در رشته قضائی ادامه داد و آن گاه به خدمت وزارت دادگستری درآمد. پیتر در این هنگام بیست ساله بود و موسیقی را بعنوان کار تفننی اش می بنداشت . با این وجود در سال ۱۸۶۱ نزد نیکلای ایوانویچ زارمبا (N. I. Zaremba) به تحصیل علم هارمونی پرداخت و پس از یک سال موفق به اخذ گواهینامه از کنسرواتوار پطرزبورگ گردید . در سال ۱۸۶۳ از خدمت دادگستری استعفا داد و همه هم خود را به موسیقی مصروف داشت .

در سال ۱۸۶۴ برای نمایشنامه توفان (The Storm) اثر الکساندر آستروفسکی (A. Ostrovsk1) اورتوری ساخت که یکی از آثار معروف او به شمار می آید .

در سال ۱۸۶۶ دعوت نیکلا روینشتین (N. Rubinstein) را برای تدریس در کنسرواتوار مسکو پذیرفت و سال بعد اولین سمفونی خود را به پایان آورد . پیتر که در این هنگام آرام آرام نبوغش در آهنگ سازی شکوفا می گشت، (۱۸۶۷ تا ۱۸۶۸) با هکتور برلیوز (H. Berlioz) آشنا شد و پس از آن با اکثر موسیقی دانان عصر نیز هم صحبت گشت .

در ۱۱ فوریه ۱۸۶۹ اپرای چایکوفسکی به نام (The Voivode) به تماشا درآمد لکن موفقیت زیادی بدست نیاورد .

دواواخر سال ۱۸۶۹ به اصرار بالاکیرف (Balakirev) کمپوزیسیونی برای نمایشنامه رومئو و ژولیت اثر شکسپیر که توسط ارکستر نواخته می شد، نگاشت . چایکوفسکی در سال ۱۸۷۲ دومین سمفونی خود (درسی مینور اوپوس ۱۷) را نوشت و دو سال بعد کنسرت توی پیانویش را (شماره ۱ در ب. کلات مینور) به اتمام رسانید . پیتر در سال ۱۸۷۶ سمفونی پوئم فرانچسکا داریمینی (اپوس ۳۲)

(Francesca da Rimini) و اولین باله خود دریاچه قو (Swan Lake) را تصنیف کرد . گرجه باله دریاچه قو در اولین نمایش خود (چهارم مارس ۱۸۷۷) باشکست رو بروشد لکن مبدأ و مقدمه بی برای موسیقی رقص فراهم گشت . در ۲۹ مارس ۱۸۷۹ اپرای اوژن اونگین (Engene Onegin) اثر معروف چایکوفسکی با موفقیت تمام در فسکو به تماشا گذاشته شد و در پائیز همان سال کنسرت توی پیانو شماره ۲ در سال ۱۸۸۰ کاپریسیو ایتالیان (Capriccio Italien) او به تصنیف درآمد .

و بین سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ پیانو تریوی (Piano Trio) خود را تصنیف کرد .

در سال ۱۸۸۵ چایکوفسکی سمفونی بزرگ خود مانفرد (Manfred) را به اتمام رسانید . و در ۳۱ زانویه ۱۸۸۷ اپرای (Cherevichki) را به تماشا گذاشت . و در اوت سال ۱۸۸۸ پس از بازگشت از سفر خود سنفوونی پنجم خود را به اتمام رسانید .

در سال ۱۸۸۹ دومین باله خود زیبای خفته (The Sleeping Beauty) را به پایان برد و در چهاردهم زوئن ۱۸۹۰ آن را در پطرزبورگ به تماشا گذاشت . پیتر در بهار سال ۱۸۹۰ یکی از بهترین اپرای های خود به نام خانم پیک (The Queen of Spades) را به اتمام رسانید و در ۱۹ دسامبر ۱۸۹۰ آن را در پطرزبورگ به تماشا گذاشت .

چایکوفسکی وقتی از سفر خود از امریکا بازگشت باله فندق شکن (The Nutcraker) خود را در ۱۹ مارس ۱۸۹۲ در پطرزبورگ به تماشا گذاشت . پیتر در ۱۷ دسامبر ۱۸۹۲ اپرای تک پرده بی خود به نام یولانتا (Yolanta) را تصنیف کرد و در سال ۱۸۹۳ ششمین سمفونی خود باتیک (Pathetic) را به پایان آورد .

پیتر ایلیچ چایکوفسکی پس از مراجعت از انگلستان ، دز ششم نوامبر سال ۱۸۹۳ در پطرزبورگ بدرود حیات گفت .

عروسي

Les Moces

(Tue Weddimy)

عروسي. موسيقى و داستان از ايگور استراينسکى (I. Stravinsky) کوروگرافى از برونيسلا وانيژ نيسکا (Bronislava Nijinska) برای اولين بار در چهاردهم زوئن ۱۹۲۳ توسط گروه بالا دیاگيلف روس در پاريس به تماشا درآمد . در اين باله که باید در حقیقت آن را يك کانتاتاي (Cantata) دراما تيک ناميد از مراسم عروسي روستائيان روسى اقتباس شده است . خوانندگان کلماتي را با آواز در روی صحنه مى خوانند و رقصان با حرکات معنى دار خود با اين آواز شبانى به رقص درمی آيند .



طرحی از بااله عروسی

صحنه اول ... دعای عروسی

قبل از آن که پرده بالا برود ، صدای آواز عروس به گوش می رسد .
صحنه ، داخل یک خانه روستائی را در روسيه قدیم نشان می دهد . عروس در
وسط صحنه ایستاده و مادر و دوستاش اورا در میان گرفته اند . دوستاق عروس
می کوشند تا از غم و اندوه او بکاهند . ولی عروس که در اندیشه بی عمق
غوطه هور است و به زندگی آینده خود که به زودی با زندگی مرد ناشناسی
پیوند خواهد خورد ، می اندیشد . بی اعتماء به دلداری های آنان اشک
از دیده فرو می بارد و احساس نفرت از آن مرد آزارش می دهد . او
سخت پریشان است و آثار این پریشانی در تمامی وجودش خودنمایی
می کند .

زنانی که در اطرافش گرد آمده‌اند، به او می‌گویند.. به زودی به همراه پدر شوهرش به خانه شوهر خواهد رفت . و به طور حتم در آن جا خیلی بیشتر از خانه پدری احساس آرامش و رضایت خواهد کرد .

و چون همچنان چشمان او را از اشک مرطوب می‌بینند، اضافه می‌کنند او بایستی به خاطر پدر و مادر خود همه چیز را بپذیرد .

و خویشتن را از وصلت با آن مرد راضی و خوشحال نشان بسدهد .

آنگاه بنا به خواهش عروس زنان بند از موها یش می‌گشايند. گيسوان بلند و پريشانش را باروبان‌های رنگی گره می‌زنند و آنگاه از نغمه سرایی پرنده‌گان شاد ، داستانها سرمی‌دهند. و می‌گویند: حال که پرنده‌ها ترانه‌شادی را زمزمه می‌کنند چرا تو شادمان نباشی... و بعد همگی دست دعا به سوی آسمان بلند می‌کنند و از خدا می‌خواهند که عروس را در آن ازدواج خوشبخت و کامیاب گردازد .

صحنه دوم .. دعای داماد .. درخانه داماد.

پدر داماد و دوستانش برگرد او حلقه زده و می‌کوشند تا داماد را برای اجرای مراسم عروسی آماده کنند ... چند نفر موهاي ذاماد را شانه می‌زنند و آرایش می‌دهند و چند نفر دیگر اورا لباس می‌پوشانند. آنگاه دسته جمعی با شادمانی برای او خوشبختی و سعادت جاودان را آرزو می‌کنند.

والدین داماد و عروس که به خاطر دوری از فرزندان خود غمگین و افسرده‌اند در گوشه‌ای ایستاده‌اند . ولی هنگامی که بستگان و دوستان خلینو اده به آنان شاد باش می‌گویند، لب به تبسم باز می‌کنند و آثارشادی در چهره هایشان ظاهر می‌گردد .

صحنه سوم، عروسی.

عروس آماده است تا پائی از خانه بیرون بگذارد و در کلیسا به داماد ملحق گردد: دوستاشن که اطراف او را تکریفه اند، باشیزین ترین زبان ها زیباییش را می ستایند و به او می گویند با آن لباس و آرایش مانند شاهزاده خانمی پرشکوه و دوست داشتنی شده است

در کلیسا داماد بر صلیب مقدس بوشه می دهد. آنگاه یکی از مردان می گوید دوستش آماده است تا به عروس خیر مقدم بگوید. میهمانان علاقه داماد را نسبت به والدین خود ستایش می کنند.. آنگاه عروس وارد می شود و تشریفات عروسی انجام می گیرد.

و هنگامی که زن و شوهر بازو به بازوی یکدیگر کلیسا را ترک می کنند همه به آنان شادباش می گویند. و والدین عروس و داماد اشک شوق از چهره می بارند

صحنه چهارم .. جشن عروسی .

در جشن عروسی، پدر عروس عروس را به مدعوین معرفی می کند وزنان حاضر در مجلس وظایف عروسی را برایش باز گومی کنند. و آنگاه داماد نیز از وظایف خود نسبت به عروس آگاه می گردد. و بعد همه میهمانان باشادمانی تمام به رقص می پردازند.

هنگامی که رقص پایان می گیرد زن و شوهری از جمع میهمانان بر گزیده می شوند تا بستر عروس و داماد را گرم کنند ... و بعد میهمانان به سلامتی آن زوج جوان جام ها را خالی می کنند و آنها را به اتفاقشان راهنمائی می کنند

و لحظه بی بعد عروس و داماد در اتاق تنها می مانند. و میهمانان

به سالن باز می‌گردند و به دور والدین عروس و داماد که اکنون در کنار پنجره اتاق عروس و داماد نشسته‌اند، جمع می‌شوند. و آنگاه داماد از حجله زفاف سرود عاشقانه‌یی را برای همسر خود سرمی‌دهد. عطر عشق فضارا پر می‌کند. در اینجا پرده فرود می‌آید و باله عروسی به انجام می‌رسد.

پرستش بهار

Le Sacre du Printemps

(The Rite of Spring)

با له در دو قسمت. موزیک از ایگور استراوینسکی (I. Stravinsky) داستان از استراوینسکی و نیکلار روریش (N. Roerich) کورو گرافی از ولاد نیژنسکی (V. Nijinsky) برای اولین بار در بیست و نهم مه سال ۱۹۳۰ توسط گروه با له دیاگیلفروس در پاریس به تماشاگذاشته شد.

با له پرستش بهار مارا با تصویر روشنی از روسیه قدیم، یعنی زمانی که آئین و مراسم مخصوص هشترکین بر سر اسرزندگی قبایل روسی فرامانروائی می کرد آشنا می سازد.

در آن زمان، هر سال به هنگام بهار، انسانی را به خاطر برکت کشت و زرع قربانی می کردند و تنها از این راه بود که از حاصل خیزی زهیدن اطمینان می یافتنند.

داستان پرستش بهار پنج بار برای با له تنظیم گشته و هر بار یک کورو گراف طرح های رقص آن را آماده ساخته است. این با له در آغاز یک بار توسط نیژنسکی (Nijinsky) دو بار توسط ماسین (Massine) و یک بار به وسیله رومانوف (Romanov) و سرانجام توسط میلوس کورو گرافی شده است، با له پرستش بهار پس از آن که برای اولین بار به روی صحنه آمد و موزیک آن به عنوان یک قطعه کنسرت اجرا شد جای خود را در جهان هنر باز کرد. موزیک این با له برای اولین بار در سوم مارس ۱۹۲۳ توسط ارکستر سنفو نیک فیلادلفیا به رهبری لئو پولد استوکوسکی در آمریکا به اجرا در آمد.

موزیک پرستش بهار در دو تابلو ساخته شده و با له آن نیز به همهین ترتیب به روی صحنه آمده است.



طرحی از بالا پرستش بهار

تابلوی اول، پرستش زمین.

یک پرلود از موسیقی ، اولین پیوستگیهای بشری را با دنیای اطراف او به یاد می آورد و سپس پرده بالا می رود. در زمین با یاری که تخته سنگهای عظیم چون کمر بندی آن را احاطه کرده است دختران و پسران جوان در دسته های جداگانه به گردهم آمدند و آرام به انتظار نشسته اند . گویی در این انتظارند که اشاره بی از جانب سنگها که مقدسش می دانند دریافت دارند . لحظه بی بعد دختر کان از جای بر می خیزند و در برخاستن آنان چنان حالتی وجود دارد که گویی جذبه طبیعت آنان را به شنیدن نوای موسیقی برانگیخته است .

مردی اندیشمند در میان صحنه می ایستد و دختران جوان رفته رفته رقص کنان او را در میان می گیرند . آنگاه مرد شتابان به سوی تپه مقدس

که در آن حوالی است می‌رود و دختران نیز اورا دنبال می‌کنند و بعد با خضوع در برابرش خم می‌شوند و آنگاه موسیقی آغاز باله که فریاد آرام و غم انگیز آن مرد در برابر قدرت طبیعت است، تکرار می‌شود.

لحظه‌یی بعد سازهای زهی با چنان شدتی به صدا در می‌آیند که مردان جوان به خود می‌آیند و نوای پرقدرت بعدی موزیک آنان را به رقص وا می‌دارد. حرکاتشان لحظه به لحظه تندری می‌شود و آنگاه دختران جوان نیز به آنان ملحق می‌شوند و به رقص می‌پردازند.

بعد رفته جوانان از نظم اصلی خود خارج می‌شوند و هر کدام با خود دختری را از صحنه خارج می‌سازند.

سرانجام فقط چهار نفر از جوانان در صحنه باقی می‌مانند و آنان نیز چهار دختر را برای خود بر می‌گزینند. دخترها را برپشت خود سوار می‌کنند و همراه با نوای موسیقی که ریتمی آهسته دارد و از سنگینی باری که برپشت دارند، حکایت می‌کنند، به رقص می‌پردازند. رقص آنان رفته رقص حجم می‌گیرد و همه جوانان باهم به رقص می‌پردازند؛ به محض آن که فلوت‌ها دوباره نوای عاشقانه خود را آغاز می‌کنند، همگی رقصان به عقب گام بر می‌دارند. لحظه‌یی بعد طبلهای آغاز مسابقه بین دو دسته از قبایلی را که رقیب یکدیگرند، اعلام می‌دارند. گروه مردان خودشان را برای مبارزه بزرگ آماده می‌سازند و در این هنگام توبا (Tuba) به همراهی ارکستر یک ملودي عجیب می‌نوازد و کوشش می‌کند که مبارزه مردان را متوقف سازد.

در اینجا مردان رویشان را به سمت مردانه شمند بر می‌گردانند. لحظه‌یی چند سکوت کوتاه و پرشکوهی برقرار می‌شود.. سپس همگی مردان بر زمین می‌افتدند و زمین را ستایش می‌کنند. آنگاه طبلهای صدای بلند به صدا در می‌آیند و لحظه‌یی بعد همگی

چنان که گوئی ضربان زمین را احساس کرده‌اند و نیرویی تازه یافته‌اند، از جای برمی‌خیزند و به رقص می‌پردازنند. رفته رقص آنان تندر می‌شود و هنگامی که به نقطه اوج می‌رسد، پرده فرومی‌افتد.

تاپلوی دوم

روز نزدیک به اتمام است و دو مین صحنه باله در تاریک روشنی غروب آغاز می‌گردد. دختران در کنار مرد اندیشمند نشسته و به آتش که فروزان گشته است خیره شده‌اند.

به زودی یکی از دختران برگزیده می‌شود تا در راه برکت زمین قربانی شود. دختری که برای مرگ انتخاب می‌شود، باید آن قدر برقصند تا از پای درآید. در اینجا موزیک آرام است. برچهره‌های آدمهای صحنه نیز آرامش سایه انداخته و خوب پیداست که کوچکترین ترسی بدل ندارند.

ولی دختران از سرنوشتی که در انتظار یکی از آنان است رنج می‌برند. موزیک غم آنان را بازگو می‌کند.

به زودی دختران غمزده که تسلیم سرنوشت گشته‌اند، از جای برمی‌خیزند و به رقص عجیب دسته جمعی و دایره شکلی مشغول می‌شوند. شور و جذبه خاصی در حرکات تنداشان موج می‌زند و حالتشان چنان است که گویی از سرنوشت خود بی‌خبرند. لحظه‌بی‌بعد قربانی برگزیده به تنهائی در میان صحنه می‌ایستد.

اکنون رقص تازه‌یی که به مراسم رعب‌انگیز قربانی جلال و شکوه پیشتری می‌بخشد، آغاز می‌گردد. دختر زیبایی که برای مرگ برگزیده شده است چون مجسمه‌ای از مرمر بی‌حرکت بر جای ایستاده و پسران و دختران قبیله‌در اطراف او حلقه‌زده و نهانی به شجاعت او می‌اندیشند و به خاطر سرنوشت تیره‌اش اشک در چشم می‌آورند. در اینجا موزیک باری تم تندر

به نوا در می آید و رفاصان با شور و هیجانی که میین مراسم قربانی است به رقص می پردازند. رؤسای قبایل بالباسهای مخصوص خود بدخترک خیره گشته اندوار کستربا قدرت تمام به صدارمی آید. آکوردهای مبارزه جویانه ترومپت ها با شدت هرچه تمامتر امواج هوا را درهم می شکنند و برتب و تاب حاضرین می افزایند.

در اینجا رقص دخترکی که برای قربانی برگزیده شده است، آغاز می شود. آواز وحشیانه موزیک دخترک را وامی دارد که به تقلید از آن به رقص تندو پرهیجانی پردازد. او در حالتی عجیب وغیر قابل توصیف غوطه می خورد. گوئی نیمی از جسم و رووحش به موزیک تعلق داردونیم دیگرش هنوز به زمین وابسته است.

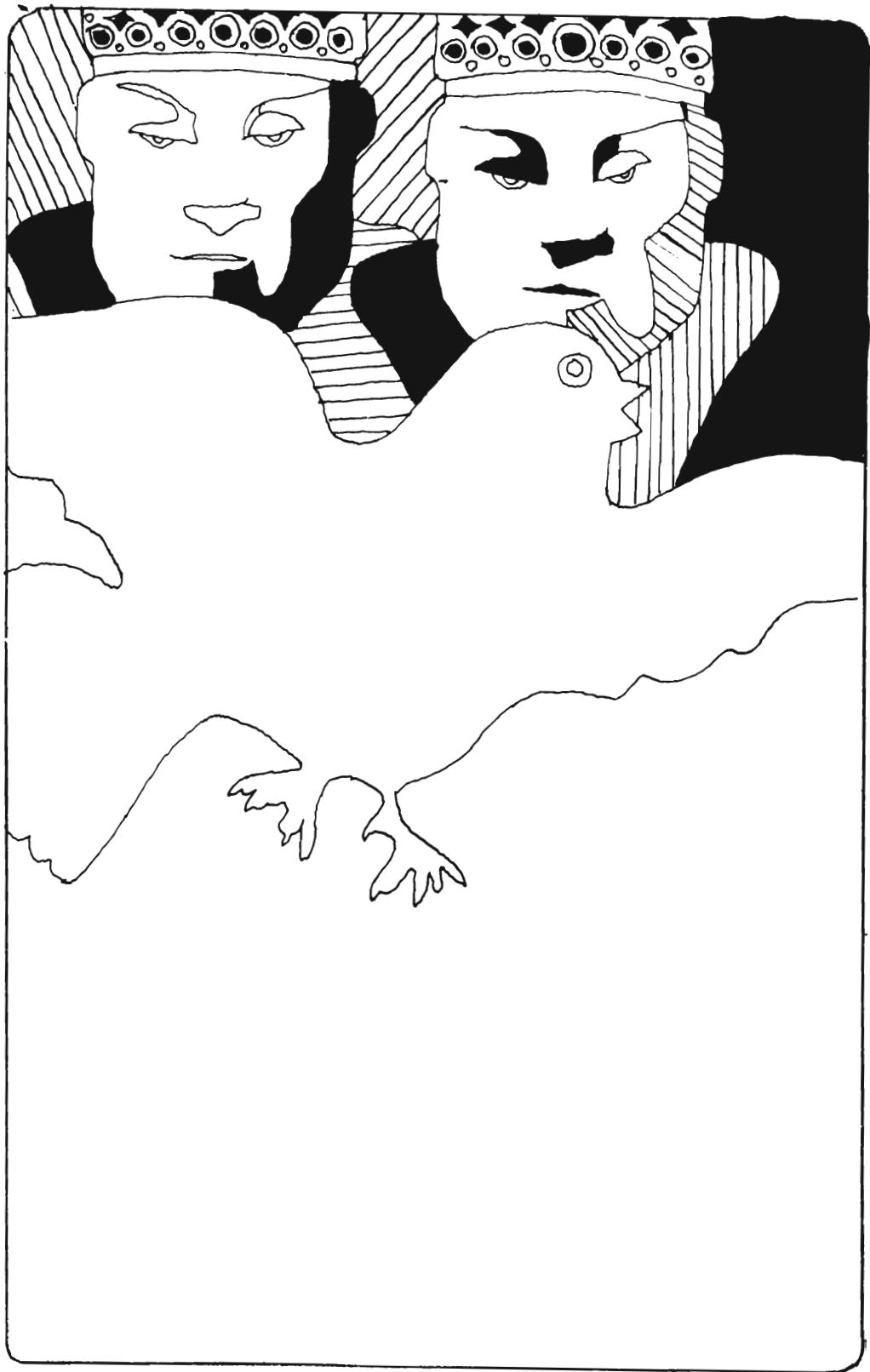
افراد قبیله که تا آن زمان بر جای ایستاده اند بر اثر حرکات دختر چنان افسون می گردند که سرانجام خود نیز به رقص هیجان انگیزی مشغول می شوند. در اینجا دخترک که همه نیروی خود را از دست داده است ناگهان از دیدن رقص آنان نیروی فوق العاده بی می یابد و قدرت موزیک اورا وامی دارد تا باز با همان تب و تاب به رقص خود ادامه دهد سرانجام چون به نظر می آید که طبیعت دیگر از او چیزی نمی خواهد هیجان و آشفتگی تازه بی به دختر دست می دهد و لحظه بی بعد چون گلی که از ساقه اش جدا شود به روی زمین می افتد و جان می سپارد. آنگاه افراد قبیله در حالی که به معبد مقدس روی کرده اند، جسد دختر رامیان بازو وان گرفته و آن را در بالای سر خود نگاه می دارند.

در این موقع سایر افراد قبیله هم آرام آرام در اطراف دخترک حلقه می زند و با آخرین ضربه کرشندوی موزیک روی زمین می افتد. و آنگاه پرده پائین می آید و باله پرستش بهار پایان می گیرد.

آواز بلبل

(Song of The Nightingale)

یک باله دراماتیک در دو صحنه . موزیک از اینگور -
استراوینسکی (I·Stravinsky) کوروگرافی از لئونید ماسین
(Leonide Massine) برای اواین بار در دوم فوریه ۱۹۲۰
توسط گروه دیاگیلوف روس (Diaghilev) در پاریس به تماشا
گذاشته شد .



طرحی از باله آواز بلبل

این باله بر اساس داستان بلبل (The Nightingale) «اثر هانس کریستیان اندرسن (H.C. Andersen) تنظیم گشته است. از این داستان اپرا اوسموفونی نیز پرداخته شده. اپرای آن در سه پرده تنظیم گشته. لیکن در باله، او لین پرده آن حذف شده است.

پرده اول ، صحنه اول

او لین صحنه از پرده اول ، لانه بلبل را در بکی از جنگل‌های پهناور و سرسبز چین ، جنگلی که مملو از رؤیا و افسانه است و به قصر امپراتور خیلی نزدیک است ، نشان می‌دهد. ماهیگیری آرام آرام قایق خود را در روی آبهای مواج دریاچه به پیش می‌راند و آواز دلنشیینی را زیر لب زمزمه می‌کند. هنگامی که ماهیگیر نعمه‌سرا مسافتی از ساحل دور می‌شود، ناگهان آواز جادویی بلبلی به گوش می‌رسد بنابراین فرمان امپراتور ، رئیس تشریفات

امپراطور و همراهاش به جنگل آمده‌اند تا به آواز دل‌انگیز این بلبل نغمه خوان گوش دهند. آنها چون مکان بلبل را می‌یابند به او نزدیک می‌شوند و ملتمنسانه ازاو می‌خواهند که به دربار امپراطور بیاید و برای همیشه در آن جازندگی کند. لکن بلبل خوش آواز که فضای پهناور جنگل و رایحه‌گلهای وحشی را عاشقانه دوست می‌دارد، در خواست آنان رارد می‌کند. و چون درباریان به‌اصرار خود می‌افزایند، به آنها قول می‌دهد هر چند گاه یکبار به‌دربار بروند و برای آنان نغمه سرائی کنند.

صحنهٔ اول قصر امپراطوري

هنگامی که تشریفات لازم انجام می‌گیردو امپراطور وارد دربار می‌شود و بر تخت جواهر نشان خود می‌نشیند، درباریان بلبل نغمه سرا را را به حضور امپراطوري آورند. پر نده خوش الحان با اشاره دست امپراطور به نغمه سرایی می‌پردازد و با آواز خوش و دل‌انگیز خود تارهای قلوب حاضران را به لرزش در می‌آورد. امپراطور که از شنیدن آن آواز دل‌انگیز به هیجان آمده واشک در چشمانتش حلقه زده است، از بلبل می‌خواهد که هر چه را آرزو دارد از او طلب کند. و پر نده در جواب می‌گوید:

«برای من همین شادمانی بس است که تو انسجام امپراطور را از

هیجان به گریه در آورم» و اضافه می‌کند:

«این پاداش برای من از هر هدیه و احسانی برتر است»

اکنون زنان درباری که از التفات امپراطور نسبت به بلبل آگاه گشته‌اند می‌کوشند باطنازی آوازهای عاشقانه سرد هند. و از نوای دل‌انگیز بلبل در آوازهای خود تقلید کنند. لکن همگی آنان در این کار باشکست رو برو می‌شوند و هر گز نمی‌توانند یاد صدای جادوئی آن پر نده خوش آواز را در قلب امپراطور زنده کنند. در این هنگام از طرف امپراطور ژاپن هدیه‌یی به دربار آورده می‌شود. این هدیه یک بلبل ماشینی و مصنوعی

است که با جواهر رنگارنگ و خیره‌کننده زینت داده شده است.

صدای بلبل ساختگی که صدایی دل انگیز و باشکوه دارد دیرزمانی امپراطور و درباریان را مشعوف می‌دارد. تابدان‌جا که وجود بلبل واقعی در آن جمع به فراموشی سپرده می‌شود. ولی این حال دیری نمی‌باید و امپراطور خیلی زود از آوای آن بلبل مصنوعی خسته می‌شود و خاطره بلبل واقعی را به یاد می‌آورد، لکن این یادآوری بی‌حاصل است، چون ناگهان همه درمی‌یابند که بلبل واقعی از آن جا پر واز کرده و به دیار ناشناسی گریخته است. امپراطور که از فرار آن پرنده سخت خشمگین شده است فرمان می‌دهد دیگر اورا به دربار راه ندهند و از آن پس تمام اوقاتش را صرف شنیدن آواز بلبل مصنوعی می‌کند و از شنیدن آواز او غرق در شادمانی می‌گردد.

صحنه دوم - اتاق خواب امپراطور

بلبل ساختگی که بال و پر جواهر نشانش در زیر نور چراغ برق می‌زند، در کنار تخت امپراطور قرار داده شده است. امپراطور در بستر مرگ آرمیده و چشمان فرو بسته اش نشان می‌دهد که به زودی جهان را وداع خواهد گفت. درباریان که در کنار بستر امپراطور صف کشیده‌اند در فکر پیدا کردن جانشینی برای او هستند و روح اورا به خاطر کارهای نیک و بدی که در زمان حیاتش انجام داده است، به پرسش گرفته‌اند.

امپراطور که در چنگ مرگ دست و پامی زند و تاب شنیدن سخنان یاوه آنان را ندارد، ناگهان دستور می‌دهد برایش موسیقی بنوازند و آنگاه در آن حال که امپراطور رفته رفته از نیروی زندگی خالی می‌شود، ناگهان نوای دل انگیز بلبل فراری به گوش می‌رسد. و این آوای بهشتی آن چنان بر پیکر مرگ تازیانه می‌نوازد که امپراطور نیرویی تازه می‌یابد. در میان بستر بر می‌خیزد ولا به کنان از پرنده می‌خواهد که نغمه سرایی از سرگیرد.

بلبل خوش‌الحان از هیولای مرگ می‌خواهد که به امپراطور اجازه

دهد تابار دیگر به زندگی خود ادامه دهد . دیو دل سیاه مرگ نیز با همه سخت دلی خواهش آن پرنده خوش آواز رامی پذیرد . و در همان حال که بلبل به نغمه سرایی مشغول است آرام آرام از اتاق امپراطور خارج می شود .

امپراطور به تن دی بھبود حاصل می کند و یک بار دیگر به زندگی روی می آورد و نور و روشنایی در اعمق چشم انداز پدیدار می شود . و آنگاه بار دیگر از پرنده زیبایی خواهد تا از او چیزی به عنوان هدیه طلب کند و بار دیگر پرنده به احوالات می دهد :

«اشکهای شما برای من بهترین هدیه است .»

و آنگاه از شام تا بامداد برای امپراطور در زیر نور سیمین ماه آواز می خواند و آوازهای جادویی او قلب پیر امپراطور را از رؤیاهای جوانی آکنده می سازد .

در پایان که صبح روز دیگر برای اطلاع از چگونگی حال امپراطور پای به اتاق گذاشته اند ، وقتی برخلاف انتظار امپراطور را با چشمها در نشان و گونهای شاداب در بستر نشسته می بینند ، به حیرت می آیند .

آنگاه امپراطور زبان به سخن می گشاید و می گوید آماده است تا بار دیگر چرخ های سلطنت آن دیوار را بگرداند و با عقل و تدبیر به امور مملکتی سرو صورت دهد . و در حالی که در پایان در برابر امپراطور زانو بر زمین زده اند ، پرده آرام آرام فرود می آید و باله آواز بلبل پایان می گیرد .

بوسهٔ دختر پریان

(Le Baiser de La Féé)

بوسهٔ دختر پریان باله‌یی تخیلی است در چهار صحنه . موزیک و داستان از ایگور استراوینسکی (I. Stravinsky) کوروگرافی از جورج بالانشین (G. Balanchine) این باله برای اولین بار در بیست و هفتم آوریل ۱۹۴۷ توسط گروه باله آمریکا در اپراخانه (مترو پولیتن) نیویورک به معرض تماشاگذاشته شد .
صحنهٔ اول باله بوسهٔ دختر شاه پریان را می‌توان سرآغاز و صحنه آخر را به عنوان بخش آخر پذیرفت که از داستان معروف دختر برفی (The Ice Maiden) اثر هانس کریستیان اندرسن (H. C. Andersen) اقتباس شده است .

استراوینسکی در تصنیف موسیقی باله دختر برفی از موسیقی چایکووسکی الهام‌گرفته و با تأثیق موسیقی و درام باله‌یی ارزنده به جهان موسیقی عرضه داشته است .
در داستان دختر برفی پسری در دادن مادری مهر بانچشم به دنیامی گشاید و آنگاه یک پری سحرآمیز بوسه‌بی از لبان آن پسر بر می‌دارد و اورا از مادرش جدا می‌سازد . و بعد هنگامی هم پسر بزرگ می‌شود و به سن رسید، پیوسته در طلب بوسه دوم بدنبال این پری سرگردان است . خود استراوینسکی می‌گوید بین زندگی او و این داستان شباهت زیادی وجود دارد و این باله در حقیقت رهبر و تئاتری از زندگی خود اوست .



طرحی از باله دختر پریان

صحنه اول :

هنگامی که باله آغاز می شود ، زنی که کودکی را حمل می کند ، از گوشۀ تاریک صحنه پیش می آید . برف باریدن گرفته است و باد سردی بدن زن و کودک را می لرزاند .

ابتدا ریش برف آرام است، لیکن بهزودی برشدت آن افزوده می شود . مادر که از وزش باد و ریش برف بهشت ناراحت شده است می کوشد تا کودک خود را در جایی پناه دهد . لکن بهزودی از پای در می آید .

آنگاه وزش باد طفل را از جسد مادر دور می کند و او را به گوشۀ بی می راند . لحظه بی بعد خبر برفی که لباسی سپید بر تن دارد و خود را با جواهر درخشانی زینت داده است با سورتمۀ خود پای به صحنه می گذارد .

او که همراهان و خدمتکاران خود را گم کرده است در میان صحنه رقص تند و باشکوهی را آغاز می کند و چون طفل را در گوشی از صحنه برزمین افتاده می بیند، او را با مهربانی از زمین بر می دارد و از لبانش بوسه برمی گیرد. این بوسه که به نرمی و ملایمت نسیم است، کودک را در خواب آرامی فرو می برد. آنگاه پری که همچنان کودک را در آغوش دارد او را به جای امن تری می رساند و به زودی ناپدیدمی شود. لحظه بی بعد روستاییان وارد می شوند و بجستجوی طفل می پردازند. یکی از آنان فانوسی در دست دارد که به زودی نور آن پیکربخواب رفته کودک را روشن می کند. روستاییان دسته جمعی کودک را از زمین بر می دارند و به زودی صحنه را تراک می کنند و بدین ترتیب کودک از هلاکت نجات می یابد.

صحنه دوم :

صحنه دوم در قصری، در یکی از دهکده های سویس اتفاق می افتد. بیست سال از ماجراهی صحنه اول می گذرد و کودک گشته که اکنون به سن رشد رسیده در خیال ازدواج با دختر آسیابان دهکده است. صحنه، صحنه جشن است. روستاییان مجلس شادمانی برپا ساخته و به رقص پرداخته اند. در این جشن یک مسابقه تیر اندازی نیز ترتیب داده شده است تا در آن قهرمان قهرمانان برگزیده شود. پس از آن که مجلس شادمانی پایان می گیرد، مدعوین رفته صحنه را ترک می گویند و جوان تنها واندیشمند بر جای می ماند. لحظه بی بعد دختری کولی که چهره بی شبیه به دختر بر فی دارد، به صحنه یای می گذارد. وقتی جوان روی زمین می نشیند، دختر کولی دست او را می گیرد و به مطالعه خطوط کف دستش مشغول می شود. و چون جوان را می شناسد حرکاتش تندتر و وحشیانه تر می شود. و رقص تندی را در آغوش او آغاز می کند. جوان که از مهارت و نرمی دختر در رقص به شگفت آمده با دیده تحسین به او خیره می شود و بعد او را دنیا

می کند . هنگامی که دختر به میان صحنه می رسد جوان به او نزدیک می شود و باولع شدیدی او را در آغوش می گیرد .

دختر دستهایش را روی شانه های جوان می گذارد و بعد به راهی که جوان باید از آن بگذرد ، اشاره می کند ! آنگاه او را به جلو می راند و جوان را وادار می کند تا ازده کده زادگاه خود دور شود .

صحنه سوم :

ماجرای این صحنه از بالا در آسیابی رخ می دهد . در این صحنه مقدمات عروسی جوان با دختر آسیابان فراهم می گردد .

در اتاقی بزرگ که با سلیقه و ظرافت بسیار تزیین شده دختران روستایی و دوستان عروس گردهم جمع آمده و به رقص پرداخته اند . عروس که سر اپا سپید پوشیده لحظه بی بعد به آنان ملحق می شود . و بعد در حالی که دختران روستایی رقص خود را از سرمهی گیرند ، عروس اتاق را ترک می گوید و هنگامی باز می گردد که دختران روستایی در حال خارج شدن از صحنه هستند . دختر از پنجره خارج را نگاه می کند . او در انتظار داماد است . لکن چون جوان بدرون می آید و دستهایش را برای در آغوش گرفتن عروس باز می کند دختر به سمت پنجره دیگر می رود و برای یک لحظه عروس داماد به هم پشت می کنند .

و چون باز به طرف یکدیگر باز می گردند ، به نظر می آید که از وجود یکدیگر بی خبر ندزیر اچشمها بیشان به طرف دیگر معطوف است .

لکن سرانجام یکدیگر را باز می بانند و به یک رقص عاشقانه می پردازند . گاه نیز هر کدام به تنهائی می رقصند و شادمانی خود را بدینسان آشکار می سازند .

اما آخرین باری که عروس به رقص می پردازد ، سایه دختر برفی ظاهر می گردد و عروس جوان را دچار وحشت می کند . در اینجا روستاییان

به عاشق و معشوق ملحق می‌شوند و یکبار دیگر رقص دسته جمعی آغاز می‌شود.

لکن چون عروس و داماد شادمانه به رقص می‌پردازند، دختران حریر سپیدی را روی سر عروس می‌اندازنند او را از صحنه بیرون می‌برند. جوان مدتی تنها در صحنه باقی می‌ماند اما لحظه‌یی بعد عروس که هنوز تور سپید را بر صورت دارد، بدرون می‌آید ولی به خوبی پیداست که تغییراتی در او به وجود آمده است. مانند کسی که جادو شده باشد به سوی او می‌رود دختر را در آغوش می‌کشد و باهم به حرکت در می‌آیند. در این لحظه دختر تور صورتش را پس می‌زند و جوان ناگهان دختر برفی را بازمی‌شناسد. دختر او را لمس می‌کند و آنگاه جوان را به خارج از صحنه راهنمایی می‌کند.

صحنهٔ چهارم:

در این صحنه از باله، عروس با پیشانی پرچین و چشمان جستجوگر به اتاق خالی پای می‌گذارد.

مدتی نومیدانه به جستجوی نامزدش مشغول می‌شود و چون از او نشانی باز نمی‌یابد در قسمت عقب اتاق ناپدید می‌شود. در جلوی چشمان او صحنهٔ عجیبی جان می‌گیرد و می‌میرد . . . دختر برفی در آسمان شوهر محظوظ خود را در آغوش می‌کشد و لحظه به لحظه پنهان و آشکار می‌شود، تا آن که در عمق آبی آسمان هردو باهم از نظرها پنهان می‌شوند.

آنگاه عروس غمگین زانو بر زمین می‌زند و در حالی که اشک از دیده‌اش فرو می‌بارد تور سپید عروسی خود را به علامت وداع به سوی معشوق تکان می‌دهد.

لحظه‌یی بعد پرده فردی افتاد و باله دختر برفی با این صحنهٔ غم‌انگیز پایان می‌گیرد:

داستان یک سر باز

(L'Histoire Du Soldat)

یک باله در پنج صحنه. هوزیک از ایگور استراوینسکی
(I. Stravinsky)
نوشتۀ سی. راموز (C.F. Ramuz)
کورو گرافی ازلود میلاپیتوف (Ludmilla Pitoev)
این باله برای اولین بار در بست و هشت سپتامبر ۱۹۱۸
در لوزان (Lausanne) سویس به تماشากداشته شد.
باله داستان یک سر باز برای هشت ساز، یک قصه‌گو و
چند بالرینا و بالرین بارگاهی دارند و می‌خواهند در محوطه
قصه‌گو بار قاصان در صحنه جای دارند و می‌خواهند در محوطه
هر کزی جداگانه بی برنامه خود را اجرا کنند. داستان این باله
از یک افسانه قدیمی روسی گرفته شده و آن ماجراهی سر بازی
است که می‌خواهد بلونش، یعنی تنها دوست و محروم اسرار خود
را به شیطان بدهد.



طرحی از بالا یک سر باز

صحنه‌اول ، در جنگل .

قبل از آغاز داستان ، قصه‌گو آغاز سخن می‌کند . سر بازی که از رؤسای خود مرخصی گرفته دارد پیاده به دهکده خوش می‌رود . صحنه جنگلی را نشان می‌دهد که یک نهر بزرگ از میان آن می‌گذرد . سر باز پای به جنگل می‌گذارد و از میان درختان سرسبز و به هم پیچیده با گندی می‌گذرد . یک مدال مقدس ، عکسی از دختری که در خانه به انتظار او روز شماری می‌کند و یک ویلون تمام مایملک و هستی او را تشکیل می‌دهد . بعد از ساعتی راه پیمایی سرانجام خستگی سر باز را از پای درمی‌آورد . نفس-نفس زنان در کنار نهر می‌نشینند و به نواختن ویلون مشغول می‌شود . لحظاتی چند به این ترتیب می‌گذرد و آنگاه شیطان در لباس مردی آرام و بی‌آزار بر او ظاهر می‌شود و از او می‌پرسد آیا حاضراست و ویلون

خود را بفروشد؟!

و سر باز که هرگز برای ویلونش ارزش مادی قابل نشده است از آن سؤال به حیرت فرو می رود ولی با این وجود هرگز راضی نمی شود که ویلونش را بفروشد.

مرد به اصرار خود می افزاید و سرانجام با زبان شیرین و فریب دهنده خود سر باز را به انجام معامله راضی می سازد و او موافقت می کند ویلون خود را به جای کتاب پر ارزشی که مرد به او می دهد در اختیارش بگذارد.

سر باز که سواد ندارد، لحظاتی چند مردد می ماند زیرا نمی تواند به صحت حرفهای آن مرد ایمان بیاورد و برای آن کتاب ارزشی قابل شود. لکن مرد فریبکار به او اطمینان می دهد که معامله پرسودی انجام داده و بهزودی آن کتاب اورا ثروتمند خواهد کرد.

و در آخر مرد از سر باز جوان می خواهد که به او درس ویلون بدهد و اجازه بدهد برای گرفتن تعلیم ویلون چند روزی به خانه او بیاید.

صحنه دوم . در دهکده.

قصه گو به همان ترتیب داستان را ادامه می دهد و می گوید ژوف - (Joseph) سر باز جوان با شیطان راه خانه را در پیش می گیرند. لکن هنگامی که به آن جا می رسند هیچ کس به استقبال سر باز نمی آید. چون نامزد سر باز در غیاب او در راه بی و فایی قدم گذاشته، دل به مرد دیگری سپرده و با او ازدواج کرده و حتی از او صاحب دو فرزند هم شده است. مادرش هم که می داند بعد از درک این حقیقت چه توفانی در قلب فرزندش به پا خواهد شد. از شدت ترس خود را مخفی کرده و راضی نشده به استقبال فرزندش بیاید. در اینجا قصه گو به صحنه دیگری می رود و ماجرای دیگری را باز گو می کند.

شیطان که به هیبتی دیگر در آمده و لباس بازرگان رمه فروش را بر تن دارد در میدان دهکده‌یی که زادگاه ژوزف است ایستاده است. ژوزف که از ورود ناگهانی و نامطبوع او خشمگین‌گشته است از معامله‌یی که بر سر ویلوں خود با او انجام داده است شکایت می‌کند. گفتگوی لفظی آنان شدت می‌یابد و سرانجام ژوزف با شمشیر به شیطان حمله می‌برد ولی شیطان خونسردانه بر جای می‌ایستد و از جای خود تکان نمی‌خورد و چون هیجان عصبی ژوزف شدیدتر می‌شود، شیطان به او می‌گوید مؤدب باشد و به جای کشیدن شمشیر کتابی که به او داده است نشانش بدهد و به محض آن که ژوزف کتاب را از جیبش بیرون می‌آورد شیطان نیز ویلوں خود را بدست می‌گیرد و قبل از آنکه قصه‌گو به قصه‌خود ادامه بدهد می‌گوید که چگونه ژوزف از روی درسهای کتاب شیطان ثروتمند می‌شود.

بله اکنون ژوزف ثروتمند است ولی از خطوط سیمايش پیدا است که هرگز طعم خوشبختی رانچشیده و آدم کاملاً بدبهختی است...

صحنه سوم، در دفتر کار ژوزف.

ژوزف را در پشت یک میز بزرگ می‌بینیم که بار دیگر مشغول مطالعه کتاب شیطان است. شیطان در لباس یکزن ژنده پوش وارد می‌شود و از خورجینی که با خود دارد مقداری خردمند بیرون می‌آورد و سعی می‌کند آنها را به ژوزف بفروشد. اشیاء داخل این خورجین عبارتند از تصویر محبوبه ژوزف و ویلونش.

ژوزف مدتی به آنها نگاه می‌کند. پیروز نکه به او خیره گشته است در ابتدا ویلوں را به دست می‌گیرد و آنرا به صدا در می‌آورد. کسی چه می‌داند، شاید اصلاً ویلوں به کار او نیاید و اصولاً ویلوں خوبی هم نباشد. ژوزف که گوئی در همین اندیشه است ساز را بدست می‌گیرد ولی با آنکه آرشه را باشد را روی سیمهای می‌کشد، صدایی از آن برنمی‌خیزد.

اکنون پیرزن ژنده‌پوش نـاپدیدگشته است. ژوزف هم بـی‌درنگ و یلوـن و کتابـی را کـه اـز شـیطـان گـرفـته است نـابـود مـیـکـنـد .
صحنهـه چـهارـم، قـصـرـی درـسـرـزـمـین بـیـگـانـه.

مارشـی کـه در ابـتدـای بالـه دـاستـان يـك سـرـبـاز شـنـیدـه مـیـشـود بـارـدـیـگـر بهـگـوش مـیـرسـد و قـصـهـگـوـتـعرـیـف مـیـکـنـد کـه ژـورـف بـعـد اـز آـن مـاجـرا مـیـکـوـشـد تـازـنـدـگـی تـازـهـی رـاـآـغـازـکـند ، اوـپـس اـز نـابـودـکـرـدنـکـتابـشـیـطـان اـز ثـروـت بـیـشـماـر خـود نـیـزـچـشم مـیـپـوـشـدـو بـهـکـشـورـتـازـهـی مـیـرـود . درـایـن سـرـزـمـین تـازـه دـخـتر پـادـشاـه بـهـبـیـمـارـی مـرمـوزـی دـچـارـشـدـه و بـهـبـسـتـرـمـرـگـ اـفـنـادـه است .

پـادـشاـه کـه دـیـوـانـهـوار دـخـترـش رـا دـوـست مـیـدارـد اـعلامـکـرـده است هـرـکـس دـخـترـش رـاـشـفـا بـدـهـد ، مـقـرـب درـگـاه اوـخـواـهـدـشـد و بـهـدـامـادـی اوـبـرـگـزـیدـه خـواـهـدـشـد .

ژـوزـفـکـه اـمـیدـوـارـاست دـخـتر رـاشـفـا بـدـهـد ، بـهـقـصـر پـادـشاـه مـیـرـود . درـهـمـیـنـزـمانـشـیـطـانـآـرامـبـهـصـحـنـهـپـایـمـیـگـنـدـد . اوـاـینـبـارـبـهـشـکـلـنـجـیـبـزـادـهـیـ استـکـهـلـبـاسـشـبـپـوـشـیدـهـ است . ژـوزـفـدرـاتـاقـیـدرـقـصـرـنـشـستـهـوـمـشـغـولـفـالـگـرـفـتنـبـاـورـقـ است . فـالـاوـخـوبـمـیـآـیدـ، لـکـنـبـاـاـینـ وجودـهـنـوزـاطـمـینـانـدارـدـکـهـدـرـچـنـگـکـالـشـیـطـانـاسـیـراـستـ .

درـاـینـجاـقـصـهـگـوـبـهـسـخـنـدرـمـیـآـیدـ و سـعـیـمـیـکـنـدـژـوزـفـراـ قـانـعـسـازـدـتاـحـسـابـخـودـراـبـاـشـیـطـانـتـسوـیـهـکـندـ . سـرـبـازـموـافـقـتـمـیـکـنـدـکـهـ باـشـیـطـانـبـهـبـازـیـورـقـبـپـرـدـاـزـدـ وـحـسـابـخـودـرـاـبـاـ اوـدـرـاـینـقـضـیـهـرـوـشـنـ سـازـدـ . شـیـطـانـچـنـدـبـارـدـرـبـازـیـبـرـنـدـهـمـیـشـودـ. ولـیـسـرـانـجـنـامـسـخـتـخـستـهـ وـ نـاتـوانـمـیـگـرـددـ. ژـوزـفـبـهـاـصـرـارـاـزـاوـمـیـخـواـهـدـکـهـشـرـابـبـنـوـشـدـ وـسـرـانـجـنـامـشـیـطـانـبـهـعـلـتـمـسـتـیـ فـرـاوـانـاـزـپـایـدرـمـیـآـیدـ . ژـوزـفـهـمـاـزـمـوـقـعـیـتـاـسـتـفـادـهـ کـرـدهـ، وـیـلوـنـشـرـاـبـرـمـیـدـارـدـ وـمـشـغـولـنوـاخـنـیـکـآـهـنـگـقـدـیـمـیـشـودـ.

اکنون قصه‌گو می‌گوید که ژوزف با اطمینان خاطر شاهزاده‌خانم بیمار راشفا خواهد داد. و آنگاه ژوزف در جلوی شاهزاده خانم به نواختن ویلون مشغول می‌شود.

شاهزاده خانم که تا آن زمان در روی تخت‌خواب خود در از کشیده است به مجرد آنکه نوای ویلون را می‌شنود از جای بر می‌خیزد و با هیجان بسیار با ژوزف به رقص می‌پردازد.

در این زمان شیطان با لباس مبدل وارد صحنه می‌شود و ویلون خود را از ژوزف مطالبه می‌کند. . لکن ژوزف بدون اعتنا به او بار دیگر با همان حال ویلون را به نوا در می‌آورد.

در اینجا شیطان با آهنگی که ژوزف می‌نوازد به رقص در می‌آید و سرانجام در او ج رقص از شدت هیجان نقش بر زمین می‌شود. شاهزاده – خانم و ژوزف او را به کناری می‌کشند و بعد باز می‌گردند. و در حالی که به چشم اندازی دیگر خیره شده‌اند با آهنگی ملایم از عشق گفتگو می‌دارند. شیطان که از دور نظاره‌گر است در اندیشه عمیقی فرومی‌رود. او خوب می‌داند که اگر ژوزف در قلمرو شاهزاده خانم باقی بماند، قادر به نابود کردن او نیست لکن اگر از آن سرزمهین پای بیرون بگذارد به آسانی قربانی او خواهد شد. ولی با این وجود شعله‌های خشم آن‌چنان سراپا یش را فراگرفته که جز اندیشه انتقام اندیشه دیگری در سر ندارد. بار دیگر قصه‌گو خود را به میان می‌اندازد و بیان می‌کند که شاهزاده خانم مایل است تا از هویت معشوق خود آگاه شود و سرانجام از ژوزف می‌خواهد شاهزاده خانم را به سر زمین پدری خود ببردو با اینکه ژوزف خوب می‌داند مسافرت به خارج از قلمرو شاهزاده خانم جز سرگردانی حاصل دیگری ندارد به ناچار تصمیم می‌گیرد که راه مسافرت را در پیش گیرد و با شاهزاده خانم به آن دیار برود.

صحنهٔ پنجم ، در دهکده .

در این صحنه دهکده قدیمی ژوزف و خانه‌یی که تازه در آن بنا شده است به‌چشم می‌خورد . هنگامی که ژوزف از مرز سرزمین شاهزاده‌خانم می‌گذرد ، شیطان که درحال نواختن ویلون است به او حمله می‌آورد . شاهزاده خانم با اضطراب ژوزف را صدا می‌کند . لکن او نمی‌تواند جوابی بدهد زیرا تحت نفوذ شیطان قرار گرفته و برای همیشه برده او گشته است . در اینجا باله داستان یک سر باز به انتهای می‌رسد و پرده می‌افتد .



پتروشکا

(Petrouchka)

پتروشکا ، یک باله خنده آمیز از ایگور استراوینسکی (Igor Stravinsky) کوروگوافی از میشل فوکین (Michel Fokine) نوشته استراوینسکی و الکساندر بنوا (A.Benois) برای اولین بار در سیزدهم ژوئن سال ۱۹۱۱ توسط گروه باله دیاگیلف (Diaghilev) در تئاتر «پتروشکا» داستان عروسک خیمه‌شب بازی است که قلبی چون قلب یک انسان دارد . مخلوقی از چوب که جان می‌گیرد لیکن موجودیتش را باور ندارند .

کاراکترها چون پتروشکا نیمه کمیک و نیمه دیگر تراژیک هستند که مردم تئاتر سایهان دراز با آنان مأذوس بوده‌اند - کاراکترهای چون پیرو (Pierrot) و پاک (Puck) (لوده‌هایی که هر چیز را جدی نمی‌گیرند و با این وجود بینش و ادراکشان از هر موجودی دیگر فرون تر است .

اینان چون چارای چاپلین سلطان‌کمدی‌گام برمی‌دارند و حرکاتی چون حرکات او دارند .

باله، «پتروشکا» نمایشی است از این کاراکتر جهانی ، که خالقینش آن را در جوانی می‌شناخته‌اند .

در ابتدای باله پتروشکا ، این عروسک خیمه‌شب بازی از این‌که یک آدمک ماشینی است شادمان به نظر می‌آید ، بعد عاشق رقص‌ازی‌بای می‌شود و هی‌کوش‌علی‌رغم همه مشکلات تووجه محبت‌آمیز او را نسبت به خود جلب‌کند . لکن در این راه با شکست روبرومی‌شود و آنگاه درحالی‌که همه به او می‌خندند و تمددسخرش می‌گیرند ، جان می‌سپارد .



طرحی از بالا پتروشکا

صحنه اول ، بازار مکاره.

وقتی پرده بالا می رود یکی از میدان های بزرگ و عمومی سن - پطرزبورگ را به نظر می آوریم. تزیین صحنه، فصل زمستان سال ۱۸۳۰ را در نظر تماشاگر مجسم می سازد و آخرین هفتة قبل از ایام چله و روز پرهیز است. مردم برای شرکت در این جشن در میدان بدور هم جمع گشته اند. قبل از آن که پرده بالا برود، ارکستر به نوا در می آید و زمان بزرگزاری جشن کارناوال را اعلام می دارد و رفته رفته موزیک بالا می رود تا ایمازهایی از یک جشن پرهیجان را در اندیشه ها مجسم کند. بعضی ها در کنار غرفه ها ایستاده و به نوشیدن چای داغ مشغولند. با آنکه هوا سرد است، مردم به علت آنکه در یک جشن بزرگ ملی شرکت کرده اند شادمان به نظر می آیند. موزیک که به سرعت ریتم هایش تغییر می یابد با جمعیت و سر و صدای

آنان و همچنین با صدای پایکوبی سه نفر از روستائیان که رقص پرهیجانی را آغاز کرده‌اند در هم می‌آمیزد و شکوهی فراوان می‌یابد.

چند لحظه بعد صدای ارگی از دور به گوش جمعیت می‌رسد، لکن آن نوای ضعیف بلا فاصله در هیاهو و ولوله جمعیت خفه می‌شود. لحظه‌بی بعد از این نوازی در حالی که یک آواز خیابانی را می‌نوازد وارد صحنه می‌شود و مردم کنار می‌روند تا آمدنش را تماشا کنند. در معیت ارگ نواز دختری نیز وارد می‌شود که قاليچه کوچکی زیر بغل دارد و «ترای انگل» یا مثلثی هم به دست دیگر گرفته است.

دختر قاليچه را روی برف پهن می‌کند و سپس با چنان‌هیجان و قدرتی به نواختن مثلث می‌پردازد که توجه همه را به خود جلب می‌کند و آنگاه با آهنگ شاد و هیجان آوری به رقص مشغول می‌شود و بدون توقف در یک نقطه بدور خود می‌چرخد و بدین طریق مهارت خود را به مردم نشان می‌دهد. در همان حال که جمعیت محظوظ مهارت دختر را شده‌اند، ارگ نواز نیز به هنرنمایی می‌پردازد.

بدینسان که بایک دست آوازی را با ارگ می‌نوازد و بادست دیگر عیناً همان آهنگ را با کورنت Cornet می‌نوازد.

وقتی ارگ نواز آهنگ خود را به پایان می‌رساند، بار دیگر به نواختن همان آهنگ خیابانی مشغول می‌شود و در همین موقع دسته دیگری از نوازنده‌گان وارد صحنه می‌شوند تا جمعیت را با حرکات خود سرگرم سازند.

در میان آنان رقصه دیگری است که با آهنگ یک هردی-گردی (Hurdy-gurdy) شروع به رقصیدن می‌کند. در این موقع دسته تازه‌بی از مردم بدور رقصه و نوازنده‌اش گرد می‌آیند. ارگ نواز و دختر را به تازه وارد ها نگاه می‌کنند و لحظه‌بی بعد بر سرعت حرکات خود می‌افزایند. این

دو دسته از هنرمندان که رقیب یکدیگر به شمار می‌آیند آشکارا به مبارزه بر می‌خیزند ..

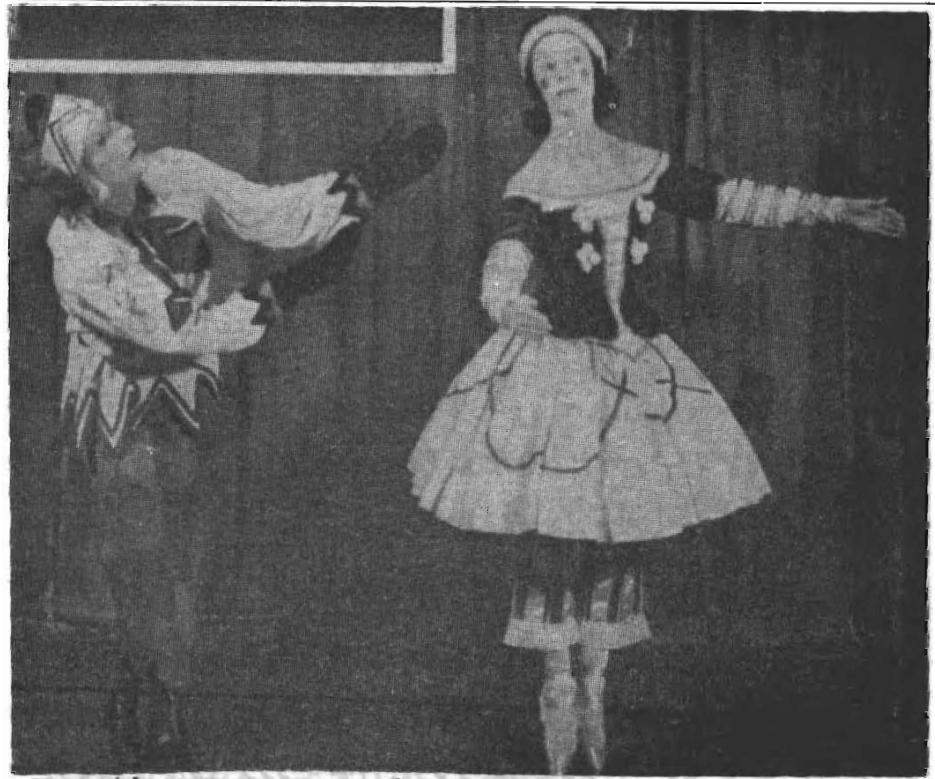
رقصهای حرکات یکدیگر را تقلید می‌کنند و جمعیت نیز چون تماشاچیان یک مسابقه لحظه‌یی به‌این رقصه و لحظه‌یی به رقصه دیگر نظر می‌اندازند .

سرانجام دختران که همه نیروی خود را به مصرف رسانده‌اند، مسابقه را پایان می‌دهند و چون مهارت هردو در رقص یکسان است، نظاره کنندگان بعداز تشویق آنان برای هردو پاداشی یکسان در نظر می‌گیرند.

پس از هنر نمایی آن دو دسته هر کسی تصمیم می‌گیرد که به نوعی خود را سرگرم سازد. روستائیان، کوایها، سربازان، و آدم‌های خوش‌پوش که همگی لباسهای روز تعطیل خود را در بردارند، در میدان پوشیده از برف اجتماع کرده‌اند.

غرفه‌ای بازار با پرچم‌های متعددی تزیین شده و در عقب صحنه غرفه بزرگتری قرار گرفته که سایه‌بان‌آبی رنگی آن را در خود گرفته است. در بالای غرفه طبق سنت‌های روسی کلمه «تئاتر زنده» نقش بسته است و در عقب آن ساختمانهای مناره‌یی شکل به‌چشم می‌خورد که بر بالای هر کدام پرچمی افراسته شده است. مردمان می‌کوشند تا خودشان را در آن هوای سرد باراه رفتن و حرکت گرم کنند. آنها درحالی که دستهای خود را بهم حلقه کرده‌اند بایکدیگر صحبت می‌کنند.

اکنون میدان از جمعیت پر شده است : مردم به یکدیگر تهنيت می‌گویند وارکستر اورتور (Overture) خشنی را آغاز می‌کند. در این موقع روستائیان وارد صحنه می‌شوند و به نوای یک آهنگ فولکلور یک روسی به رقص می‌پردازند تا دسته‌یی از جمعیت را به خود مشغول دارند. اکنون صحنه ازشور و هیجان تبدیل گشته است و موزیک به حجمی می‌رسد



(Alicia Markova)
و

(Leonide Massine)
در باله پتروشکا
فستیوال باله لندن ۱۹۵۰)



نیزینسکی در نقش پتروشکا
(باله دیاگیلوف روس)

که بتواند بازگوی این همه‌شور و هیجان باشد.

هنگامی که موزیک به او ج خود می‌رسد، دو طبال از پشت غرفه‌یی که با پرده آبی تزیین شده بیرون می‌آیند و قدم به پیش می‌گذارند. مردم در کناری می‌ایستند و به نظاره می‌پردازند. طبل‌ها آمرانه به صدا در می‌آیند و موزیک به تنی آکوردی را سرمی‌دهد. در این هنگام مردی با کلاهی نوک‌تیز سرش را از میان غرفه بیرون می‌آورد. نام او شارلاطان (Charlatan) است و کارگردان نمایش سیار یا متصدی تئاتر زنده به شمار می‌رود. همه درسکوت به او خیره می‌شوند. او نمایشگری است که مردم را با سحر و جادو سرگرم می‌سازد. وقتی شارلاطان از پشت پرده بیرون می‌آید هیچکس نمی‌داند که او قصد به چه کاری دارد.

چهره‌پریده رنگ، حرکات تهدیدآمیز نمایشگر حیله‌گر، باخرقه بلندش و نشانه‌های اسرار آمیزی که بر روی آن دوخته شده است توجه تماشاچیان را سخت به خود جلب می‌کند. فلوتی بدست می‌گیرد و در همین موقع ارکستر نوای پرهیبتی را که تعجم دهنده یک حالت شیطانی است سرمی‌دهد. سپس شارلاطان بانو اختن یک ملودی دلپسند همگان را به تعجب و امی‌دارد. این آهنگ یک آواز سحر آمیز است و موزیک از پشت پرده آغاز نمایش جالبی را نویدمی‌دهد. جمعیت افسون شده به انتظار می‌ایستد و لحظه‌یی بعد شارلاطان ناگهان بادست علامت آمرانه‌یی می‌دهد. پرده عقب می‌رود و ماصحنه‌یی را به نظر می‌آوریم که به سه قسمت کوچک و جداگانه تقسیم شده است. در هر قسمت یک عروسک خیمه‌شب بازی ساکت و آرام به جای ایستاده و بانگاه مات و بی‌حرکت خود به تماشاگران خیره شده‌اند و این سه عروسک به تکیه‌گاههای خود تکیه داده‌اند. در وسط سر دسته رقصه‌ها یا بالارینا با صورت سفید و گونه‌های قرمز خود منتظر ایستاده تا کوشش کنند. در سمت چپ عروسکی به شکل یک مغربی با چشممان و دهان سفید و چهره سیاه خود مستقر شده است.

او بلوز کمرنگی پوشیده . عمامه‌یی بر سر دارد و کمربنده‌یی هم بسته و شلوار گلداری بر پا کرده است . درست راست صحنه، پتروشکا یکی از عروسکها در اتاق خود آرام بر جای ایستاده است . صورتش سفید و از پارچه‌یی سست و نرم است ، لباسش طرح قراردادی ندارد .

شلوار گشادی که تاروی کفشهای سیاهش می‌آید ، بلوزی که یقه پیچ پیچ آن گردنش را می‌پوشاند و کلاهی مخصوص همه اینها او را مردی ساده و مضمحلت معرفی می‌کند .

هنگامی که بالرینا و مرد مغربی ساکت و آرام بر جای ایستاده‌اند پتروشکا سرش را به یک طرف خم کرده وافسرده به آنها نگاه می‌کند . او بیش از آن دو مشتاق به حرکت در آمدن است . لیکن در همین لحظه بالرینا و مغربی خود را آماده می‌سازند تانمایش خود را آغاز کنند .

شار لاطان مراسم دعای خود را نسبت به خدایان سحر آمیزش به جای می‌آورد و آنگاه موزیک به نحو آرام و اسرار آمیزی شروع به نواختن می‌کند . شار لاطان سه بار فلوت خود را به صدا درمی‌آورد و بدینسان نوای موزیک را قطع می‌کند . در این موقع ناگهان پتروشکا بالرینا و مغربی ، به جنبش در آمده و پاهای خود را با ریتم های تنده یک رقص روسي به حرکت درمی‌آورند . عروسکان هنوز به جای ایستاده‌اند لیکن پاهایشان چنان به جنبش در آمده است که حرکت جسمشان دربرابر حرکت پاهایشان ناچیز به نظر می‌آید . آنان خود به خود چنان جان گرفته‌اند که هر گز گمان نمی‌بریم تا چند لحظه پیش موجودات بی‌جانی بوده‌اند . در اینجا موزیک در ریتم خود آمرانه ترمی‌شود . لیکن عروسکها در همانجا که ایستاده‌اند رقص را به خوبی انجام می‌دهند و مانند عروسکان سر باز حرکات پاهای خود را بانوای طبل تطبیق می‌دهند و آنگاه رفته تکیه‌گاه خود را رها می‌کنند و پای به صحنه می‌گذارند .

جمعیت به آنها جامی دهد. عروسکان هم در مقابل دیدگان حیرت زده تماشاگران به رقص ماشینی و صامتی می پردازند.

مغربی سیاه و پتروشکا هردو فریفته بالرینا گشته اند. مغربی با او عشق بازی می کند. بالریناهم به احساسات او پاسخ می دهد. همین مسئله پتروشکا را وامی دارد که نسبت به مغربی احساس حسادت کند و سر انجام به رقیب خود حملهور گردد.

در این موقع شارلاطان با اشاره دست به آنان فرمان سکوت می دهد و عروسکان بدون اراده بار دیگر به رقص می پردازند.

در اینجا صحنه تاریک گشته و مردم رفته رفته متفرق می شوند. شارلاطان اشاره دیگری می کند و عروسکان بی تأمل دست از پای کوبی بر می دارند و مثل اول آرام و بی حرکت در جای خود قرار می گیرند و پرده می افتد.

صحنه دوم - اتاقلک پتروشکا .

اکنون به پشت صحنه می رویم تا نظاره گر زندگی خصوصی عروسکان باشیم. اتاقلک پتروشکا لخت و عریان است. بر دیوارهای آن کوههای مرتفع باقله هایشان نقاشی شده. اثاثه اتاقلک تنها برای یک نفر فراهم گشته است. تصویر بزرگی از شارلاطان روی دیوار سمت راست آویزان شده و در سمت چپ دری قرار دارد که بر روی آن اشکال شیطانی نقاشی شده است. در این موقع ناگهان در باز می شود و شارلاطان پتروشکا را به درون می راند و خود بیرون می رود. در با صدا بسته می شود. پتروشکا سعی می کند جلوی سقوط خود را بگیرد لیکن این کار را عبث می شمارد و از حرکات صامتیش می فهمیم که سخت دچار یأس و ناامیدی شده است. زیرا دوباره به زندان شارلاطان افتاده است.

زندانی که جز تصویر شارلاطان در آن چیز دیگری برای دیدن و

سرگرم شدن وجود ندارد. در این هنگام، پیانو نوای غم‌انگیزی را که تعجم سدهنده غم درونی پتروشکا است می‌نوازد و حال آن که بقیه ارکستر کوشش دارد تا آن صدا را در خود خاموش سازد.

پتروشکا بانساییدی در اتاق قدم می‌زند و سعی می‌کند در اتاق را باز کند. مشتهای گره خورده خود را به دیوار می‌کوبد تا بلکه کسی به کمکش بیاید و اورا از آن سلوول نجات بدهد، ولی چون از تقلای خود نتیجه‌یی نمی‌گیرد سخت خشمگین می‌شود. در همین زمان ترومپت‌ها یک فانفار تند می‌نوازنند و پتروشکا رویش را به طرف تصویر شارلاطان یا جادوگر نثار بر می‌گرداند و مشتهاش را خصم‌انه تکان می‌دهد و جادوگر مکار را که جز فریب دادن مردم اندیشه دیگری در سر ندارد به مبارزه می‌طلبد و برای آنکه ثابت کند سرنوشت بهتری در انتظار اوست، رقص کوچکی انجام می‌دهد و با مهارت زیاد احساسات بشری را به تماشاگران عرضه می‌دارد و پیانو هم باوهراهی می‌کند. در این موقع دستهای پتروشکا کاملاً بحرکت است لیکن وقتی آنها را در جلوی سینه نگاه می‌دارد و سپس با امیدواری از هم بازشان می‌کند، نشان می‌دهد که بیش از دیگران به مفهوم عشق و ایمان پی برده است. گرچه او یک عروسک خیمه شب بازی است اما ممکن است جان گرفته و تبدیل به یک انسان شود. لیکن چون ساخته و پرداخته شارلاطان است این امید از میان می‌رود. نفرت او نسبت به شارلاطان از نوع همان نفرتی است که او نسبت به خود دارد، زیرا قدرتی برای خلاصی نمی‌بیند و در اینجا شفقت و دلسوزی تماشاگران نسبت به پتروشکا برانگیخته می‌شود.

پتروشکا برای بدست آوردن آزادی تلاش می‌کند، لیکن موفق نمی‌شود و به همین علت غمی سنگین بر چهره پریله رنگش سایه می‌اندازد. اما لحظه‌یی بعد، هنگامی که بالرینا به سلوول او پای می‌گذارد، سایه‌غم از

چهره اش زایل می شود. هم گام با شادمانی پتروشکا ریتم موزیک هم عوض می شود و موزیک باتمی شاد به نوا درمی آید و پتروشکا با خوشحالی در اطراف اتاقک به حرکت درمی آید. بالرینا که از حرکات نازیبای پتروشکا به تعجب آمده و از سیمايش عدم رضایت آشکار است، پشت بر می گرداند که از سلوول پتروشکا بیرون برود. پتروشکا بر کوشش خود می افزاید تا توجه بالرینا به خود جلب کند، لیکن بالرینا که بیش از پیش از رفتار پتروشکا ناراحت شده است، ازاو روی بر می گرداند و اتاقک را ترکمی گوید.

بار دیگر پتروشکا گرفتار یائس و اندوهی فراوان می شود. دوباره پیانو و ارکستر به نوا درمی آید و پتروشکا که در نظر بالرینا جز دلقک احمق و ساده دلی نیست با یائس و حرمان در اطراف اتاقک به جست و خیز می پردازد و آنقدر دستش را به دیوار می کوبد تا سرانجام موفق می شود سوراخی بزرگ در دیوار ایجاد کند، لیکن وقتی می فهمد که این روز نه به جایی راه پیدانمی کند غم و اندوهش شدیدتر می شود.

صحنه سوم، اتاق مغربی.

مغربی سیاه نیز توسط شارلاطان یامدیر نمایش زندانی شده است. لکن اتاقک او به نحو بسیار چالبی تزیین شده است. یک نیمکت بزرگ که با پوست ببر پوشیده شده و پشتی آن از پارچه است در سمت چپ صحنه قرار دارد و تصویر درختان بلند نخل در روی دیوارها به چشم می خورد. در سمت راست دری قرار دارد که در روی آن تصویر یک مار به چشم می خورد. در روی این نیمکت مغربی سیاه لم داده و از روی تفون مشغول بازی بایک نارگیل است.

اکنون موزیک تمی آرام دارد. مغربی گاه گاه نارگیل خود را به هوا می اندازد و بعد آن را می گیرد. او برعکس پتروشکا از جایگاه خود راضی به نظر می آید و مانند حیوانی که در قفس اسیر شده باشد روز

را باستی و بطالت می‌گذراند. لیکن تنها بازی با نارگیل مغربی سیاه را خرسند نمی‌دارد. به زودی از این بازی خسته می‌شود و آن را در دستهای خود می‌فشارد و سپس سخت تکانش می‌دهد. در این موقع آز داخل نارگیل صدایی به گوش مغربی می‌رسد ولی هرچه می‌کند نمی‌تواند آن را بشکند سپس با خشم شمشیرش را از غلاف بیرون می‌آورد. نارگیل را در جلوی نیمکت می‌گذارد و می‌خواهد باوارد آوردن یک ضربه شمشیر آن را به دونیم کند در اینجا صدای موز یک با صدای ضربه شمشیر درهم می‌آمیزد لیکن نارگیل همچنان سخت بر جای می‌ماند. مغربی به حیرت می‌افتد و از اینکه نتوانسته است با قدرت شمشیر نارگیل را درهم بشکند سخت ناراحت به نظر می‌رسد و با خود می‌اندیشد حتیماً آن نارگیل یک نارگیل سحرآمیز است و تصمیم می‌گیرد آن را چون جسمی مقدس گرامی دارد. و به همین جهت در برابر آن زانومی زند و آن را چون خدایی پرستش می‌کند. در این موقع در باز می‌شود و ورود بالرینا بانوای یک طبل اعلام می‌شود.

بالرینا رقص کنان به درون می‌آید و بوقی به لب گذاشته و با شادمانی در اطراف اتاق می‌خرامد. ضربه‌های طبل بانوایی که از بوق او بر می‌خیزد همراهی می‌کند و بر هیبت صحنه می‌افزاید.. مغربی از دیدن این صحنه، نارگیل مقدس را فراموش می‌کند و با شادمانی به بالرینا خیره می‌شود.

بالرینا از طرز رفتار مغربی که با وقارتر از پتروشکا به نظر می‌آید خوشش می‌آید و لبخند زنان او را به رقص والس دعوت می‌کند. مغربی نیز فریفته زیبایی بالرینا شده است با او به رقص می‌پردازد، لکن حرکات پاهای او در مقام مقایسه با گامهای بالرینا ناشیانه و ابتدائی است. ولی با این وجود سعی می‌کند تارقص ناپخته خود را باریتم والس بالرینا تطبیق داده و از این راه تا اندازه‌یی حرکات ناشیانه خود را جبران کند، لکن در این راه

شکست می خورد و به همان شیوه خود در رقص اکتفا می کند.

در این موقع موزیک بانو اختن ملودیهای مختلف، بی نظمی رقص آنان را آشکار تر می سازد. اکنون مغربی سیاه که سخت شیفتۀ بالرینا شده است می خواهد اورا با خود به طرف نیمکت ببرد. بالرینا که ظاهر امی خواهد راه گریز در پیش گیرد باطنًا از رفتار مغربی احساس شادمانی می کند ولی بار دیگر که مغربی چنگ به دامنش می اندازد در برابر او مقاومت می کند و در همین زمان گفتگوی عاشقانه آنها بر اثر صدای های که از بیرون می آید گسیخته می شود.

در این موقع ملودیهای پتروشکا از ترومپت شنیده می شود و آنگاه دلک که از گرفتاری بالرینا آگاه شده به خاطر کمک به او وارد اتاق می شود. وقتی پتروشکا به اتاق پای می گذارد مغربی سیاه و بالرینا باشرم از یکدیگر دور می شوند. پتروشکای حسود از دیدن آن صحنه با عصبا نیت به سوی مغربی می رود و در این موقع موزیک خشم پتروشکار آشکارا مجسم می سازد. مغربی که از ورود نابهنجام پتروشکا سخت ناراحت شده است به خود می لرzd و بدین وسیله نارضایتی خود را اعلام می دارد.

بعد شمشیرش را می کشد و سر در عقب پتروشکا می گذارد. بالرینا از فرط وحشت در روی نیمکت غش می کند و مغربی راه را بر پتروشکا می بندد، لیکن درست در همان هنگام که مرگ پتروشکا به دست مغربی حتمی به نظر می آید پتروشکا با یک خیز از چنگ او می گریزد و از اتاق خارج می شود.

مغربی می خواهد اورا دنبال کند ولی چون بالرینا در حال بیهوشی می بیند شمشیرش را به زمین می افکند و به سوی نیمکت می رود و بالرینا به سوی خود می کشد و چون می خواهد وحشیانه اورا در آغوش بکشد ناگهان پرده می افتد. چنین به نظر می آید که زندگی خصوصی این سه عروسک خیمه شب بازی

در نزد تماشاگران یکسان است لکن حقیقت این است که پتروشکا همیشه باز نده است.

صحنهٔ چهارم - کار ناوال بزرگ.

غوغای بازار مکاره و برگذاری جشن در دنیای خارج از صحنه همچنان ادامه دارد. موزیک اکنون مارا به آن جا بازمی گرداند. مدت زیادی از غیبت ما نگذشته زیرا صحنه هنوز تاریک نگشته است و مردم هنوز تمایلی ندارند به خانه‌های محققر خود باز گردند.

عروسان در پشت صحنه نمایش، آرام بر جای خود قرار گرفته‌اند.

در این موقع دسته‌یی از دختران پرستار از میان جمعیت یرون می‌آیند و پس از آن که در یک صفت قرار می‌گیرند با آهنگی یک رقص فولکلوریک روسی که ملودیهای شادی دارد به رقص مشغول می‌شوند. جمعیت نیز با ریتم رقص به جنبش در می‌آیند و اندام خود را پیچ و تاب می‌دهند. وای ناگهان رقص دختران پرستار بر اثر آهنگ آرامی که از ارکستر به گوش می‌رسد قطع می‌گردد و بدین وسیله ورود یک خرس اهلی و تربیت شده را اعلام می‌دارد.

خرس و مربی او آرام آرام وارد صحنه می‌شوند. مربی خرس وقتی ترس و وحشت تماشاگران را می‌بیند به خنده در می‌آید و حیوان را وامی دارد که دست به عملیات کوچکی بزند. بعد رقص کالسکه آغاز می‌شود و در این لحظه بار دیگر نوایی که قبل از دختران پرستار با آن می‌رقصیده‌اند شنیده می‌شود و آنها نیز به کالسکه رانان ملحق می‌شوند. در این موقع یک دیو و عده‌یی از رقصان نقابدار و جانوران در نده پای به میدان می‌گذارند تا مردم را بترسانند لکن مردم که به رقص و پایکوبی مشغول شده‌اند به آنان کوچک‌ترین توجهی نشان نمی‌دهند :

موزیک رفته او ج می‌گیرد و با آخرین ضربات خود رقصان را به حال خلسه می‌اندازد و همین که شب و تاریکی بر صحنه فرود می‌آید برف نیز شروع به باریدن می‌کند و آنگاه رفته سایه‌بی این تابلوی قدیمی روسی را در خود می‌گیرد.

لحظه‌بی بعد ناگهان پتروشکا دوان دوان از پشت صحنه بیرون می‌آید. و درحالی که مغربی سیاه او را دنبال می‌کند موزیک فانفار خود را می‌نوازد. مردم که از رفتار عروسکان بہت زده شده‌اند، بر جای می‌مانند تا تماشاگر صحنه‌تازه‌بی شوند. قدرت حیوانی مغربی سیاه سرانجام بر پتروشکا فائق می‌آید و او را در گوش‌بی غافلگیر می‌کند.

پتروشکا که ازوحت می‌لرزد سرش را در میان دستهایش مخفی می‌کند ولی مغربی سنگدل با یک ضربه شمشیر اورا از پای در می‌آورد. در این-جام موزیک تلاش و رنج و سرانجام تسلیم پتروشکا را مجسم می‌کند و پتروشکا بعد از چند رعشه جان می‌سپارد.

مرگ او آنچنان طبیعی است که مردم هرگز عروسک بودنش را باور ندارند. بی‌شک جنایتی در کار بوده است. یک نفر از میان جمعیت که تماشاگر مرگ پتروشکا است با فریاد پلیس را فرامی‌خواهد، و امی‌دارد تا شار لاطان یا مدیر نمایش ماجرا را برای آنان شرح دهد.

شار لاطان حیله‌گر جسد پتروشکا را بر می‌دارد تا به همه نشان بدهد که اشتباه کرده‌اند. اکنون پتروشکا عروسکی است از پارچه. مخلوقی که هرگز روحی در تن نداشته است. پلیس قانع می‌شود. مردم هم سرشان را تکان می‌دهند و رفته رفته متفرق می‌شوند. شار لاطان در حالی که عروسک را در دست دارد به جای می‌ماند. و بعد از میان صحنه تاریک می‌گذرد تا پیکر عروسک را در انافق خود جای دهد ولی صدای فانفار پتروشکا که در صحنه

پیچیده است او را در جای خود بی حرکت می‌سازد.
 سرانجام شار لاطان و قنی سر بر می‌دارد در بالای صحنهٔ تئاتر روح
 پتروشکارا می‌بیند که مشتهای گره کرده خود را خصمانه به سمت او و هر کسی
 که او را عروسکی بیش نمی‌داند تکان می‌دهد و در این لحظه است که پرده
 می‌افتد و بالهٔ پتروشکا پایان می‌گیرد.

پر نده آتشین

(Firebird)

پر نده آتشین ، یک باله دراماتیک درسه صحنه . موزیک از ایگور استراوینسکی (I. Stravinsky) گـوروگـرافـی از میشل فوکین (M. Fokine) برای او لین باردر تـئـاـتر او پـرـاـیـمـای پـارـیـسـ به تـماـشـاـ گـذـاشـتـهـ شـدـ . ایگور استراوینسکی مصنـفـ بالـهـ پـرـنـدـهـ آـشـینـ . زـمانـیـ چـنـینـ گـفتـ :

قـهـرـ مـانـانـ اـفـسـانـهـ هـایـ روـسـیـ سـادـهـ دـلـ وـ گـاهـیـ حتـیـ اـبـلـهـنـدـ .
آـنـهاـ اـزـ هـرـ گـونـهـ شـرـارتـ وـ بـدـخـواـهـیـ تـهـیـ هـسـتـنـدـ وـ باـ سـهـولـتـ
برـمـوجـودـاتـ پـلـیدـوـظـالـمـ ،ـ نـيـروـمنـدوـعيـارـغـالـبـ مـیـ آـيـنـدـ .
شاـهـزـادـهـ اـيـوانـ نـيـزـ درـ بالـهـ پـرـ نـدـهـ آـشـینـ يـكـ چـنـينـ مـوـجـودـیـ
استـ .

اوـشـکـارـچـیـ سـادـهـ دـلـیـ اـسـتـ کـهـ بـهـ قـلـمـرـ وـ غـولـ نـيـروـمنـدـیـ پـایـ
مـیـ گـذـارـدـ وـ درـ آـنـ جـاـ بـهـ عـشـقـ شـاهـزـادـهـ خـانـمـ زـیـبـارـوـبـیـ کـهـ درـ بـنـدـ آـنـ
غـولـ اـسـتـ گـرـ فـتـارـهـیـ آـيـدـ وـ سـرـ اـنـجـامـ بـهـ يـارـیـ سـحـرـ وـ اـفـسـونـ يـكـ
پـرـ نـدـهـ آـشـینـ ،ـ دـخـتـرـ رـاـ اـزـ بـنـدـ آـنـ غـولـ رـهـاـیـ مـیـ بـخـشـدـ .



طرحی از باله پرنده آتشین

صحنه‌اول - در جنگل .

هنگامی که موزیک باله پرندۀ آتشین آغاز به نواختن می‌کند خودرا در حالتی مبهم و اسرار آمیز که بیان کننده سر نوشت نامعلوم «ایوان» است محصور می‌یابیم .

لحظه‌یی بعد ضربات سازهای ذهنی و نوای محنت بار ترومبوون‌ها به گوش می‌رسد . وقتی که پرده بالا می‌رود خودرا با تصویر بزرگ قهرمان اول باله یعنی پرندۀ آتشینی که ایوان را در نبرد با غول سیاه‌یاری می‌دهد و برو می‌بینیم . پرندۀ آتشین پیروزمند و باشکوه ، موجود شگرفی است که نیمی از بدنش به پرندۀ نیم‌دیگرش به انسان شباهت دارد . چهره و بازوی اش به دختران زیبا می‌ماند و پرهای لفزنده و طلایی رنگش که به اشعه خورشید می‌ماند ، چشمها را نوازش می‌دهد . باله با حرکت کند غولها در روی

زمین آغاز می شود و موزیک سرزمین ، افسانه‌یی نامعلومی را باموجودات ابتدایی وبدوی آن که دسته جمعی در حال خواندن آوازهستند به تماشچی عرضه می دارد . آنگاه در صحنه تاریک ، تصویر نقاشی شده پر نده به حرکت درمی آید و چون رفته نور جای تاریکی را می گیرد درختان تنومندی را که در برابر نور خورشید چون سدی عظیم سر برافراشته اند نمایان می شوند و نوای موزیک با مهارت اعجاب انگیزی دنیای خیالی آن موجودات را در برابر چشممان تماشاگران زنده می کند. در همین هنگام شاهزاده ظاهر می گردد و با چنان ایمانی گام بر می دارد که گویی بر آن است تا همه موجوداتی را که در پس درختان تنومند پنهان گشته اند از میان بردارد .

شاهزاده ایوان لباس روستائیان را در بردارد و جوانی ساده و برآزنده به نظر می آید. حالت او چنان است که نماشچی در وهله اول درک می کند که بهزودی تماشاگر داستانی از دربار سزار ، درباری که هنوز تمدن اروپایی روی آن اثری نگذاشته است ، خواهد شد.

لحظه‌یی بعد از پس درختان سیاه ، فریادهای گنگ و نامفهومی به گوش می رسد . ایوان به اطراف خود نگاه می کند و در جستجوی آن است تا جانورانی را که در آن اطراف پنهان شده اند بباید و به وحشت جنگل پایان دهد . در همین لحظه طبل به صدا درمی آید و متعاقب آن نوای هورن به آن پاسخ می دهد . این نوا نشان دهنده آن است که ایوان بهزودی با شکار و طعمه خود روبرو خواهد گشت . در اینجا ناگهان موزیک با ریتم تند خود به صدا درمی آید و روشنایی ارغوانی رنگی شاهزاده را در میان می گیرد . ایوان که چشمانش از آن روشنایی ناگهانی خیره شده است دستانش را به حالت دفاع در جلوی خود می گیرد و می کوشد تا از سایه‌یی که از پیکر ترسان خودش به وجود آمده است در امان بماند . به طرفی می گریزد و خود را در سایه‌یی که در آن احساس امنیت می کند پنهان می دارد . آنگاه ریتم موزیک تندتر می شود

و پرنده آتشین آرام آرام به جنبش درمی آید و رقص تند و پرهیجانی را آغاز می کند.

ورود پرنده آتشین، با لباسهای سرخ فام بر رو شنایی صحنه می افزاید. او با گامهای نرم و آهسته خود از وسط صحنه می گذرد و نور ارغوانی رنگی به دنبال او به حرکت می آید و سرانجام تمام اندام او را در میان می گیرد.

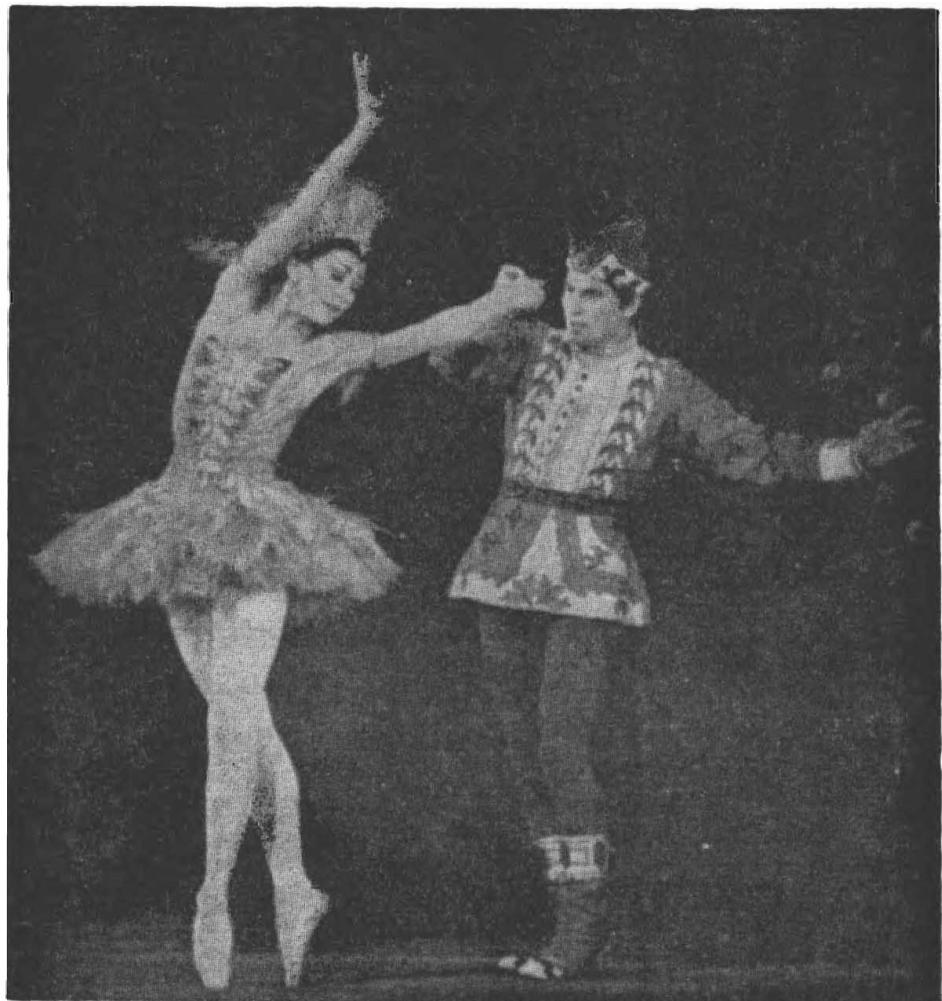
در فضایی این چنین، پرنده رقص تند و حشیانه خود را آغاز می کند و اندامش را آنچنان به حرکت در می آورد که پرنده ای را در نظر تماشاگران مجسم می سازد. بالهای پرنده با هیجان عجیب بر هم می خورد و به نظر می آید که حتی محیط گسترده جنگل نیز برای او چون زندانی تاریک رنج آور است و برای رهایی از آن زندان به تمهیدی می اندیشد. در این هنگام، شاهزاده از تاریکی بیرون می آید و می خواهد پرنده عجیب را که با آن سرعت به جنبش در آمده است بدام اندازد و وقتی متوجه می شود که پرنده آتشین در حقیقت زنی فریبند و دلربا است سخت به حیرت در می آید و به فکر فرو می رود.

سرانجام شاهزاده که از چنگال حیرت رسته است، آرام و آهسته پرنده آتشین را دنبال می کند و پرنده نیزبی آنکه شکارچی خود را بشناسد در میان صحنه به گردش در می آید ... در اینجا موزیک تندتر می شود و هنگامی که حرکات و جنبش های پرنده آتشین همراه با نوای موزیک به نقطه اوج می رسد، ایوان بایک خیز خود را به پرنده آتشین می رساند و کمر اورا در دستهای خود می گیرد. پرنده آتشین که ناگهان با ایوان رو برو گشته است، از جنبش و حرکت باز می ایستد و از دیدن جوانی که شکارچی اوست به وحشت در می آید و به تندي از او روی بر می گرداند تا بگریزد. لکن ایوان فشار دستهایش را شدیدتر می کند و او را همچنان در کنار خود

نگاه می دارد . پرنده آتشین که بر وحشت افزوده شده است، از پشت در آغوش ایوان می افتد و دستهاش را در فضا به حرکت می آورد و با کوششی دیوانهوار می خواهد تا خود را از چنگ شاهزاده رهایی بخشد. ولی ایوان او را رها نمی کند و حتی بر فشار دستهای خود نیز می افزاید. در اینجا پرنده که شبح مرگ را نزدیک خود می بیند به التماس در می آید و از شاهزاده می خواهد که او را رها کند. شاهزاده که به رحم آمده است آرام آرام دستهاش را از هم باز می کند و آنها را در فضا نگه می دارد. آنگاه پرنده آتشین با یک پز آرابسل سرش را پایین می آورد و پاهای شاهزاده را لمس می کند و از این طریق حق شناسی خود را به شاهزاده نشان می دهد و آنگاه بار دیگر به رقص می پردازد .

هنگامی که پرنده به چرخ زدن مشغول است، ایوان جلو می آید تا او را از سریدن باز دارد. پرنده آتشین که از رفتار ایوان به هیجان آمده است با ظرافتی عاشقانه به سوی شاهزاده می رود و بدنش تقریباً در هوا معلق می ماند . ایوان او را در آغوش می گیرد و بار دیگر او را از سریدن به روی زمین بازمی دارد. پرنده آتشین آن حرکت را یک بار دیگر تکرار می کند و چون از دلسوزی ایوان نسبت به خود اطمینان دارد با شاهزاده به رقص می پردازد . ایوان که در عقب پرنده آتشین ایستاده است، دستهاش را در دستهای خود می گیرد و آنگاه پرنده آتشین زانوانش را تا موازات زمین خم می کند و بعد بر می خیزد و خود را در آغوش شاهزاده می اندازد و سپس در حالی که ایوان هنوز او را نگاه داشته است با پاهای باز از میان صحنه می گزدد و درست در لحظه‌یی که پرنده آتشین در یک نقطه بی حرکت ایستاده ، است ملودی شکار یعنی یک پا سه دودو (Pas de deux) آغاز می گردد .

آنگاه پرنده آتشین بدنش را به عقب می اندازد و ایوان او را در



در اولين صحنه بالا پر نده آشين
(Uargot Fonteyo) و (Uichael Somes)
در بالا پر نده آشين
(Svetlana Beriosova) و (Uichael Somes)



اطراف صحنه به گردش در می آورد . پرنده آتشین که به ناگاه آزادی خویش را به یاد آورده است و حال قصد ترک شاهزاده را دارد با حالت سپاسگزارانه بی در مقابل شاهزاده خم می شود . شاهزاده نیز پر طلایی رنگی از سینه او می کند و بدست می گیرد . پرنده که به پر طلایی رنگ خیره شده است ، به شاهزاده می گوید : «این پر یک پر سحر آمیز است و اگر این پر را در هوا تکان بدھی و به من احتیاجی داشته باشی فوراً به کمک تو خواهم آمد . » ایوان که خود را با موجودی خارق العاده رو برو می بیند از او تشکر می کند و همراه با پال و پر زدن پرنده رفته رفته غمگین و افسرده می شود و مدتی دراز با همان حالت بر جای می ماند آنگاه باشانه هایی فرو افتاده به راه می افتد و در همین لحظه نوای افسونگرانه موز یک نیز پایان می گیرد .

صحنه دوم - باغ کاسچی (Kastchei)

در مدتی که شاهزاده در ایوان ایستاده و هنوز در اندیشه آن پرنده عجیب غوطه می خورد ، آوای ملوودی شادی از ارکستر بر می خیزد و آنگاه ده شاهزاده خانم جوان شتابان بدرون می آیند و با شادمانی با نوای موسیقی به رقص می پردازند . آنها لباسهای بلند روستایی بر تن و کلاههای کوچک بر سردارند و حالت ظاهرشان آن چنان است که تماشاچی درک نمی کند آنان اسیر هیولای کاسچی حاکم و فرمانروای جنگل اند . دو تن از دختران جوان که شال گردن به گردن دارند سایر دختران را در رقص رهبری می کنند و هنگامی که تمامی دختران به رقص پرداخته اند شاهزاده ایوان پایی به صحنه می گذارد و با ورود خود دختران را به وحشت در می آورد . شاهزاده خانمهای که به خاطر ورود غریبه بی ناراحتند ، با یک دیگر به نجوا می پردازند . ایوان نیز که از وحشت آنان به کنجکاوی درآمده است از فاصله بی معین به یکی از آنان اشاره می کند که به او نزدیک شود . شاهزاده خانمهای از این تقاضای

نابهنه‌گام شاهزاده حیرت می‌کنند و همه بی‌حرکت بر جای می‌ایستند. ایوان بر اصرار خود می‌افزاید و سرانجام یکی از دختران از جمع بیرون می‌آید و به طرف ایوان می‌رود. ایوان در برابر او خم می‌شود و سپس چیزی در گوشش نجوا می‌کند. دختر که آثار حیرت بر صورتش نقش بسته است شتابان از شاهزاده روی برمی‌گرداند و به سوی دوستان خود می‌رود. دختران لحظاتی چند با یکدیگر به مشاوره می‌پردازند و سپس زیباترین آنان با ظرافت تحسین آمیزی به طرف شاهزاده می‌رود و آنگاه دو تن از دختران بهره‌بری سایرین می‌پردازنند و یک رقص روسی دسته جمعی آغاز می‌گردد. رقص دختران آن چنان پرهیجان است که شاهزاده و شاهزاده خانم نیز به هیجان می‌آیند و دست در دست هم می‌گذارند. در این لحظه دو تن از رفاسان پیش می‌آیند و به شاهزاده و شاهزاده خانم ملحق می‌شوند و آنگاه هر دو زوج به رقص می‌پردازنند و آنقدر به رقص پرهیجان خود داده می‌دهند تا شب فرا می‌رسد. هنگامی که آخرین شعاع نور در صحنه خاموش می‌شود نوای یک ترومپت از فاصله‌یی دور به گوش می‌رسد و دختران وحشت زده و شتابان به گرد هم می‌آیند. شاهزاده خانم با عجله از ایوان خداحافظی می‌کند و به جمع دوستان خود می‌پیوندد. ایوان تنها به جای می‌ماند و در حالی که از رفتار دختر به حیرت درآمده است، در اندیشه‌یی عمیق فرومی‌رود. در این لحظه ناگهان موزیک نوایی اسرار آمیز که نشان دهنده تاریکی و هزاران چیز مرموز دیگر است سرمهی دهد. ایوان به تاریکی اطراف خود خیره می‌شود و ناگهان به وحشت می‌افتد لکن، قبل از آنکه بتواند از آن تاریکی تهدید آمیز که رفته اورا در میان می‌گیرد بگریزد، یک ضربه تند موزیک به گوش می‌رسد و چندتن هیولا با قیافه‌های مخفف و بدنهای رنگارنگ وارد صحنه می‌شوند و شاهزاده را به وحشت می‌اندازند. آنگاه هیولاها به چهار دسته تقسیم می‌شوند و در جلو وعقب و چپ و راست قرار

می گیرند تا بر حالت وحشت انگیز صحنه بیفزا یند .
 آنگاه یکی از هیولاها توسط دیگران به هوا پرتاب می شود و سایرین او را به نگام فرود آمدن می گیرند و دوباره به هوا پرتابش می کنند . در اینجا نوای موزیک به آرامش می گراید و بعد مخلوقات عجیب زیر زمینی که متوجه ورود ارباب خود کاسچی شده اند صورت بر زمین می سایند . کاسچی کلاه سیاه رنگش را به طرف آن مخلوقات عجیب می گیرد و در این زمان تماشاگران بدن استخوانی آن مخلوق عجیب را به طور واضح می بینند . او تاجی از طلا بر سر دارد و ناخنها یش که به اندازه دستانش دراز است در هوا برای گرفتن طعمه به گردش درآمده است . او می خواهد اشتها را سیری ناپذیر خود را تسکین دهد . به محض آنکه کاسچی با آن حالت غصب آلود در اطراف صحنه به گردش در می آید ، شاهزاده سعی می کند از آن محیط وحشت انگیز بگریزد . لکن در همان لحظه ناگهان حرشهای پرنده آتشین را به یاد می آورد و آنگاه بدون وحشت پرسحر آمیز را از جیب بیرون می آورد و آنرا در هوا تکان می دهد و با این حیله از میان هیولاها می گذرد . کاسچی با خشم و عصبا نیت پای بر زمین می کوبد و قسم یاد می کند به هر طریق که شده شاهزاده را به قتل برساند .

و در اینجا همراه با نوای موزیک هیولاها به رقص پرهیجانی می پردازند و لحظه بی بعد شاهزاده خانمهای فرمانروای شیطانی خود را در میان می گیرند و از او تقاضا می کنند شاهزاده ایوان را مورد عفو قرار دهد . ولی کاسچی با خشم و غصب فراوان تقاضای آنان را رد می کند . در این لحظه شاهزاده با پر قرمز سحر آمیز خود ظاهر می شود . هیولاها گامی به عقب بر می دارند و از شجاعت و بی باکی شاهزاده که آن طور در میانشان ظاهر شده است به حیرت در می آیند .

در این زمان نوای ارکستر فزو نی می گیرد و کاسچی با همان حالت

غضب آلود پیش می‌آید تا به شاهزاده ضربه‌یی وارد آورد.

در این جاموزیک ضربه‌یی می‌نوازد و در همین لحظه پرنده آتشین برای نجات شاهزاده ایوان به درون می‌آید و شمشیر طلایی درخشانی را که در دست دارد به ایوان هدیه می‌کند. و سپس در اطراف صحنه به گردش می‌آید و آنگاه تمام هیولاها نیز با اودر اطراف صحنه به گردش درمی‌آیند. به محض آنکه ایوان با شمشیر بر همه به کاسچی حمله می‌برد، پرنده آتشین با سرعت از صحنه خارج می‌شود و لحظه‌یی بعد هیولاها به ضرب شمشیر ایوان از پای درمی‌آیند. آنگاه ایوان شمشیر آغشته به خون خود را بالا نگاه می‌دارد و برق عجیبی که از شمشیر ساطع می‌شود، صحنه را روشن می‌کند.

در این زمان موزیک بانو اختن بلک کرشندوی (Creshendo) نهایی پیروزی شاهزاده را اعلام می‌دارد. صحنه تاریک است. شاهزاده در میان اجساد هیولاها تنها بر جای ایستاده است. ناگهان پرنده آتشین برای بار دیگر برواز کنان به صحنه می‌آید و در همین لحظه هارپ نیز به آرامی به صدا در می‌آید و آنگاه شاهزاده خانم زیبا و یارانش در صحنه ظاهر می‌شوند و شاهزاده خانم جلوی پای شاهزاده زانو می‌زند. شاهزاده کمک می‌کند تا شاهزاده خانم از جای برخیزد. آنگاه هر دو در برابر پرنده آتشین زانو می‌زنند و از اینکه جانشان را نجات داده است تشکر می‌کنند.

سپس دوستان شاهزاده خانم نیز از جای بر می‌خیزند و آنان نیز در برابر پرنده آتشین سر تعظیم فرود می‌آورند. پرنده آتشین نیز به نوبه خود در برابر آنان کرنشی می‌کند و چون زمان پیروزی فرا رسیده پرنده آتشین نیز تنها به رقص می‌پردازد. در این لحظه تمام صحنه تاریک است و تنها نوری که پرنده آتشین را دنبال می‌کند به چشم می‌خورد. لحظه‌یی بعد پرنده آتشین هیولاها بی جان را دوباره جان می‌بخشد

و آنگاه همراه بانوای هارپ هیولاها باردیگر به خوابی بی پایان فرومی روند. در این موقع ارکستر به صدا درمی آید و بک آهنگ لالایی ملایمی را آغاز می کند. پرنده آتشین در حال رقص از میان صحنه می گذرد و گاه گاه می ایستند و رویش را بر می گرداند و چون تصمیم گرفته است از عالم زمینی برود در آخرین لحظه بالهای طلایی خود را به طرف پرده سیاهی که دریک طرف صحنه به چشم می خورد دراز می کند و آنگاه صحنه روشن می شود. صحنه سوم.

در این موقع موزیک یک آواز فولکلوریک قدیمی روسی را می نوازد. ملودی در وهله اول بسیار ساده به نظر می آید، ولی سرانجام به یک آواز شاهانه مبنی بر سپاسگزاری شنیده می شود. رفته رفته بر حجم موزیک افزوده می شود و لحظه بی بعد پرده آبی رنگی در صحنه هویدا می شود. براین پرده پیکره موجوداتی نقاشی شده که در سرزمین افسانه بی زندگی می کنند و در خوشبختی مطلق غوطه ورند. و چون نوای موزیک اوچ می گیرد دو سرباز بدرون می آیند و در برابر آن شاهزاده و شاهزاده خانم به جای می ایستند. در این موقع صحنه کاملاً روشن است. درباریان یک یک بدرون می آیند و هر کدام بایک ضربه موزیک تعظیم می کنند و با شاهزاده خانمهایی که به پیش آمده اند دست می دهند. لحظه بی بعد پرده دیگری که به رنگ قرمزاست ایوان و شاهزاده خانم در مقابل پرده در کنارهم ایستاده اند.

سپس مستخدمین وارد می شوند و فرش گرانبهایی را به روی زمین پهن می کنند و شاهزاده و عروسش از روی آن می گذرند. تمامی آدمهایی که در صحنه هستند در بر ابر آنان کرنش می کنند. یکی از مستخدمین در بار پیش می رود و کیک بزرگ عروسی را که روی آن صدها شمع رنگانگ روشن است در بر ابر شان می گیرد و وقتی که در جلوی پای شاهزاده و شاهزاده خانم زانو می زند تا هدیه خود را تقدیم کند، پرده پایین می آید و باله پرنده آتشین به انتهایی رسد.

ایگور فدورویچ استراوینسکی I. F. Stravinsky

استراوینسکی در پنجم زوئن ۱۸۸۲ در رارانین بام (Dranienbaum) نزدیک پطرزبورگ (لینینگراد کنونی) با بمعصره وجود گذاشت . در ابتدا به تحصیل علم حقوق پرداخت لکن بنا به سفارش ریمسکی کورساکف (R. Korsakov) به جهان موسیقی روی آورد .

اولین اثر اویلک سنفوونی بود و بعداً چند قطعه برای ارکستر نیز تصنیف کرد . ایگور در ۱۹۱۰ اولین باله خود پرنده آتشین (The Firebird) را برای گروه باله دیاگیل (Diaghilev) نوشت و چندی بعد همکاری خود را با این گروه اعلام داشت . در سال ۱۹۱۱ باله پترووشکا (Petrouchka) را نوشت که شاهکار مسلم او در جهان موسیقی به شمار می آید .

در ۱۹۱۳ باله پرسشن بهار (Le Sacré du Printemps) را در پاریس به تماشا گذاشت و در سال ۱۹۱۴ اپرایی برای داستان «بلبل» (The Nightingale) اثر هانس کریستیان اندرسون تصنیف کرد .

این اپرایا چندان موفقیتی بدست نیاورد ، لکن در سال ۱۹۱۷ تجدید نظری در آن به عمل آورد و یک پوئم سنفوونی به نام «آواز بلبل» – (The Song of The Bell) –

(Nightngale) به جهان موسیقی عرضه داشت. این اثر به شکل باله نیز به روی صحنه آمد و با استقبال بی نظیر مردم روبرو گشت. بدنبال این اثر باله‌های رنارد (Renard)، داستان یک سرباز (L'Histoire du Soldat) و پولسینه‌لا (Pulcinella) در پاریس نیز به روی صحنه آمد.

باله پولسینه‌لا که همراه با آواز تنظیم گشته بود در سال ۱۹۲۰ در پاریس به تماشا در آمد و ناقدان هنر اورا بیش از پیش سودند.

در ۱۹۲۲ اپرای کمیک و تک پرده‌یی ماورا (Mavra) و در ۱۹۲۳ باله عروسی (The Wedding) (Les Noces) در پاریس به تماشا در آمد.

استراوینسکی در اوراتوریو - اپرای خود به نام او دیپوس رکس (Oedipus Rex) (۱۹۲۷) به درام کلاسیک بازمی‌گردد متن این اثر به زبان لاتین و خواننده آن تنها یک مرد است.

سایر باله‌های استراوینسکی عبارتند از، آپولون، راهنمای میوز ها (Apollen Musagèt)، پرزیفون (Persephone) (۱۹۲۳)، ارفنوس (Orpheus) (Jew de Cartes) (۱۹۳۶).

اپرای استراوینسکی به نام (The Rake's Progress) برای اولین بار در ۱۹۵۱ درونیس (Venice) به تماشا گذاشته شد و مردم بی‌اندازه از آن استقبال کردند. استراوینسکی غیر از آثاری که برای صحنه نگاشت، یک سنتوفونی برای سازهای بادی (۱۹۲۰ و تجدیدنظر ۱۹۴۷)، یک کوارت ساز های ذهنی به نام کنسرتینو (Concertino) (۱۹۲۰) و یک سنتوفونی درسه موومان (۱۹۴۵) و کنسرتونی به نام (Ebony Concerto) (۱۹۴۶) و یک «مس» برای آواز و ده ساز بادی (۱۹۴۸) قطعاتی برای پیانو شامل یک سونات، اتودها و دو کنسرتونیز برای دو پیانو تصنیف کرد. استراوینسکی در ۱۹۴۰ به امریکارفت و در دانشگاه هاروارد (Harvard) به تدریس پرداخت و سرانجام به تابعیت این کشور درآمد.

استراوینسکی یک اتوپیوگرافی به نام «وقایع زندگی من» (1936) و کتابی دیگر به نام Poetics of Music (1947) منتشرداد که مورد استقبال فراوان هنردوستان قرار گرفت.

میخائیل فوکین (Michel Fokine)

میخائیل میخائیلویچ فوکین در ۲۶ آوریل ۱۸۸۰ در سن پطرزبورگ بدنیا آمد و در نه سالگی وارد مدرسه باله سلطنتی شد و تحصیلات خود را زیر نظر پلاتون کارساوین -

(Thamar) پدر تامار (Platon Karsavin) بالرینای مشهور آغاز کرد.

شاگرد تازه به تن دی در سهایش را فرا می گرفت و دو سال بعد به کلاس فولکف (Volkov) منتقل گشت. میخائیل گاه گاه در مدرسه می رقصید و در سال ۱۸۹۱ برای اولین بار در جشن سالیانه شاگردان در نقش (Luc) در باله «فلوت سحرآمیز» اثر ایوانوف (Ivanov) شرکت جست.

فوکین از همان سالهای اولیه چنان استعدادی از خود در رقص، موسیقی و میم و نقاشی نشان داد که همه اساتید فن اورا ستودند. او بیشتر ایام فراغت خویش را با خواندن و یا دیدار از گالریها سپری ساخت تا هنر روسی و خارجی را به خوبی مورد مطالعه قرار دهد.

هنوز چندماهی از تحصیل میخائیل در مدرسه «فولکف» نگذشته بود که استاد دیده از جهان فرو بست و شیرایف (Shirayev) سمت استادی میخائیل را به عهده گرفت ولی در ۱۸۹۳ شاگرد با استعداد به مدرسه عالی رقص که رهبری اش را راقص معروف آن

زمان «پ. آ. گردن» (P. A. Gerdt) به عهده داشت انتقال یافت . در سال ۱۸۹۶ «ن. لگات» (N. Legat) به جای «گردن» استادی فوکین را عهده‌دار گشت و دو سال بعد میخائیل توانست تحصیلات خود را به پایان آورد و رسماً در رقص‌های باله شرکت جوید. «میخائیل فوکین» در ۲۶ آوریل ۱۸۹۸ با گورووا (Egorova) و سیدوفا (Syedova) رقصید و شهرتی بدست آورد.

سال بعد وارد کلاس طراحی باله جانسن (Johnsn) شد و در سال ۱۹۰۲ معلمی کلاس باله دختران کوچک به او واگذار گردید .

«میخائیل فوکین» پس از مطالعات فراوان احساس کرد که اگر باله باز هم در قید سنت‌های کهن باقی بماند ، به هیچ روی پیشرفتی در آن حاصل نخواهد گشت . و این اندیشه را تاجایی گسترش داد که گفت بایستی باله را از لباس‌های قراردادی و حرکات و طرز قدمهای معمول رها ساخت و در حقیقت بایستی تکنیک به عنوان وسیله به کار گرفته شود نه به عنوان حدگایی . و سراجام به این فکر رسید که بایستی میان اکسیون و استیل طبق موسیقی رایج پیوستگی و اتحادی برقرار باشد .



سیلویا

Sylvia

یک باله در سه پرده و چهار صحنه. موزیک از لئو دلیب Louis Mérante (Léo Delibes) کوروگرافی از لوئی مرانت نوشته ژول باربیه (Jules Barbier) و بارون دورناش (Baron de Reinach) برای اوپرین بار در چهاردهم زوئن سال ۱۸۷۶ در تئاتر اپرای پاریس Théâtre de l'Opéra به معرض تماشگذاشته شده است.

موسیقی باله سیلویا یا حوری دایانا (The Nymph of Diana) در نزد انگلیسی زبانان بیش از رقص آن بر جستگی و اهمیت دارد. کوروگرافی اصلی این باله تنها در اپراخانه پاریس موجود است و در همینجا بود که سالها به نمایش گذاشته شد و مردم برای تماشای آن رغبتی فراوان از خود نشان می‌دادند و در کشورهای دیگر منتخباتی از این باله چون والس آرام (Valse Lente) و پیزیکاتو پولکا (Pizzicato Polka) به تماشا گذاشته شده که همگی از بقایای این باله به شمار می‌روند. این منتخبات که در حقیقت از یک داستان یا باله به سه پرده بی اخذ شده است آنقدر در نزد ما مأнос است که جدائیشان را از یکدیگر احساس نمی‌کنیم. منتقد امریکائی کارل وان وچن (Carl van Vechten) می‌گوید قبل از آنکه دلیب باله حای خود را تصنیف کند در اکثر باله‌ها موزیک رقص عبارت بود از چند ملودی باریتم‌های مشخص داستان باله سیلویا از میتوالزی یونان اقتباس شده است.



طرحی از بالا سیلویا

پرده اول - جنگل مقدس.

قبل از آنکه پرده بالا برود ارکستر یک پرلیود (Prelude) که مخصوص جشن‌های المپیک است می‌نوازد. در اینجا موزیک شاهانه بانو‌های نرومپت برگزاری یک شکار سلطنتی را اعلام می‌دارد و همین مقدمه تصویر کوچکی از داستان باله سیلویا را در ذهن مجسم می‌سازد. وقتی پرده بالامی‌رود، جنگل مقدسی را به نظر می‌آوریم که متعلق به الهه دیانا است.

وجود مجسمه اورس (Eros) رب النوع عشق که مسلح به تیر و کمان است، برهیبت صحنه می‌افزاید.

شب فراسیده است. مخلوقات سحر آمیز جنگل، فون‌ها (Faun)

حوری‌های جنگلی در زیر نور سیمین ماه دور هم گرد آمده و به رقص مشغولند. فون‌ها یارب‌النوع کشتزارها بازی کنان با حوریان جنگلی عشقبازی می‌کنند و سرانجام آن مخلوقات را با دادن حلقه‌گل فریفته و بهدام می‌اندازند. لکن دلدادگان جنگلی خیلی زود دست از عشقبازی بر می‌دارند زیرا غریبه‌یی در حال نزدیک شدن به آنهاست آنها خودشان را پنهان می‌سازند و مخفیانه به نظاره می‌پردازند.

چوپانی به نام امینتاس (Amyntas) پای به جنگل می‌گذارد و چون صدای آواز و پای کوبی را شنیده است با شک و بدگمانی به اطراف نگاه می‌کند.

امینتاس چیزی نمی‌بیند و نمی‌تواند حقيقة چیزی بفهمد. او چند شب قبل در همینجا حوری زیبائی را در حال رقص دیده و از آن شب به بعد هر گز نتوانسته خاطره آن دختر زیبا را از یاد ببرد. شاید هم اصلاً تمام آن ماجرا را در خواب دیده است. ولی در همین هنگام نوای ملايم (هورن) و موسیقی آرامی شنیده می‌شود و بادی اسرار آمیز همگی برگهای درختان را به لرزش درمی‌آورد.

امینتاس که در مخفیگاه خود پنهان است، ناگهان سیلویا حوری زیبای خود را می‌بیند که با همراهان خود وارد جنگل می‌شوند و در اشتیاق آغاز شکار به رقص درمی‌آیند و در همان حال به جستجوی دیانا الهه خود می‌پردازند.

اکنون اریون (Orion) غول جنگل که در خفا به سیلویا عشق می‌ورزد و قصد ربودن اورا دارد درمواجه با آنان سخت پریشان می‌شود. و هنگامی که چند تن از حوریان چوب‌دستی و قبای امینتاس را در روی زمین می‌یابند، اوریون سخت ناراحت و افسرده می‌گردد و در دل نسبت به آن



مارگوت فونتین

و

میخائل سومس

Margot Fonteyn

و

Michael Somes

در بالا سیلویا



بالا سیلویا

جوان احساس حسادت می کند.

سیلویا به یاران خود فرمان می دهد به جستجوی غریبه بی که پای
به جنگل گذاشته است بپردازند و سرانجام آمینتاس را یافته و به حضور
حوری زیبا می آورند.

حوری زیبا چون درمی یابد که آمینتاس به اونظری عاشقانه افکنده
و پاکی و تقوایش را به هیچ گرفته است، در صدد انتقام برمی آید و تصمیم
به قتل چوپان جوان می گیرد. لکن آمینتاس با شجاعت تمام به سیلویا اعتراف
می کند که دل به عشق او سپرده است ولی سیلویای پاکدامن تیری در کمان
می گذارد تا با آن چوپان راهدف قراردهد. ولی دریک لحظه کوتاه تصمیمش
را عوض می کند و گناه آن جوان را به گردن اروس می گذارد و سر کمان
خود را به سوی مجسمه برمی گرداند.

آمینتاس که آن عمل سیلویا را نسبت به خدایان توهینی بزرگ
می شمارد خیز برمی دارد و خودش را در برابر مجسمه اروس قرار می دهد
تا اورا از گزند تیر آن حوری زیبا مصون بدارد. ولی دیگر خیلی دیر شده
سیلویا زه کمانش را می کشد و تیر یک سره در سینه چوپان جای می گیرد
و جوان بر زمین نقش می بندد.

در این هنگام ناگهان مجسمه اروس جان می گیرد و به تلافی آن
عمل تیری در کمان می گذارد و قلب سیلویا را هدف قرار می دهد. تیر رها
می شود و حوری در حالی که دستش را به روی قلبش گذاشته است به روی
زمین درمی غلتد.

حوریان و حشت زده پیکر سیلویا را در میان می گیرند، لکن سیلویا
که تیر اروس را در دست دارد به آنان می گوید آسیبی ندیده است. و در
میان مه سپید سحرگاهی سیلویا و همراهانش جنگل را ترک می گویند.

در این موقع روستائیان به جنگل پای می‌گذارند و بدون آنکه متوجه جسد بی‌جان آمینتاس بشوند، لحظاتی چند در کنار مجسمه اروس مراسم عبادت را بهجای می‌آورند و بعد همگی جنگل را ترک می‌گویند. چند لحظه بعد اوریون غول جنگل که همچنان در جستجوی سیلویا است، پای به جنگل می‌گذارد و وقتی با پیکر بی‌جان آمینتاس روبرو می‌شود، شادمان می‌گردد و به خاطر اینکه دیگر رقیبی در بر ابرخود ندارد، خدایان را سپاس می‌گوید. و آنگاه نقشه‌یی در سر می‌ریزد تا سیلویا را با زنجیری طلائی به‌دام افکند. ولی در همان هنگام روستائی ولگردی که خود را در جنگل مخفی کرده تا از اسرار آن‌جا مطلع گردد، اوریون را می‌بیند و تصمیم می‌گیرد همچنان در مخفی‌گاه باقی بماند.

سیلویا به جنگل باز می‌گردد. اوریون خود را پنهان می‌سازد. حوری زیبا که از مرگ چوپان نادم گشته است، روی جسد بی‌جان او خم می‌شود. اوریون از این فرصت استفاده می‌کند و حوری زیبا را در زنجیر طلائی خود اسیر می‌کند و بعد اورا در بازویان خود گرفته در تاریکی جنگل ناپدید می‌شود.

روستائی ولگردی که تماشاگر این ماجرا است وقتی خود را قادر به نجات سیلویا نمی‌بیند، باشتاد از جنگل خارج می‌شود تا سایر روستائیان را از مرگ آمینتاس باخبر سازد.

دوستانش سرمی‌رسندومی کوشند تا آمینتاس را به حیات باز گردانند لکن چوپان جوان کوچکترین حرکتی نمی‌کند. در این هنگام جادوگری پیش می‌آید و گل سرخ شادابی به لبه‌ای چوپان نزدیک می‌سازد و بدین‌سان زندگی را به او باز می‌گرداند.

اما هنگامی که چوپان جوان می‌فهمد سیلویا ناپدید شده است گرفتار

چنان اندوهی می شود که از خدایان می خواهد بار دیگر بمیرد. جادوگر با مهربانی چوپان را تسلی می دهد و به او می گوید ممکن است سیلویا هم او را دوست داشته باشد. چون کمتر دیده شده است تیر اروس قلبی را سوراخ کند و در آن عشق به وجود نیاید و چون در می یابد اوریون، غول جنگل، سیلویا را اسیر کرده و با خود برده است، بی تأمل تصمیم می گیرد تا دختر را نجات دهد ولی قبل از آنکه جنگل را ترک گوید در برابر مجسمه اروس خم می شود.

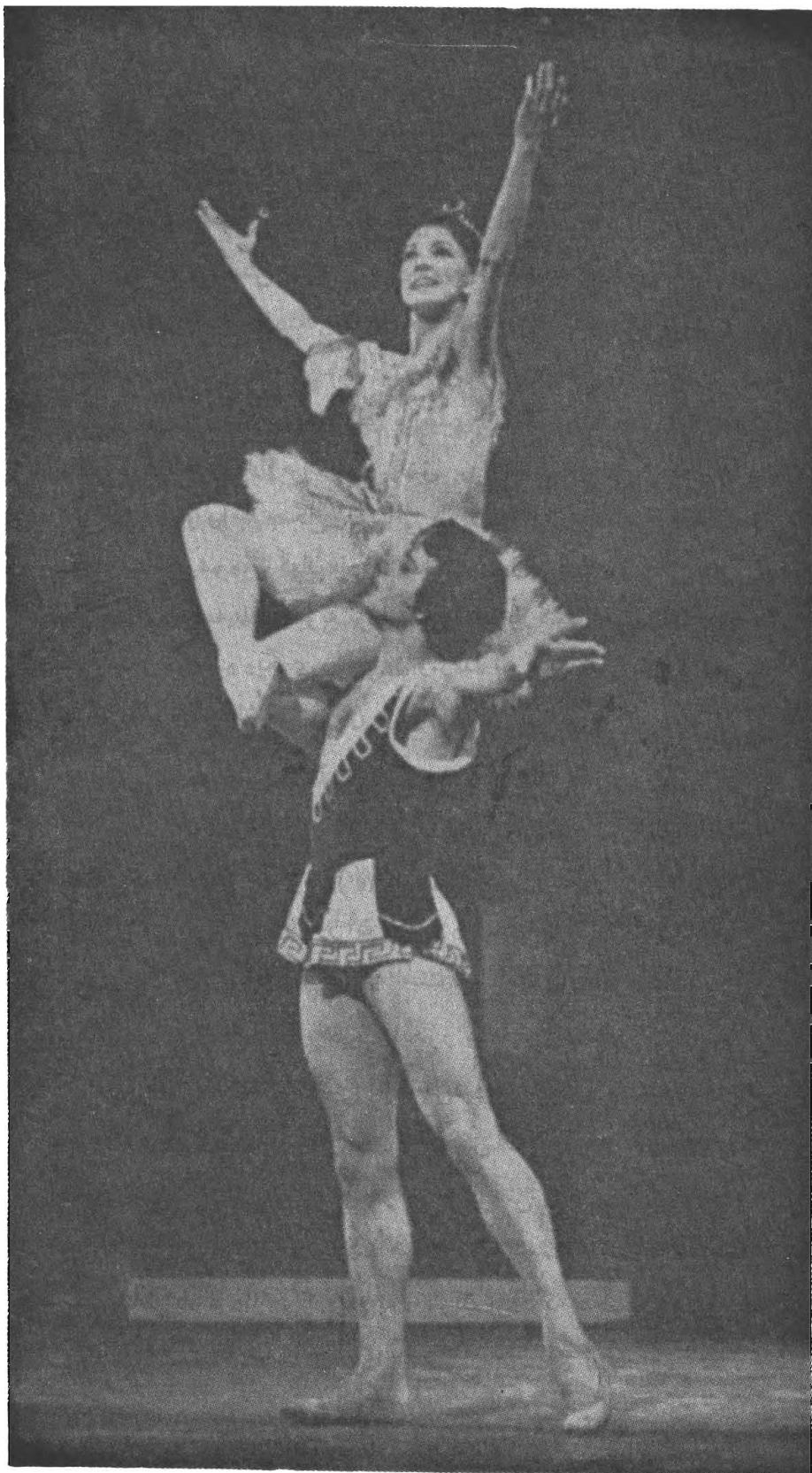
در این هنگام مجسمه بار دیگر جان می گیرد و مخفی گاه اوریون را به جوان نشان می دهد. آمینتا اروس را سپاس می گوید و با شتاب به راه می افتد تا محبوب خود را از بند غول جنگل برهاند.

پرده دوم - غار اوریون.

اوریون منتظر است تا اسیر زیبای او از خواب بیدار شود. به محض آنکه سیلویا چشم می گشاید و اسیر کننده خود را باز می شناسد می کوشد تا خود را از بند او آزاد سازد. لکن سلاح شکار از او گرفته شده و دیگر وسیله دفاعی ندارد

سیلویا در برابر سخنان عاشقانه غول جنگل خونسرد و نفوذ ناپذیر باقی می ماند و همین مسئله به خشم اوریون بیشتر دامن می زند. سیلویا برای آن که خشم اوریون را فرو نشاند از او می خواهد به نوکرانش دستور شراب بدهد. وقتی شراب آماده می شود، سیلویا از غول می خواهد که شراب بنوشد تا او در برابر شر برقش پردازد.

غول جنگل به اصرار دختر گردن می نهد و حریصانه به رقص دختر چشم می دوزد. سیلویا اورا تشویق می کند که شراب بیشتری بنوشد، ولی در همان هنگام اوریون در صدد برمی آید که حوری زیبا را در آغوش بکشد.



Attilio Labis & Margot Fonteyn در باله سیلویا

سیلویا با مهارت خود را از او کنار می کشد و اوریون که بر اثر باده تعادلش را از دست داده ، نقش زمین می شود و بی حرکت به جای می ماند . ولی سیلویا نمی تواند بگریزد ، چون اوریون مدخل غار را با یک سنگ بزرگ بسته است .

حوری زیبا که به منتهای نامیدی رسیده است در دل از اروس کمک می خواهد . اروس خدای عشق بر او ظاهر می شود و دستهایش را می گیرد و او را به جنگل راهنمائی می کند . نوای یک بوق شکار که در جنگل دمیده می شود ، ناگهان یاد گذشته را در دل سیلویا زنده می کند و او به یاد می آورد که بار دیگر به نزدیک حوریان باز گشته است . لکن مجسمه اروس خیال موجود دیگری را در دل او زنده می کند . این موجود کسی جز آمینتاس نمی تواند باشد .

پرده سوم ، صحنه اول - در ساحل دریا .

آمینتاس که هنوز از آزاد شدن سیلویا بی خبر است تنها وافسرده به جشنی که به خاطر باکوس (Bacchus) خداوندگار بزرگ برپا گشته است پای می گذارد . دریا در آن دورها در پشت درختان گسترش یافته و تا سمت چپ معبد دیانا امتداد یافته است . باکانتها (Bacchant) به رقص می پردازند و به خداوندگار شراب انگور هدیه می کنند .

در این هنگام یک کشتهی به ساحل نزدیک می شود و یک دزد دریائی که فرماندهی کشتهی را بر عهده دارد به محض آن که به بندر می رسد ، جشن را متوقف می سازد تا بر دگان خود را برای فروش عرضه بدارد .

این دزد دریائی در حقیقت همان اروس است که می خواهد سیلویا را به آمینتاس باز گرداند . اروس به دختران برده که نقاب بر چهره دارند فرمان می دهد که چوپان را در میان بگیرند . لکن آمینتاس کج خلق تنها

به دیدن یکی از کنیز کان که بیش از همه به نظرش آشناست رغبت نشان می‌دهد. آن دختر با آهنگ ملودی پیزی کاتو (Pizzicato) در برابر جوان به رقص می‌پردازد. جوان سخت مجنوب حرکات او می‌گردد ولی هنگامی که سرانجام دختر نقاب از چهره بر می‌دارد، آمینتاس سیلویا را بازشناخته و با شادمانی او را در آغوش می‌گیرد.

در این هنگام اوریون بار دگر به صحنه پای می‌گذارد. اروس که تاب برابری با غول زورمند جنگل را ندارد به همراه سیلویا که از قدرت فوق العاده آن غول بزرگ باخبر است، می‌گریزد و به معبد دیانا الهه‌ئی که پشتیبان اوست پناه می‌برد و آمینتاس خودش را آماده می‌سازد که به تنهایی با اوریون مبارزه کند.

پرده سوم ، صحنه دوم – معبد دیانا .

از دور صدائی رفته به گوش می‌رسد و خشم خدایان را اعلام می‌دارد . رعد و برق بر پا می‌گردد . دیانا در معبد خود آماده ایستاده و کمانش را سخت کشیده است . سیلویا هم در جای خود زانو بر زمین زده است . اوریون که خودش را به معبد رسانده است به طرف سیلویا حمله می‌آورد لکن دیانا زه کمان خود را می‌کشد و تیر مهلك با شدت بر قلب غول سنگدل فرومی‌نشیند .

دیانا که سخت به خشم آمده از سیلویا می‌خواهد که ماجرای عاشقانه‌اش را برای او تعریف کند و سیلویا اعتراف می‌کند که اروس او را با یکی از تیرهای خود زخمی کرده و به آن طریق به عشق مرد جوانی گرفتارش ساخته است. بعد از این اعتراف ، دیانا اروس را مورد سرزنش قرار می‌دهد. لکن خداوندگار عشق را به یاد می‌آورد که زمانی حتی خود نسبت به عشقی که داشته وفادار بوده . دیانا که به اشتباه خود پی‌برده است

سیلویا را که پیمانش را نسبت به خدایان شکسته و به عشق گرفتار آمده است مورد عفو قرار می‌دهد و سپس با اروس به معبد آسمانی خویش باز می‌گردد . در معبد روستاییان با حسرت به سیلویا و آمینتاں که مورد لطف خدایان قرار گرفته‌اند، می‌نگرند و در این موقع پرده می‌افتد و باله سیلویا به انتهای می‌رسد .

کوپه لیا

(Coppélia)

یک باله کلاسیک و پانتو میم در سه پرده . موزیک از
لئودلیب (Léo Délibes) کوروگرانی از آرتورسن لئون
اقتباس از داستانی اثر هو فمان (Arthur Saint- Léon)
(Hoffmann)
این باله برای اولین بار در ۲۵ ماه مه ۱۸۷۰ توسط
گروه باله تئاتر اپرای سلطنتی Théâtre Imperial de
پاریس به تماشاؤ شده است .



طرحی از بالا گوپه لیا

صحنه ، میدان دهکده‌ئی رانشان می‌دهد . دریک طرف صحنه خانه سوانیلدا (Swanilda) قهرمان زن داستان قرار دارد. در طرف دیگر هم کارگاه اسرار آمیز دکتر کوبه‌لیوس (Coppelius) سازنده عروسکهای جادوئی به‌چشم می‌خورد . در پنجه‌ره بالائی خانه عروسک‌ساز، کوبه‌لیا عروسک زیبای جادوئی تنها بر جای نشسته و کتابی در دست دارد.

لحظه‌ئی بعد سوانیلدا وارد می‌شود و شادمانه به رقص می‌پردازد.

از حرکات نرم و دل‌انگیز او به خوبی آشکار است که دل درگرو عشقی بزرگ دارد و سینه‌اش از احساساتی تو فانی آکنده است .

لحظه‌ئی بعد چشمان سوانیلدا به عروسک دوخته می‌شود و در حالی که به او خیره شده است در بر ابرش خم می‌شود و بسی آن که اورا عروسکی تصور کند از خشم پاهاش را به زمین می‌کوبد .

در این لحظه ناگهان صدای پای فرانتس (Franz) نامزدسوان- نیلدا شنیده می شود. و صدا لحظه به لحظه نزدیک تر می گردد . سوان نیلدا که گوئی در دل در این اندیشه است که مبادا فرانتس در خفا با کوپه لیای زیبا و عده دیداری گذاشته باشد خود را شتابان به کناری می کشد و به گوش می ایستد .

اندیشه دختر به حقیقت می پیوندد زیرا فرانتس بعد از قدم گذاشتن به صحنه مشتاقانه به طرف کوپه لیا می رود و با حرارت زیاد با عروسک به- معاشقه می پردازد . لحظه بی بعد دکتر پیر باردیگر بدرون می آید و عروسک را به حرکت و امید دارد و بعد پرده ها فرو می افتد و بدین ترتیب فرانتس دیگر نمی تواند عروسک محبوب و مورد ستایش خود کوپه لیا را ببیند و اورا در آغوش بکشد .

مرد جوان با نامیدی به خانه نامزد خود سوان نیلدا می رود . دختر هوشیار چون از تصمیم فرانتس آگاه می گردد، از مخفی گاه خود بیرون می آید و با حرکات خود و انمود می کند که سر در عقب پروانه ای گذاشته است . فرانتس هم به او ملحق می شود و پروانه بی رابهza کت خود سنجاق می کند .

در این هنگام سوان نیلدا مانند کسی که سنجاقش در قلبش فرورفته باشد ازشدت درد فریاد می کشد و دلداری های فرانتس که می کوشد دختر را بار دیگر بر سر مهر آورده و به زندگی امیدوار کند بی نتیجه می ماند .

در این زمان روستاییان شتابان به صحنه پای می گذارند و به رقص مازورکا (Mazurka) می پردازند و در این جا هیجان باله به اوج می رسد .

وقتی مازورکا به انتهای می رسد ، شهردار بدرون می آید و اطلاع می دهد که به زودی جشن مخصوصی به خاطر نصب یک زنگ تازه در شهرداری برپا خواهد شد و متذکر می گردد که این زنگ از طرف یکی از اهالی آن ناحیه به شهرداری اهداء شده است و اضافه می کند در روز جشن

مقداری جهیزیه به عنوان هدیه عروس داده خواهد شد.

در اینجا سوانیلدا که از فرانتس رنجیده خاطر گشته، در حالتی که خوشبختی از گندم در دست دارد به قص می پردازد و در این اندیشه است که یک ندای غیبی به او بگوید فرانتس همیشه نسبت به او وفادار بوده است. سوانیلدا که می پندرار آن صدرا را از داخل خوشبختگی گندم شنیده است خوشبخت را به شدت تکان می دهد لکن هرگز صدای از آن نمی شنود. دوستانش نیز صدای پاسخی را که دختر در انتظارش است نمی شنوند و با وجود این فرانتس ادعا می کند که آن ندای غیبی را با وضوح می شنود. دختر که به سخنان او ایمان ندارد مجلس راترک می کند و به این ترتیب عروسی با جدا شدن عاشق و معشوق به پایان می رسد.

سزارداداس (Czardas)

قسمت بر جسته دیگر باله هنگامی است که آخر شب فرار سیده و مدعوین از مجلس میهمانی بیرون آمده اند. دکتر پیر از خانه خود خارج می شود و با احتیاط تمام در را می بندد و می خواهد کلید را در جیبش بگذارد لکن در همین موقع چند تن از پهلوانان شهر به او تنه میزنند و کلید از دستش به زمین می افتد.

لحظه بی بعد سوانیلدا و دوستان دختر او در صحنه پدیدار می شوند و کلید را باز می بانند و آنگاه بنابه اصرار سوانیلدا تصمیم می گیرند وارد خانه عروسک ساز شوند. در همین زمان فرانتس هم برای ارضاء حسن کنجه کاوی خود تصمیم می گیرد وارد کارگاه عروسک ساز شده و از کوپه لیادیدن کند. بدین منظور نردبانی به دیوار تکیه می دهد تا از آن بالا رفته و به پنجره گشته که کوپه لیا در کنار آن نشسته است نزدیک شود، لکن در همین موقع دکتر کوپه لیوس (Coppelius) به خانه مراجعت می کند و نقشه او بهم می خورد. پیر مرد هر چه می کوشد نمی تواند کلیدش را پیدا کند. و فرانتس که هنوز



(Fsesie Franklin) و (Alexandra sanilofa)
در بالا کوپه لیا (گروه بالا سدلر زولز)

در تصمیم خود باقی است پیش می‌آید . نردبان را دوباره به دیوار تکیه می‌دهد، از آن بالامی رود و همزمان با رسیدن او به پله آخرین ، پرده آرام آرام فرود می‌آید.

پرده دوم ، یک کارگاه بزرگ در خانه کوپه لیوس.
عروسکهای مختلف در اتاق به حرکت در آمدند . سوانیلدا و دوستانش به اتاق تاریک قدم می‌کذارند و از دیدن عروسکها، گرفتار و حشت

شدیدی می‌شوند. یک مرد چینی، یک طبال، یک فال‌بین و سایر عروسکها نیز از آمدن ناگهانی دخترها ملول می‌شوند.

سوانیلدا که می‌خواهد دختری را که در کنار پنجره نشسته است

بینند پرده‌ای را که در مقابل درگاه آویزان است کنار می‌زند و هنگامی که عروسک زیبا را در آن جا می‌یابد به عشق عمیق فرانتس نسبت به او اطمینان می‌یابد. در این زمان یکی از دخترها شتابان به سمت مرد چینی می‌رود و مرد چینی نیز ناگهان رقص ماشینی خود را آغاز می‌کند. آنگاه دختران تمام عروسکها را کوک می‌کنند و با سروصدای فراوان بهشادی می‌پردازند ولی ناگهان دکتر پیر بدرون می‌آید و از دیدن انبوه دختران در کارگاه دچار شگفتی فراوان می‌شود و سرانجام به خشم درمی‌آید. دختران با وحشت از صحنه می‌گردند ولی سوانیلدا خودش را در پشت پرده‌یی که جایگاه عروسک زیبا است مخفی می‌کند. فرانتس به طرف پنجره می‌رود. پیر مرد در لحظات اول خشمگین به نظر می‌آید لکن سرانجام در حالی که تحت تأثیر اندیشه‌های خود قرار گرفته و تصمیم دارد قدرت سحر و افسون خویش را آزمایش کند بطرف فرانتس می‌رود و به او دارویی می‌نوشاند. هنگامی که فرانتس از هوش می‌رود پیر مرد به کوپه لیا فرمان می‌دهد تا به حرکت در آید و در اینجا تماساً گران ناگهان متوجه می‌شوند که کوپه لیا در حقیقت همان سوانیلداست که لباس عروسکی بر تن کرده است.

آنگاه کوپه لیوس که مشغول خواندن یک کتاب قطور جادوگری است، تصمیم می‌گیرد به عروسک محبو بش زندگی بیخشد. دستهای خود را بر تن فرانتس می‌کشد و بعد با انسانی نامرئی بدن عروسک را مرطوب می‌سازد. رفته رفته چشم‌های عروسک بازمی‌شود، شانه‌هایش تکان می‌خورد و دستهایش به آرامی به حرکت درمی‌آید. و سرانجام از جای برمی‌خیزد و در حالی که به راه افتاده است به رقص می‌پردازد.

هنگامی که برای لحظه کوتاهی جادوگر از او چشم برمی گرداند، سوانیلدا از مخفیگاه خود بیرون می آید و می کوشد تا فرانتس را از آن خواب جادویی بیدار کند.

لکن کوشش او بیهوده است و برای بار دیگر به فرمان جادوگر به رقص می پردازد و گاه نیز ضربه بی بپیکر فرانتس وارد می آورد و آنگاه یک رقص ایتالیایی انجام می دهد و در آخر یک رقص اسپانیانی را آغاز می کند و درحالی که کتاب جادویی جادوگر را در بغل گرفته است از صحنه بیرون می رود و در همین زمان است که فرانتس ناگهان به حقیقت پی می برد و در می باد که سوانیلدا عشق واقعی اوست.

و آنگاه رؤیاهای دکتر کوپه لیوس مغشوش می شود. پرده جایگاه عروسک را به کنار می زند و پیکر بر هنده عروسک را در آن جا باز می باد. عروسکی که هرگز بدون وجود سوانیلدا جان نمی گیرد.

پرده سوم - میدان دهکده.

جشن آغاز شده است و سوانیلدا و فرانتس که بار دیگر آرامش روحی خود را بازیافته اند بایکدیگر از در صلاح در آمدند. ولی کوپه لیوس تیره دل ناگهان شادمانی آنان را برهم می زند و از دلدادگان می خواهد خسار تی را که او متحمل شده است به عهده بگیرند.

سوانیلدا جهیزیه خود را به او می دهد. لکن ارباب به او می گوید آن را برای خود نگاهدارد و در عوض به او کیسه بی طلا بدهد.

آنگاه جشن آغاز می شود و مردم به خاطر نصب آن ساعت اهدایی به شهرباری شادمانه به رقص می پردازند. و سپس سوانیلدا و دوستش یک رقص جالب پاسه دودو (Pas de deesx) آغاز می کنند و بدین طریق آن دو دلداده زندگی تازه بی را آغاز می کنند و با رقص شادمانه آنان باله کوپه لیا به پایان می رسند.



(Casla Facci) و (John Gilpin)
در آخرین پرده باش کوپه لیا

لئودلیب (Léo Delibes)

لئودلیب، آهنگساز فرانسوی در ۲۱ فوریه ۱۸۳۶ در (Saint Germain du Val) فرانسه به دنیا آمد و در ۱۶ ژانویه ۱۸۹۱ دیده از جهان فروبست. دلیب تحصیلاتش را در کنسرواتوار پاریس به پایان آورد و یک چند نیز در تئاتر لیریک (Théâtre Lyrique) به عنوان آکمپانیست و در گراند اپرا (Grand Opéra) به شغل معلمی آواز روزگار گذرانید. لکن بهزودی به خاطر ترکیب باله‌ها و اپرتهای فریبنده و افسون‌کننده‌اش شهرتی فراوان یافت. باله مشهور او به نام کوبه‌لیا (Coppélia) (۱۸۷۶) با جنان استقبال بی‌نظیری از جانب هنردوستان مواجه گشت که موجبات دلگرمی آهنگساز را در ساختن آثار دیگر فراهم آورد. شش سال بعد دلیب دومین باله خود را به نام سیلویا (Sylvia) (۱۸۷۶) را به جهانیان عرضه داشت.

اپرای کمیک (Le Roi L'a dit) (۱۸۷۳) اولین اثر دراماتیک او به شمار می‌آید. لاکمه (Lakmé) (۱۸۸۳) نیز جزو یکی از اپراهای معروف جهان به شمار می‌آید.

«دلیب» در سال ۱۸۸۱ به عنوان استاد کمیوزیسیون در کنسرواتوار پاریس برگزیده شد.

آرتور میشل سن لئون (Arthur Michel Saint - Léon) آرتور میشل سن لئون در ۱۸۱۵ بدنیآمد و احتمالاً (La Vivandière) اولین بالهی است که توسط او کوروگرافی شده است.

سن لئون این باله را به سال ۱۸۴۴ بنا به سفارش خانم فانی سریتو (Fanny Cerito) که بعداً به ازدواجش درآمد، کوروگرافی کرد. همکاری این دو هنرمند بیش از شش سال دوام نیافت و سرانجام به سال ۱۸۵۰ از یکدیگر جدا گشتند.

سن لئون باله‌ای زیادی را کوروگرافی کرده که از میان آنها می‌توان باله‌ای

(۱۸۴۶) (La vivandière)

(۱۸۴۷) (La Fille de Marbre)

(۱۸۴۹) (Le Violon du Diable)

(۱۸۵۰) (Stella)

(۱۸۵۱) (Paquerette)

(۱۸۶۰) (Graziella)

(۱۸۶۱) Le Météore

(۱۸۶۲) The Orphan Theolinda

(۱۸۶۳) Diavoliña

(۱۸۶۴) Fiammetta

- (۱۸۶۴) *The Humpbacked Horse*
 (۱۸۶۶) *La Source*
 (۱۸۶۹) *The Lily*
 (۱۸۷۰) *Coppélia*
 (۱۸۷۰) *Saltarella*

رمان برد.

همکی این باله‌ها در لندن، پاریس و سن پطرزبورگ ابداع گشته‌اند. سن لئون هم در رقص وهم در طرح ریزی باله مهارتی به سزا داشته و بنابه دعوی که از او به عمل آمده است، از شهرهای بزرگی چون؛ لیسبون، بوداپست، وین، برلین، مادرید، رم، فلورانس، بروکسل، و نیز وسایر شهرهای مهم دیگر دیدن کرده است.

در سال ۱۸۵۲ کتابی به نام *La Stenochorégraphie* انتشار داد که در آن روش تازه خودرا در رقص عرضه داشت.

سن لئون موسیقی نیز می‌دانسته و در نواختن ویلون مهارتی فراوان داشته است قطعاً تی که او برای این ساز ساخته از بهترین آهنگهای عصر شناخته شده است.

لویی مرانت (Louis Mérante)

لویی مرانت. به سال ۱۸۲۸ با به عنصه وجود گذاشت. فقط شش سال داشت که اولین اثر خود را در تآتر شاهی لیژ (Liege) به تماشا گذاشت.

در سال ۱۸۴۶ به عنوان (Grand Premier danseur) در گراند تئاتر (Theatre Marssi) به کار پرداخت و دو سال بعد شغلی در اپرای پاریس به دست آورد و در اینجا بود که از تجربیات لوسین پتیپا (L. Petipa) سودی فراوان بر گرفت.

مرانت، در باله‌های معروفی چون (Néméa) (L'Etoile de Messine) (Yedda) (La Source) (Namouna) (Sylvia) (Gagenta Green) (Le Fandango) (La Farandoile) (La Korrigane) (Yedda) (Les Deux Pigeon) از آن به عنوان طراح باله به کار پرداخت.

از باله‌های معروفی است که توسط مرانت کوروگرافی شده است. مرانت در ششم زانویه ۱۸۸۷ در (Seine) Asnières بروز حیات گفت.

بعد از ظهر یک فون

(The Afternoon of A Faun)

باله در یک پرده، موژیک از کلود دبوسی (Claude Debussy) کوروگرافی از واسلاو نیژینسکی (V.Nijinsky) برای اولین بار در بیست و نهم ماه مه ۱۹۱۳ توسط گروه باله دیاگیف روس (Diaghilev) در تئاتر (Théâtre du Châtelet) در پاریس به معرض تماشا گذاشته شده است.

موسیقی این باله توسط دبوسی به عنوان یک پرلود برای شعر استفان مالارمه (S. Mallarmé) شاعر فرانسوی تصنیف شده است.

ایدهٔ نیژینسکی در تصویر یک رب‌النوع کشت زار یافون که آرامش خیال او به خاطر حوریان زیبا بر هم خورده است دبوسی را بر آن داشته تاموسیقی دل‌انگیز و رؤیایی این باله را تصنیف کند.



طرحی از بالا بعد از ظهر یک فون

وقتی پرده بالا می‌رود فون یارب‌النوع کشتزار را می‌بینیم که از هوای
گرم یکی از روزهای تابستان بهسته آمده و بی‌تاب شده است. روی تپه‌یی
نشسته و فلوت می‌نوازد و گاه‌گاه نیز حبه بی‌انگو بهدهان می‌گذارد و حالتش
طوری است که نشان می‌دهد آمال و آرزوها یش بسیار کوچک و ساده است.
شلوار قهوه‌یی رنگی بر تن دارد که بر آن لکه‌های تیره‌تری
نقش بسته است و چنین می‌نمایاند که نیمی از او انسان و نیم دیگر شش
حیوان است.

در همان هنگام یک گروه هفت نفری از حوریان زیبا که قصد زارند
برای آب تنی به دریاچه مجاور بروند در سرراه خود به قلمرو فون‌پایی
می‌گذارند. آنان در یک صف مستقیم در حالی که اندامشان پیوسته به

سوی تماشاگران بر می‌گردد و نیم رخشان در معرض دید آنان است گام
برمی‌دارند.

فون که هرگز قبلًا چنان موجودات زیبایی روبرو نشده است از تپه‌پایین می‌آید تا این خوبرویان موطلایی را که جز پیراهنی نازک پوشش دیگری ندارند از نزدیک ببیند. حوریان نیز به نوبه خود از دیدن فون که بسیار زیباست ولی بدنه خال خال و شاخهای چون بز دارد به حیرت می‌افتدند.

آخراین چه نوع موجودی است که تابه حال اورا ندیده‌اند. لیکن هنگامی که فون به آنها نزدیک می‌شود، حوریان وحشت زده پای به فرار می‌گذارند و به جنگل پناه می‌برند.

وقتی حوریان بار دیگر باز می‌گردند، فون می‌کوشد تا خود را به آنان مأنوس سازد لیکن هنوز حوریان ازاو وحشت دارند و به همین سبب باز راه گریزرا پیش می‌گیرند و به جزیکی بقیه آنان به جنگل پناه می‌برند. حوری باز مانده‌مانند یاران خود از فون وحشت ندارد و در اندیشه کشف اسرار آن موجود عجیب است.

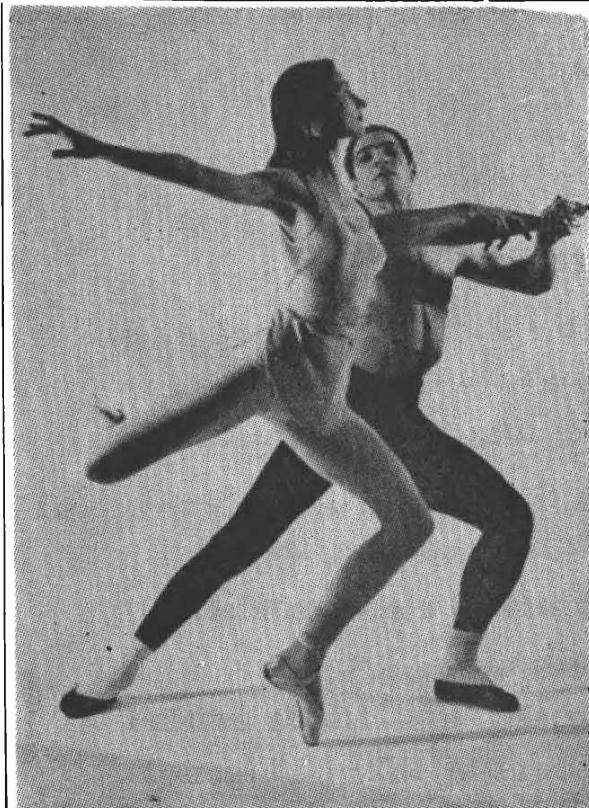
کنجکاوی فراوان حوری به فون جسارت می‌دهد که بیشتر به او نزدیک شود و حوری برای آشنائی بیشتر با فون حتی به او اجازه می‌دهد که بدنش را لمس کند و به احساسات حاد و سوزان او با دلفریبی بسیار پاسخ دهد.

لیکن هنگامی که فون به هیجان می‌آید، ناگهان او نیز مانند یاران خود راه جنگل را پیش می‌گیرد واز حوری تنها دستمال حریر نازکی بر جای می‌ماند.

فون مدتی دراز بعد از گریختن حوری افسرده و غمناک بر جای می‌ماند

و بعد ستمال بازمانده را که تنها نشانه حوری دلفریب است برسینه می‌فشارد.
از دستمال حریر بوی خوشی بر می‌خیزد و این رایحه دلپذیر رفته رفته
چون مه غلیظی اطراف فون را فرامی‌گیرد و او را در رؤیای دلپذیری
فرو می‌برد.

حوریان با لباسهای حریر بدنهای در عالم رؤیا در اطراف فون
به گردش در می‌آیند و حوری مورد نظر فون که چون الهی زیباست



Tanaquil leclecp and frācisō
moncidn in afternoon of a faun
(new yorkcity ballet)
(هنرمندان گروه باله نیویورک سیتی)

NiJinsky in
(Aetesnoon of A Faun)
نیژینسکی در باله
(بعد از ظهر یک فون)



ناگهان از میان آنان جدا می شود و آرام آرام به طرف فون ب ERAH می افتد.
و چون دیگر بین آنان فاصله بی باقی نمی ماند، ناگهان فون از رویا به
حقیقت باز می گردد و در حالی که به دستمال حریر معطر خیره شده است در
غمی جانکاه فرو می رود.

رؤیای عشق پایان یافته و از آن جز دستمال حریر نشانه دیگری باقی
نماینده است. همان طور که فون با چهره غمناک فون به دستمال باز مانده خیره
شده است، پرده می افتد و باله بعد از ظهر يك فون نیز پایان می یابد.



Débussy, claude

کلود دبوسی؛ آهنگ ساز فرانسوی به سال ۱۸۶۲ نزدیک پاریس به دنیا آمد و در سال ۱۹۱۸ در همین شهر بدرود حیات گفت.

دبوسی که باید اورا منتقدی تواند نیز پنداشت در سال ۱۸۷۲ به روسیه رفت و در سالهای بعد نیز از سایر کشورها دیدن کرد. دبوسی در هارمونی و ساختمان موسیقی لحن تازه‌یی به وجود آورد و بیشتر آثار او از مکتب امپرسیونیسم متأثر گشته است.

دبوسی با شاعرانی چون ورلن (Verlaine) و بودلر (Baudelaire) مصاحبت داشت و از افکار و اندیشه‌های آنان سودی فراوان برگرفت.

آثار عمده دبوسی عبارتند از: پلئاس و ملیزاند (Pelléas etMéli --- sande) بعد از یک فون (Iberia) (The Afternoon of a faun) ایبریا (La Mer) و دریا (Suite Bergamasque) (L'Enfant Prodigue)

Nijinsky' Waslav

واسلاونیشینسکی، رقص روسی در ۲۸ فوریه ۱۸۹۰ در کیف (Kiev) به دنیا آمد و در ۸ آوریل ۱۹۵۰ در لندن از جهان رفت.

نیژینسکی که در اصل لهستانی بود در سن ۹ سالگی به مدرسه باله شاهی پطرزبورگ رفت و زیر نظر معلمانی چون نیکلا لگات (N. Legat) و میخائیل او بوخ (M. Obukhov) پروردش یافت.

در سال ۱۹۰۷ که هنوز محصلی بیش نبود، در باله دون ژوان (Don-juan) شرکت جست و سال بعد رسمیاً به گروه باله شاهی پیوست و اولین رقص تنهای خود را در آنجا عرضه داشت. در سال ۱۹۰۹ در باله‌های میشل فوکین چون پتروشکا و شهرزاد شرکت جست و هنرنمایی فراوانی از خود نشان داد.

بنا به تشویق گروه باله دیاگیلف روس نیژینسکی طرح‌های جالی برای باله‌های (L'après-midi d'un Paune) (1912) (Jeux) (1913) و پرستش بهار (1913) عرضه داشت.

آخرین باله نیژینسکی به نام (Tiel Enlenspiegel) در سال ۱۹۱۶ در نیویورک توسط گروه دیاگیلف به معرض تماشاگذاری شد.

در سال ۱۹۳۷ بود که ضعف و ناتوانی بر نیژینسکی غلبه یافت و او را از کارهای هنری بازداشت. نیژینسکی بقیه عمر خود را در سویس و انگلستان گذرانید.

کلاه سه گوش

(The Three - Cornered Hat)

یک باله دراماتیک در یک پرده موزیک از هانوئل دوفایا

Manuel de Falla

(Leonide Massine)

کوروگرافی از لئونید ماسین

(Martinez Sierra)

ذوشته مارتیز سیرا

برای اولین بار در بیست و سوم ژوئیه سال ۱۹۱۹ توسط

گروه باله Diaghilev، Ballet Russe در تئاتر الحمراء

لندن به تماشا گذاشته شد.

باله سه گوش، داستان عاشقانه‌یی است از سرزمین اسپانیا

که گرمی و جذابیتی خاص دارد. ماجراهای این داستان در یکی

از دهکده‌های کوچک اسپانیا اتفاق می‌افتد. اتمسفر اسپانیایی

این باله بلافتله با موزیک و با کلمات او له. او له. او له،

که از پشت پرده شنیده می‌شود و همچنین صدای کاستانیت‌ها

(صداهای پاهای Castanet) به هم خوردن دست‌ها مشخص

می‌گردد.



طرحی از بالا گلاه سه گوش

پرده بالامی رود و صحنهٔ یکی از دهکده‌های کوچک اسپانیا را نشان می‌دهد. آسیابان دهکده در جلوی خانهٔ خود ایستاده و به قفسی که به دیوار آویزان شده خیره شده است. پرنده سیاه رنگی که در قفس محبوس است به این طرف و آن طرف می‌پرد و با صدایی شیرین و غمناک آواز می‌خواند ولی آوازش آن‌چنان‌که باید به دل آسیابان نمی‌نشیند و خوب پیداست که آسیابان توقع شنیدن آواز دلکش‌تری را از پرنده دارد.

در این موقع زن آسیابان که بسیار زیبا و خوش‌اندام است، با حالتی فریبینده از خانه بیرون می‌آید و با عشه‌گری فراوان آرامش روح شوهر را به‌هم می‌زند و شیطان هوس را در وجود او بیدار می‌کند. آسیابان که سخت به هیجان آمده همسرش را دنبال می‌کند. همسر عشه‌گر هم از

او می‌گریزد ولی سرانجام هردو بهم می‌رسند و یکدیگر را در آغوش می‌کشند.

بعد زن و شوهر خنده بر لب به طرف چاه می‌روند تا از آن آب بکشند. در زمانی که آسیابان خود را با گرداندن چرخ چاه سرگرم کرده است مرد جسوری که از آن جا می‌گذرد، فریفته زیبایی زن آسیابان می‌شود. اورا در آغوش می‌کشد و می‌بوسد و زن شوخ چشم نیز باعشوّه تمام به او جواب می‌گوید.

آسیابان که متوجه ماجرا شده است با خشم فراوان سر در عقب مرد عابر می‌گذارد تا او را به چنگ آورد و انتقام جسارتش را از او باز گیرد.

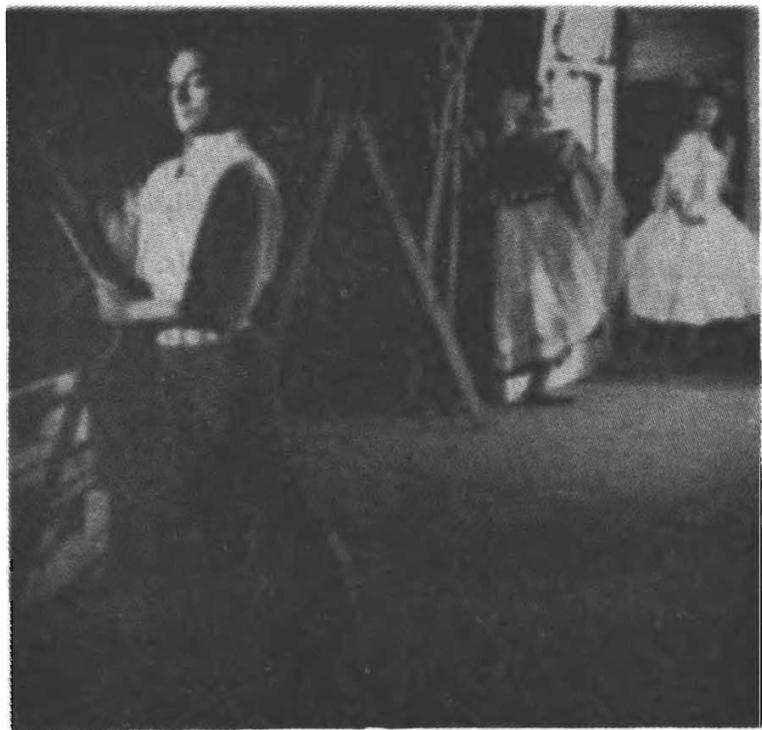
در حقیقت آسیابان از دست زن خود خشمگین نیست زیرا خوب می‌داند که مردان دیگر نیز چون او زن را زیبا و دلفریب می‌بینند و شیفتۀ جدا بیتش می‌گردند.

اکنون حاکم استان با ملتزمین خود به دهکده پای می‌گذارد. او مرد سالخورده وضعیف و احمقی است که بالای اس مسخره خود از مردمان فقیر و زنده پوش دهکده مشخص و متمایز گشته است. او کلاه سه‌گوشی به سردارد که نشانه طبقه و موقعیت خاص اوست.

به محض آن که چشم حکمران پیر به صورت دلفریب زن آسیابان می‌افتد، گرفتار هوس تن و حادی می‌شود و تصمیم می‌گیرد هر طور شده آن زن خوب‌چهر را به دام اندازد.

زن آسیابان بدون توجه به نگاه‌های هوس‌باز حکمران در مقابل او به علامت احترام خم می‌شود.

حکمران پیر هم بدون آن که قدمی به سوی مقصود برداشته و راهی



بالا کلاہ سے گوش



بالا کلاہ سے گوش

در دل زن باز کرده باشد از دهکده می‌گذرد.

آسیابان که این بار حس حсадتش به جوش آمده است تصمیم می‌گیرد برای نشان دادن قدرت مردانه خود با دختر دیگری به عشق‌بازی پردازد و بدین منظور یکی از دختران زیبایی دهکده را انتخاب می‌کند و با او به عشق‌بازی می‌پردازد. و آنگاه زن و شوهر که هر دو گرفتار حсадتی سخت شده‌اند باز به‌سوی یکدیگر روی می‌آورند و یکدیگر را در آغوش می‌کشنند.

لحظه‌یی بعد آسیابان وارد خانه می‌شود. زنش در بیرون به‌جای می‌ماند و رقص فاندانگو (Fandango) جالبی را آغاز می‌کند. حاکم پیر که باز گشته است دزدانه به رقص زن نگاه می‌کند و بعد آرام آرام به سوی زن زیبا پیش می‌رود و سعی می‌کند او را در آغوش بگیرد. زن بازیر کی خود را از آغوش پیر مرد هوسباز بیرون می‌آورد و می‌گریزد. لکن مرد سالخورده با سماجت به تعقیبیش می‌پردازد. آسیابان حسود که باز تماشاگر آن صحنه است باشتای از خانه بیرون می‌آید تا همسرش را از چنگ آن مرد نجات دهد.

حاکم پیر که دیگر قدرت دویدن ندارد خسته و ناتوان به زمین می‌افتد و آسیابان وزنش او را از زمین بلند می‌کنند. گرد و خاک لباس‌ها یش را پاک می‌کنند و چنان وانمود می‌کنند که این اتفاق فقط یک حادثه کوچک بوده است. لکن حاکم پیر که نسبت به آنان خشمگین شده است به سرعت از آنجا دور می‌شود.

زن و شوهر باز باهم به رقص می‌پردازند و حرکات تنذ و چالاک پاهای آنان نمایشگر احساسات درونی آنهاست. اکنون شب فرار سیده است. مردم دهکده به خانه آسیابان آمده‌اند تادر

میهمانی آن زن و شوهر خوشبخت شرکت جویند. آسیابان به آنان شراب می‌دهد و بعد از آن که آنان از سکر شراب به شور و هیجان می‌آیند آسیابان به تنها یی به رقص (Farruca) می‌پردازد و مردم نیز تحسینش می‌کنند.

در این موقع صدای گام‌های سربازان که از بیرون خانه به‌گوش می‌رسد، توجه مردم دهکده را به‌خود جلب می‌کند. لحظه‌بی‌بعد در میان حیرت میهمانان، مستحفظین حاکم پیر به منزل آسیابان پامی‌گذارند و بدون توجه به اعتراض مردم آسیابان را دستگیر کرده و با خود می‌برند. بعد از این جریان مردم دهکده نیز خانه آسیابان را ترک می‌کنند و زن آسیابان تنها می‌ماند.

در این هنگام حاکم پیر باز می‌گردد و می‌کوشد با چرب زبانی راهی به قلب زن باز کنند و چون موفق نمی‌شود با خشم به او حمله می‌برد وسعی می‌کند اورا در آغوش بگیرد. زن که گرفتار هیجان شدیدی شده حکمران را به زمین می‌افکند ولی پیر مرد که قسمتی از دامان زن را به دست گرفته است بر می‌خیزد و سر در عقب او می‌گذارد. زن با چابکی گام بر می‌دارد و سر انجام نفس زنان خودش را به پل دهکده می‌رساند. روی پل حکمران پیر دوباره می‌کوشد تا زن را در آغوش بگیرد و در همان هنگام که زن می‌کوشد تا اورا از خود دور سازد، حاکم پیر از بالای پل به رودخانه سقوط می‌کند. زن با صدای بلند به او می‌خندد ولی چون در می‌ساید که مسئله جدی است حاکم پیر را از رودخانه نجات می‌دهد و بعد به طرف خانه فرار می‌کند. ولی حاکم بالباسهای خیس بار دیگر او را دنبال می‌کند. زن که بخانه رسیده است، تفنگی بر می‌دارد و حاکم را تهدید می‌کند و سپس بار دیگر از پل می‌گذرد و از دهکده دور می‌شود....

حاکم سالخورده بالباسهای مرطوب دیرزمانی درجلوی خانه

آسیابان می‌ایستد و بعد چون احساس سرما می‌کند لباسهای رویش را بیرون می‌آورد کلاه سه‌گوش خود را از سر بر می‌دارد و بعد لباسهایش را روی زمین پهن می‌کند تا خشک شود. آنگاه برای استراحت وارد خانه می‌شود و لحظه‌یی بعد به خواب سنگینی فرومی‌رود.

به‌زودی شب به پایان می‌رسد و سپیده سحری همه‌جارا روشن می‌کند.

آسیابان زرنگ که با مهارت تمام از زندان حاکم پیر گریخته است به‌سوی خانه باز می‌گردد و چون در جلوی خانه چشمش به لباس‌ها و کلاه سه‌گوش حاکم می‌افتد. با حیرت به خانه پامی گذارد و در آنجا هم با صحنه دیگری روبرو می‌شود. حاکم را می‌بیند که لباس خواب او را پوشیده و به خواب عمیقی فرو رفته است. آسیابان چند لحظه متوجه بر جای می‌ماند و در حالی که اندیشه تازه‌یی به مغزش زرده یافته است از خانه بیرون می‌رود و تصمیم دارد زن حاکم را که هنوز جوان و زیباست از راه بدر ببرد و به خاطر همین تصمیم در روی دیوار خانه‌اش کاریکاتوری از حکمران پیر رسم می‌کند و بعد از آن جادور می‌شود.

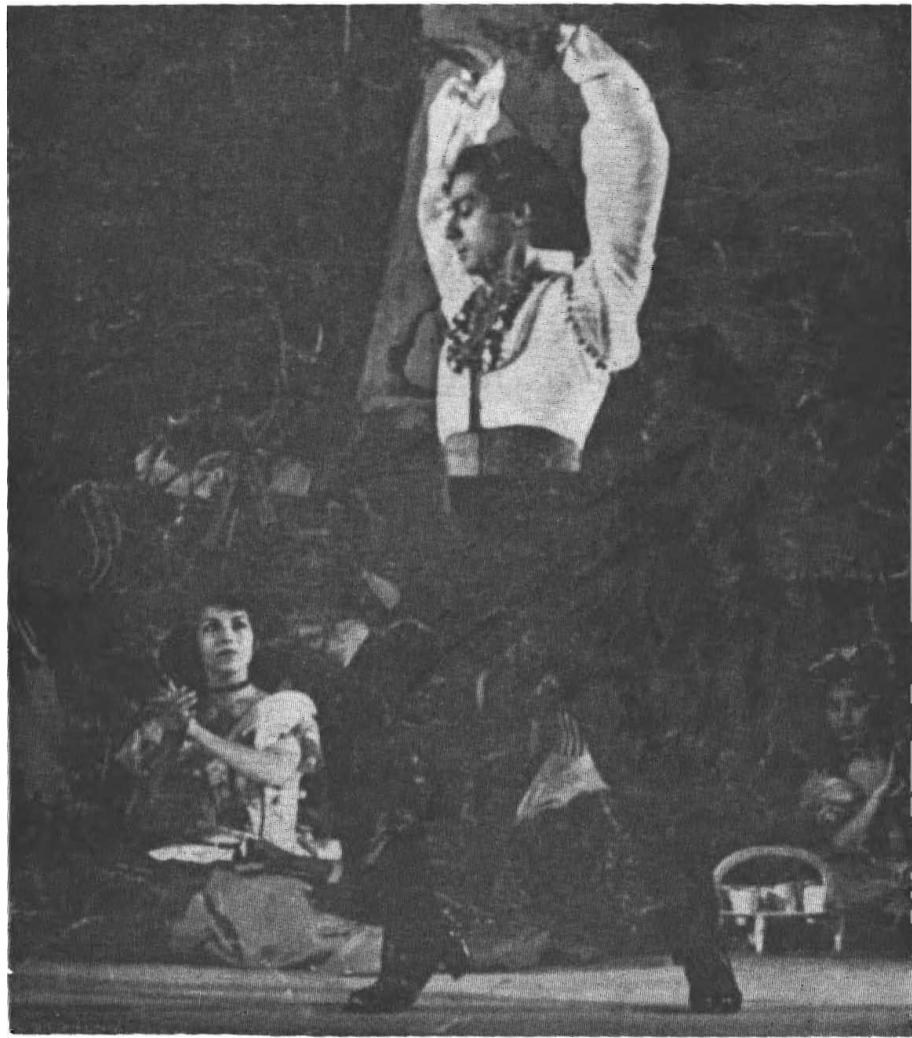
اکنون حاکم بیچاره که لباس آسیابان را بر تن دارد، مورد حمله سربازان خود که او را به‌جای آسیابان گرفته‌اند قرار می‌گیرد. حاکم از فرط ناعلاجی به آنان دشنام می‌دهد. اهالی دهکده برای آن که بدانند چه اتفاقی افتاده، به دور آنها جمع می‌شوند.

در این‌亨گام آسیابان وزنش نیز که یکدیگر را در خارج از دهکده باز یافته‌اند، قدم به صحنه می‌گذارند.

مردم ماجرا را برای آنان تعریف می‌کنند و می‌گویند که حاکم چه منظور پلیدی داشته است و سپس علیه او و سربازانش دست به شورش



باله کلاه سه گوش
باله کلاه سه گوش (درum) (London Coliseum)



می‌زنند . اکنون مزاحمان تار و مار گشته‌اند و روستائیان شادمانه و رقص کنان در حالی که حاکم سالمخورده را روی دستهای خود به هوا پرتاب می‌کنند به سوی دهکده رهسپار می‌شوند و بدینسان بالله کلاه سه‌گوش به انتهایی رسد و پرده می‌افتد .

Fall, Manuel de

مانوئل دوفایا در ۲۳ نوامبر ۱۸۷۵ در Cádiz اسپانیا پایی به عنصه وجود گذاشت و در ۱۴ نوامبر ۱۹۴۶ در آلتا گراسیا (Alta Gracia) آرژانتین بدورد حیات گفت. فایا در کنسرواتور مادرید نام نویسی کرد و معلمش فیلیپ پدرل (Felipe Pedrell) در او تأثیری فراوان بر جای گذاشت. پدرل او را به ساختن آهنگ تشویق کرد و عاقبت فایا را برآن داشت که موسیقی ملی اسپانیا را براساس آوازهای فولکلوریک اسپانیا تصنیف کند. در همین ایام بود که فایا اواین اپرای خود (La Vía a breve) را نوشت و مورد توجه استادان موسیقی قرار گرفت. اپرای فایا در سال ۱۹۰۵ اولین جایزه ملی اسپانیایی را نصیب وی ساخت و وقتی که در سال ۱۹۱۳ در نیس (Nice) به تماشا در آمد آنچنان مورد استقبال مردم قرار گرفت که فایا سال بعد دومین اپرای کمیک خود را به عالم موسیقی عرضه داشت.

در سال ۱۹۱۵ فایا مشهورترین اثر خود یعنی باله (El Amor brujo) را به اتمام رساند. هفت سال بعد اپرایی برای عروسکان خیمه شب بازی تصنیف کرد که برنامه (El relabilo de Maese Pedro) خوانده شد. وقتی جنگهای

داخلی در اسپانیا آغازگشت، فایا در ابتدا با جنبش‌های ناسیونالیستی فرانکو (Franco) سازگاری داشت و برای مدتی نیز به عنوان رئیس انتیتوی موسیقی اسپانیا انجام وظیفه کرد. لکن سرانجام با رژیم فرانکو به مخالفت برخاست و تصمیم گرفت که هیهنش را ترک گوید و در سال ۱۹۳۹ در افریقا جنوبی اقامت گزید و هفت سال بعد در همین سرزمین بدرود حیات گفت.

لئونید ماسین Massine,Leonide

رقص و کوروگرافر(طراح باله) روسی . در ۹ اوت سال ۱۸۹۶ در مسکو به دنیا آمد و در آکادمی شاهی رقص مسکو به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۱۲ برای اولین بار به روی صحنه آمد. بعد در سال ۱۹۱۴ رسماً به گروه باله دیاگیلف روس ملحق گشت و تا سال ۱۹۲۰ برای این گروه کار کرد و در سال ۱۹۱۵ به عنوان طراح باله به جای میشل فوکین (Michel Fokine) برگزیده شد . از سال ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۱ نیز به عنوان کوروگرافر ، رقص ، کارگردان در گروه باله روس مونت کارلو (Ballet Russe de Monte Carlo) تئاتر ملی نیویورکسیتی به کوششی مداوم پرداخت و در زمینه باله به موقیت های بزرگی نایل آمد .

از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱ به گروه باله سدلرزونر (Sadlers Wells) لندن پیوست و در فیلمی به نام کفش های قرمز (The Red Shoes) رقص های جالبی ارائه داد و در سال ۱۹۵۱ در فیلم دیگری به نام افسانه های هو فمان (Tales of Hoffmann) ظاهر گشت .

ماسین طرح های جالبی برای باله های مختلف ارائه داد که از میان آثار برجسته او می توان از باله های کلاه سه گوش (Le Tricorne) (۱۹۱۹) پرستش بهار (La Sacre du Printemps) (۱۹۱۰) سمفونی فانتاستیک (۱۹۳۶) سمفونی هفتم (۱۹۳۲) سرخ و سیاه (Symphonie Fantastique) (۱۹۲۹) (Rouge et Noir) را نام برد .



کیو پید و عشق او

L' Amour et son Amour

یک باله در دو صحنه . موزیک از سزار فرانک (C.Franck) کورو گرافی از ژان بابیلی (Jean Babiléé) برای نخستین بار در سیزده دسامبر سال ۱۹۴۸ توسط گروه باله (Les Ballets des Champs - Elysér) در پاریس به تماشากذاشته شد .

دانستان این باله از میتوثی یونان گرفته شده است . پیشه (Psyche) در زبان یونانی معنای روح را می دهد و در این افسانه پیشه نمایشگر روح بشر است . بشری که برای رسیدن به خوشبختی سر سختانه کوشش و تلاش می کند .

در این باله کوشش شده است با مو و مان های تازه ارتباط خدایان بایکی از دختران زمینی به نحوی زیبا مجسم گردد . برای این باله ژان کوکتو (Cocteau . J) کلام زیبائی نوشته است . او می گوید :

عشق به هیچ گونه توضیح و تفسیری نیاز ندارد و بهتر است در عشق هر گز بجستجوی معنی نپردازید .



طرحی از بالا گیو پید و عشق او

موسیقی آرام آرام آغاز می شود . پرده‌یی سفید که در مهی بمنفس
فرو رفته است ، صحنه را می پوشاند و نیم رخ جوانی که چشمانش مستقیماً
به جلو دوخته شده است دیده می شود .

موسیقی کم کم اوج می گیرد و بعد هنگامی که بار دیگر رنگ بمنفس
پرده به رنگ سبز تبدیل می شود . موسیقی هم فروکش می کند و سر انجام پرده
بالا می رود و ساحل آفتابی مدیترانه در صحنه نمایان می شود و عالم
زمینی را نشان می دهد .

داستان پسیشه بـدین گونه آغاز می شود . پسیشه دختر حکمران
مقندر یونان رویی چون آیینه ، چشمی به رنگ دریا و گیسوانی
به درازی و سیاهی شب‌های زمستان دارد . این پری افسونگر تا بدان پایه

زیباست که الهه عشق به او حسادت می‌ورزد و به خاطر همین حسادت در قلب پر کینه‌اش نقشہ مکارانه‌یی طرح می‌کند.

و کیوپید، پسرش را به خاطر اجرای آن نقشہ به زمین می‌فرستد و از او می‌خواهد به هر طریق شده وسائل ازدواج پسیشه و مردی زشت رو را فراهم کند.

کیوپید به نزد پسیشه می‌آید تا نقشہ مادرش، و نوس را عملی سازد. لیکن آن چنان مجنوب پسیشه زیبا می‌شود که دل از کف‌می‌دهدو در دام عشق او اسیر می‌شود.

از آن پس کیوپید هر شب پنهانی به زمین می‌آید تا ساعتی چنداز مصاحبت پسیشه نازنین برخوردار گردد و آنگاه قبل از طلوع آفتاب به جایگاه خود باز می‌گردد تا و نوس به رازش بی‌نبردو آنچه را که در سینه نهفته است پنهان بدارد.

ولی آرامش همیشه برقرار نمی‌ماند و خواهران حسود و سیاه دل پسیشه، سرانجام از ملاقات‌های پنهانی آنان باخبر می‌گردند و بر آن می‌شوند تا به هر طریق شده رؤیای شیرین خواهرشان را نابود کنند.

آنان که چرب زبان و عیار ند بالتفیبات مختلف آن چنان دخترک را تحت تأثیر قرار می‌دهند که شب بعد هنگامی که کیوپید مثل همیشه به ملاقات معشوق می‌آید پسیشه تصمیم می‌گیرد روی او را در روشنائی ببیند.

به محض آن که کیوپید به خواب می‌رود، چراغی روشن می‌کند و برای اولین بار در نور چراغ چهره زیبای کیوپید رامی‌بیند.

لکن در همان زمانی که پسیشه مجنوب چهره محبو است قطره روغنی از چراغ فرو می‌چکد و بر شانه بر هنچه جوان فرو می‌افتد.

کیوپید هر اسان از خواب بر می‌خیزد و چون پسیشه را وحشتزده

بالای سر خودمی بیند بالحنی تلخ به اومی گوید:
 حال که پیمان شکسته‌یی، داستان عشقمان پایان می‌گیرد و دیگر
 هر گز باهم روبرو نخواهیم شد .
 و آنگاه بدون توجه به نآرامی محبوب در تاریکی شب ناپدید
 می‌شود .

دختر دل‌شکسته و ناامید از آن‌پس تمام لحظات را در انتظار بازگشت
 معشوق‌می‌گذارند ولی با تمام تلاشهایی که انجام می‌دهد، هر گز از محبوب
 گم شده خود کیوپید نشانی بازنمی‌یابد .

سرانجام به سفری طولانی می‌رود و از همه خدایان برای یافتن
 کیوپید یاری می‌طلبد . وقتی به معبد و نوس می‌رسد ، دست به‌سوی او دراز
 می‌کند و اشک ریزان نشان کیوپید را از او می‌خواهد .

الهه که هنوز شور حسادت دردش موج می‌زند از پسیشه‌می خواهد
 برای رسیدن به معشوق کارهای مشکلی را که در حدود توان یک دختر جوان
 نیست انجام دهد تا بتواند کیوپید را بازیابد .

خواسته‌های و نوس آن‌چنان دشوار است که پسیشه به خاطر انجام
 دادن آن به حال مرگ در می‌آید و در این‌جا کیوپید که از دور ناظر مشقات
 جان فرسای دختر است نزد مادر اورا شفاعت می‌کند و نوس نیز که سر انجام
 تحت تأثیر عشق عمیق و پرشکوه آن دو قرار گرفته، اورا می‌بخشد .

و آنگاه دودلداده پس از مدت‌ها ناکامی به کیمیای خوشبختی دست
 می‌یابند و عمری را در کنار هم می‌گذرانند.

و اما باله پسیشه بدین ترتیب آغاز می‌شود :
 پسیشه از سمت راست صحنه وارد می‌شود. او اندام بسیار زیبایی دارد
 و دامن سیاه‌تور مانندی که بر تن دارد زیبائی و کشیدگی اندامش را بیشتر
 نشان می‌دهد .

او موهای سیاه و بلندی دارد و این موها که به سادگی فروریخته است تمام شانه‌های سپید اورامی پوشاند! او آرام آرام گام برمی‌دارد و پزهای دلچسب وزیبایش با موزیک کاملًا مطابقت دارد و به او چنان حالتی می‌دهد که گویی در عالم رؤیا می‌خراشد.

مردی از سمت چپ صحنه وارد می‌شود و سپس مرد دیگری بدنبال او بدرون می‌آید. هردو به نزد پسیشه می‌روند و دستهای اورا می‌بوسند وزیبایی فراوانش را می‌ستایند.

ولحظه‌یی بعد به آرامی اورا برسر دست می‌گیرند و دختر که گویی هنوز در عالم رؤیاست چون باره ابری حالتی اثیری به خود گرفته و در میان آذدو قرار می‌گیرد. و بعد از لحظاتی چند آن دومرد دختر را به روی زمین می‌گذارند و دختر که هنوز حالت آسمانی خود را حفظ کرده با حالتی عجیب و مدتی کوتاه بر جای می‌ماند. حالت او چنان است که گوئی یک واقعیت مسلم که از دیده آن دو مرد پنهان است، نظرش را به خود جلب کرده است. ولی این حالت دیری نمی‌پاید. مردان بار دیگر به او نزدیک می‌شوند. پسیشه دستهایش را راست در هوای نگاه می‌دارد و یکی از مردها دستهای او را می‌گیرد و به سوی دیگر روانه‌اش می‌سازد.

پسیشه با حرکات نرم خود به رقص ادامه می‌دهد و گویی به ستایشگران خود فرمان می‌دهد که تصور اتش را حقیقی بگیرند و به آن ایمان بیاورند. و در اینجا حرکات دست‌ها و اندام ظریف او به راستی هوس انگیز است.

لحظه‌یی بعد مردان اورا رها می‌کنند و پسیشه درحالی که دستهایش را پائین انداخته تنها به جای می‌ایستد. آنگاه موزیک به نوا در می‌آید و ورود هفت باد مغربی را اعلام می‌دارد.

آنها نفس زنان بدرون می‌آیند و لباس بلند و سبزرنگشان درهوا به نوسان درمی‌آید. آنان دایره‌وار پسیشه‌زیبا را در میان می‌گیرند و دختر با یک جهش ناگهانی، مانند کسی که از رویائی عمیق بیرون آمده باشد به آنان پاسخ می‌گوید.

بادهای مغربی در برابر پسیشه زانو می‌زنند و سرهای خود را به حالت خشوع و احترام فرود می‌آورند و آنگاه پسیشه به تنهاشی به رقص می‌پردازد.

بادهای مغربی بر می‌خیزند و پسیشه نیز به میان آنان می‌خزد و به رقص خود ادامه می‌دهد. در این جا هارپ به صدادرمی‌آید و بادهای مغربی دست‌هایشان را بر سر پسیشه می‌کشند و آنگاه لحظه‌یی بعد دختر خودش را از عقب در بازویان یکی از آنان می‌اندازد.

یکی از بادهای مغربی پیش می‌آید و پاهای پسیشه را بلند می‌کند و به کمک دو باد مغربی دیگراو را به سمت او لمپ (Olympus) می‌برند. سایر بادهای مغربی نیز به سوی روشنایی سحرگاهی پرواز می‌کنند و پرده می‌افتد. پس از یک اینترلود یا فاصله کوتاه صحنه تغییر می‌یابد. اکنون شب هنگام فرا رسیده است و ستارگان بر سقف نیلگون می‌درخشند. پسیشه از سمت چپ وارد می‌شود و از زیبائی شگرف صحنه به حیرت می‌افتد. ولی حیرت او دیری نمی‌پاید و به زودی بادهای مغربی با او به رقص می‌پردازند.

اکنون لحظه‌یی فرا رسیده است که باید رویای پسیشه صورت حقیقت به خود بگیرد.

بادهای مغربی شتابان از او دور می‌شوند و کیوپید با بالهای خود فرود می‌آید و در بالای صحنه به گردش می‌پردازد.

لحظه‌بی به سمت چپ صحنه نگاه می‌کند و آنگاه باحالتی آسمانی به روشنایی صحنه اشاره می‌کند و سپس صحنه را ترک می‌گوید . به محض آن که کیوپید بیرون می‌رود ، پسیشه با بادهای مغربی وارد می‌شوند . او حرکاتی نرم و آهسته دارد و هنگامی که روشنایی آسمان رو به تاریکی می‌رود ، او نیز روی زمین دراز می‌کشد و بدنبال این حالت چهره ستارگان نیز تاریک می‌شود .

یک بار دیگر کیوپید در حالی که هاله‌یی از نور او را در خود گرفته است وارد می‌شود . او دستها یش را به جلو دراز کرده و به نظر می‌آید که با کوششی تمام می‌خواهد چند رشته نسیم نامری را به سمت خود بکشد پسیشه سعی می‌کند برخیزد . کیوپید به سمت او می‌رود و دست‌های خود را بر کمر دختر حلقه می‌کند و هردو به رقص مشغول می‌شوند .

با حرکات نرم و آرام خود به جلو و عقب صحنه می‌روند . در اینجا هردو دلداده زانو بر زمین می‌زنند . لحظه‌بی بعد کیوپید بر می‌خیزد و با سرعت تمام به چرخ زدن می‌پردازد . پسیشه نیز حرکات او را تقلید می‌کند .

کیوپید دستها یش را باز می‌کند و به سوی پسیشه دراز می‌کند . دختر به سوی او می‌شتابد . کیوپید پای او را در دست می‌گیرد و او را به سمت عقب صحنه می‌برد . لحظه‌بی بعد پسیشه به پائین می‌جهد و کیوپید به سمت عقب صحنه می‌رود . در بر ابرش زانو می‌زنند . دختر در حالی که دست او را گرفته است در اطرافش به گردش در می‌آید .

موزیک رفته رفته قوت خود را از دست می‌دهد . کیوپید و پسیشه آرام به رقص می‌پردازند . و آنگاه ، چون روشنایی صحنه رو به تاریکی می‌رود . کیوپید دست خود را بلند می‌کند . دختر نیز لحظه‌بی در اطراف

صحنه قدم میزند و سپس ناپدید میشود و آنگاه روشنایی نیز محو
میگردد.

کیوپید لحظاتی چند تنها در صحنه بهجای میماند. لحظه‌بی بعد با
دستهای خود بهروشنایی ستارگان فرمان میدهد. هاله‌بی که اطراف کیوپید
را فراگرفته است به نقطه‌بی از نور تبدیل میشود و آنگاه باله کیوپید
به پایان میرسد.

Jean Babilée

ژان بابیلی در خانواده‌یی هنرمند پا به عنصه وجود گذاشت (پدرش با آن که پزشک بود، نقاشی چیره‌دست نیز به شمار می‌آمد). پس از اتمام تحصیلات خود، به عنوان رقصنده باله شهرتی فراوان یافت و نقش‌های خود را در باله‌های *Giselle* (Les spectre de la Rose) و *Zizel* (ژنان ماهرانه ایفا کرد که همگی منتقدان تحسینش کردند.

Franck, César

فرانک سزار آهنگساز و ارگ‌نواز نامدار بلژیکی - فرانسوی ، در دهم دسامبر ۱۸۲۲ در لیژ Liège بلژیک پا به عرصه وجود گذاشت و در هشتم نوامبر ۱۸۹۰ در پاریس دیده از جهان فربودت .

فرانک عشق به نقاشی را از اجداد هنر دوست خود به ارث برده بود لکن به موسیقی روی آورد و تحصیلات خود را در این رشته در کنسرواتوار لیژ Liège به پایان آورد و در سال ۱۸۳۷ به اتفاق پدر خود به پاریس رفت .

فرانک وقتی یازده ساله بود همه مردم او را یک پیانیست معروف می‌دانستند و از سال ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۳ در پاریس به عنوان ارگ‌نواز شهرت یافت . در سال ۱۸۷۲ بود که نیوگ او در آهنگسازی شکوفا گشت و آثار ارزشمندی به عالم موسیقی عرضه داشت . شش قطعه برای ارگ ، پرلود ، فوگ و واریاسیون ، پاستورال ، آغاز و انجام (۱۸۶۰ – ۱۸۶۲) و بالاخره پوئم سمفونی ، اوراتوریو (Oratorio) از آثار دوران اولیه زندگی آهنگ ساز است .

بین سال های ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۹ یک کانتاتا (Cantata) به نام

(Les Beatitudes) نوشته و در اوخر سال ۱۸۷۹ پوئم سمفونی خود را تصنیف کرد (Les Eolides).

(Psyché) (Le Chausseur Maudi) (۱۸۸۲) و پسیشه (۱۸۸۷ – ۱۸۸۸) و (Les Djims) (۱۸۸۵) و واریاسیونها برای پیانو و ارکستر، پرلود، کورال و فوگ (۱۸۸۶) از دیگر آثار این آهنگساز نامدار است. آثار سزارفرانک بر آهنگ سازان بعدی بسیار مؤثر افتاده و از اصول و تکنیک کار او استفاده‌های فراوان شده است.

قتل در خیابان دهم

(Slaughter on Tenth Avenue)

یک باله دراماتیک که در نمایشی موزیکال گنجانده شده موزیک از ریچارد راجرز (R. Rodgers) کوروگرافی از بالانشین (G. Balanchine) برای او لون بار در یازده آوریل سال ۱۹۳۶ توسط گروه باله دوایت دییر وین (Dwight Deere wiman) صمن نمایشی موزیکال به نام (روی انگشتان پای تو) (On your toes) در امپریال تئاتر نیویورک به تماشاگذاشته شد. باله قتل در خیابان دهم رقص جداگانه بی در نمایش کمدی روی انگشتان پاهای تو، به شمار نمی‌آید. بلکه خود این باله نیز قسمتی از داستان را تشکیل می‌دهد. این داستان گه تقلیدی از باله روسی به شماره‌ی آید به خاطر تم مخصوص خود از دیگر باله‌ها تمایز می‌یابد.



طرحی از بالا قتل در خیابان دهم

داستان باله قتل در خیابان دهم به این ترتیب آغاز می‌گردد .
یکی از اعضای گروه باله روسی بیمار می‌شود و نقش او به یک
جوان آمریکائی که در آن گروه عضو کوچکی است واگذار می‌گردد . لکن
آمریکایی جوان که از کار آن گروه راضی نیست از پذیرفتن آن نقش سر باز
می‌زند . سرگئی الکساندر ویچ (Sergei Alexandrowitch) مدیر گروه
باله روسی که خواستار عرضه داشتن سبک رومانتیک در باله روسی است با
او به بحث و گفتگو می‌پردازد .

آمریکائی جوان که خود در یک خانواده دوستدار نمایش به دنیا
آمده و از موسیقی نیز توشہ کافی دارد می‌کوشد تا گردانندگان باله را وادر
کند تا ایده اورا برای نمایش دادن نوعی باله تازه بپذیرند .

تامارا جوا (Tamara Geva) بالرینای تماشاخانه با این ایده موافق است.

لکن راقص روسی « دیمتریوس ویلان » (D Vilan) که نسبت به جوان آمریکایی حسد می‌ورزد بلا فاصله علیه او دست به توطئه و دسیسه می‌زند و تنها در این میان تشویق و ترغیب تامارا است که جوان را در کار خود مصمم می‌سازد.

تمرین برای احرای باله تازه آغاز می‌شود. نام این باله « قتل در خیابان دهم است واعلام کرده است که داستانی است از عشق و مرگ ». داستانی که در نوع خود بی‌نظیر است. جوان آمریکائی که خود نقش قهرمان داستان را بازی خواهد کرد یک شب به رستورانی پنهانی که در محله وست‌ساید نیویورک قرار دارد می‌رود. در آن جا تامارا، زن زیبایی که استریپ تیز می‌کند روبرو می‌شود و با او می‌رقصد و سرانجام به عشق یک دیگر گرفتار می‌آیند. جرج چرج (George Church) مدیر رستوران پنهانی که شوهر

قانونی تامارا است به راز آنان پی می‌برد و چون متوجه می‌شود که آن آمریکائی قصد دارد همسرش را از دست او برباید، خشمگین می‌گردد و لحظه‌یی بعد رقص را برهم می‌زند و با جوان گلاویز می‌شود. نزاع آنان فزونی می‌گیرد و سرانجام شوهر چاقویی از جیب بیرون می‌آورد و قلب جوان گستاخ را نشانه می‌گیرد. لکن چاقوی او به جای قلب جوان، قلب تامارای زیبارا سوراخ می‌کند و دخترک نقش بزمین می‌شود. بعداز سرخشم به مدیر رستوران پنهانی غرقه درخون دخترک خیره می‌شود. بعداز سرخشم به مدیر رستوران پنهانی حمله می‌برد و او را به قتل می‌رساند و آنگاه در اطراف جسد او به رقص می‌پردازد. او قاتلی را به قتل رسانده، لکن خود او نیز قاتلی بیش نیست... محبو به اش راهم از دست داده و دیگر چیزی اورا به زندگی پای بند نمی‌سازد. رقص او رقص مرگ است و در اینجا باله با خودکشی جوان به پایان می‌رسد.

شب اول نمایش نزدیک می‌شود: همه به موقیت آن ایمان دارند.

لکن راقص روسی دیمتریوس ویلان عقیده دارد که نمایش با شکست رو بروخواهد شد و برای آن که حرف خود را به اثبات برساند عده‌ی گانگستر یعنی از آن نوع مردانی که پیوسته در بارها به شرارت می‌پردازند، استخدام می‌کند تا در شب آغاز نمایش جزء تماشاچیان قرار گیرند و جوان امریکائی را با شلیک یک تیر از پای در بیاورند. اگر آدم‌کش‌ها با دقت از جایگاه تعیین شده خود جوان را هدف قرار بدهند جوان کشته شده و توطئه باموفقیت پایان خواهد یافت، چون قتل جوانی موقعی است که پایان نمایش فرارسیده و بلافاصله پرده خواهد افتاد – هیچ کس نخواهد فهمید چه کسی دست به آن جنایت آلوده است.

گانگسترها این قرارداد را می‌پذیرند و قول و قرارهای لازم گذارده می‌شود. آنها در شب اول نمایش در لژ مخصوص خود که رو بروی سن قرار دارد می‌نشینند و باله قتل در خیابان دهم آغاز می‌شود.

هنگامی که تاما رای خوب چهره‌جوان هنرمند به آهنگ یک پاس دو دو (Pas de deux) برقص می‌آیند تماشاگران باشیفتگی به آنان خیره می‌شوند. و چون سر انجام تامارا به دست شوهر خود به قتل می‌رسد شیفتگی آنان تبدیل به هیجانی غصب آلود می‌شود. بالرینا در هنگام احتضار دروغین خود در آغوش معشوق، زمزمه کنان او را از نقشه‌یی که علیه جانش ترتیب داده شده آگاه می‌سازد و به او می‌گوید لحظه‌یی قبل از آغاز نمایش به آن توطئه ناجوانمردانه پی‌برده است و بعد اضافه می‌کند اگر در آخر نمایش جوان به رقص خود در اطراف جسد معشوق ادامه بدهد، آدم‌کش‌ها هرگز نخواهند توانست او را هدف تیر خود قرار دهند.

منظور تامارا آن است که جوان باید پایان نمایش را تغییر بدهد

ودست بخود کشی نزند و چون به ترس و وحشت هم بازیش پی می‌برد با همان لحن آرام به او می‌گوید، پلیس را از قضیه آگاه کرده و اطمینان دارد آنها درست به موقع وارد سالن خواهند شد.

باله آغاز می‌شود و در آخر چون مدیر رستوران پنهانی از پای در می‌آبد، جوان در اطراف جسد او به رقص می‌پردازد و با چنان شور و هیجانی می‌رقصد که تماشاجی هرگز به تغییری که در صحنه آخر به وجود آمده است پی نمی‌برد.

لحظه به لحظه بر هیجان و التهاب رقص جوان افزوده می‌شود تا آن‌که از شدت خستگی نقش بزمین می‌شود. در همین لحظه حساس افراد پلیس وارد می‌شوند و آدمکش‌های وحشت‌زده و رقص سیاه دل را دستگیر می‌کنند و در میان هلله و تشویق تماشاگران آنها را از تئاتر بیرون می‌برند. آنگاه جوان آمریکائی که موفقیت شایانی بدست آورده است با دختری که از سالها قبل می‌شناخته ودل در بند عشقش داشته است عروسی می‌کند و خوشبختی موعود را باز می‌یابد.

Balanchine, George

جورج بالانشین طراح نامدار باله در سال ۱۹۰۴ در روسیه به دنیا آمد و سپس به امریکا رفت و ساکن آن دیار گشت.

بالانشین تحصیلات خودرا در مدرسه باله و کنسرواتوار پترزبورگ به پایان آورد و در سال ۱۹۲۶ به گروه باله دیاگیلف روس و در سال ۱۹۲۹ با تئاتر شاهی کپنهاگ و در سال ۱۹۳۲ با گروه باله روس دومونت کارلو و بین سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۷ با اپرای متروپولیتن نیویورک همکاری داشته است.

از آثار مشهور او می‌توان از :

آواز بلبل (The Nightingale) پاستورال (Pastorale) پیروزی نپتون (Neptune) آپولو (Apollo) بال (Bal) کوتیلون (Cotillon)

(Song of Norway) موزارفینا (Mozartfina) آواز نروژ (Cotillon) نام برد.

بالانشین برای فیلمها و نمایشنامه‌های زیادی نیز طراحی کرده است که «من با فرشته‌یی عروسی کردم»، «خانه‌گلها» از آن جمله‌اند.

بالانشین اکنون در نیویورک به سر می‌برد.

ننه غاز

Mother Goose Suite

باله کلاسیک در پنج صحنه . موژیک از هوریس راول
گوروگرافی (Maurice Ravel) از تادبولندر
· (Todd Bolender)

این باله برای اولین بار در اکتبر سال ۱۹۴۲ توسط
گروه باله کنسرت امریکائی در نیویورک به آماشا گذاشته شد.
باله ننه غاز بر اساس قصه های ننه اوآ (Ma Mer I'oye)
اثر راول تنظیم گشته است .

ننه غاز یکی از افسانه های شیرین پریان است که راول
سوئیت مشهور خود را به خاطر آن تصنیف کرده و گوروگرافی
آن را در قالب یک فانتزی جالب درآورده است .

دراین فانتزی خیال انتگریز داستان زندگی زن سالخورده بی
با همه خاطرات و ماجراهای جوانی بر باد رفته اش از نظر مان
می گذرد . رقصان باله با حرکاتی بازگشت به زندگی را در نظر مجسم
می سازند و زندگی طولانی و بر باد رفتگ پیرزن را بازگو می کنند .
او با گیسوان سپید ، چهره پرشیار و چشم انداز پذیرده و پر حسرت
خود در گوشه ای ایستاده و تماشاگر زندگی پر خاطره خود است .
قسمت های مختلف این سوئیت به اسمی پاوان (Pavanne)
باغ سحرآمیز (Enchanted Garden) و شاهزاده خانم
اسرار آمیز (E. Princess) و (Beauty and the Beast)
خوانده می شود .



طرحی از بالا نه غاز

هنگامی که پرده بالا می‌رود صحنه در روشنایی کم‌رنگی غوطه می‌خورد. دختر زیبا و ظرفی در میان ایستاده و نورافکن اشعة ملایم خود را برچهره او تابانده است. دخترک مانند کسی که ناگهان از رؤیای عاشقانه‌یی بیرون آمده باشد آرام آرام در اطراف صحنه به قدم زدن می‌پردازد نوری که اطراف او را فراگرفته، صحنه‌رآرؤیائی تر ساخته است. و نوای موزیک هم چون نغمه لالائی آرام و خواب آوراست. در این هنگام زن بیگانه‌یی که لباس بلندی پیکرش را پوشانده و نقابی برچهره دارد وارد صحنه می‌شود. او بادبزنی دردست دارد و چون مجسمه‌یی که به راه افتاده باشد آرام و ساکت به نظر می‌رسد. زن غریبه در ابتدا متوجه دخترک نمی‌شود. لکن لحظه‌یی بعد ناگهان سر بر می‌گرداند و با خون‌سردی تمام به دخترک خیره می‌شود.

لحظه‌یی بعد زن نقاب دار به سمت یکی از لژهای کوچک تثاتر که در کنار صحنه است می‌رود و باحتیاط در زیر یک لوستر کوچک کریستال می‌نشیند و به صحنه خیره می‌شود. آنگاه مه غلیظی آرام آرام صحنه را در خود می‌گیرد تا رویای زن نقاب دار را سنگین‌تر و اسرار آمیزتر جلوه دهد. دختر جوان که تماشاگر دومین خود وجودی خویشن است در وسط صحنه تنها به جای ایستاده است. لحظه‌یی بعد چهار دختر جوان دیگر که همگی لباس قرمز بر تن دارند به او ملحق می‌شوند و او را که در این لحظه حالت آرابسک به خود گرفته است در میان می‌گیرند. دختران در زیر بازویان گستردۀ او به حرکت می‌آیند و لحظه‌یی بعد در بر ابرش خم می‌شوند دختر کنیز سلامشان را پاسخ می‌گوید و آنگاه موزیک مخصوص باع سحر آمیز به اوج پرشکوه خود می‌رسد.

در اینجا چهار دختر دیگر وارد صحنه می‌شوند و سپس چهار پسر نیز به آنان ملحق می‌گردند. آنان صفات را تشکیل می‌دهند و آنگاه یک در میان با دختران جوان به رقص می‌پردازند.

دختر جوان که تا آن لحظه تنها مانده است، بعد از دیدن این صحنه بدنبال آنان به راه می‌افتد و برای جلب توجه پسران حرکات دختران رقص را تقلید می‌کند، لکن چون درمی‌باید که دختران و پسران جوان از وجود او در آن جانا آگاهند، افسرده و ملول می‌گردد و با حالت غم زده‌یی به طرف پیروز نکه همچنان تماشاگر صحنه است می‌رود و با گنگی از او سؤالاتی می‌کند. راستی او چه باید بکند! این سؤال از دهان دختر بیرون می‌جهد ولی پیروز به آن سؤال جوابی نمی‌دهد. دختر جوان که باسکوت سنگین پیروز روبرو شده است، بانا آرامی بیشتری دگر بار به طرف زوج رقصان می‌رود و از آنان می‌خواهد که او را بازشناسند. در اینجا موزیک به نوا درمی‌آید و همراه باریتم آن پسران، دختران را سر دست بلند می‌کنند و

می برنند . چون صحنه از وجود آنان خالی می شود ، دختر جوان با قلبی شکسته و چهره بی غمگین بر جای می ماند و بار دیگر همه جا در سیاهی و سکوت غرق می شود . آنگاه هوپ او مای تام (Hop of my Thumb) وارد صحنه می شود . این کاراکتر که از یکی از داستان های جن و پری اقتباس شده است سرنوشت جالبی دارد . او به قصد گردش به راه می افتد و برای آن که راه را گم نکند تکه نانی را که در دست دارد خرد می کند تا جاده را به کمک آن مشخص کند . ولی هنگام مراجعت چون گنجشک ها تکه های نان را خورده اند ، زاهرا گم می کند . مدتی با افسردگی در جاده بیراھه بی به پیش می رود . لکن پرنده بزرگی که سر در عقب او دارد ناگهان بالهای وسیع ش را بر فراز سر جوان می گستراند و اورا در دام خود اسیر می کند . اما جوان از این حادثه اضطرابی به دل راه نمی دهد و خونسرد بر جای می ماند .

دختر جوان که نظاره گر این صحنه است ، سخت به حیرت می افتد و چون پرنده سر انجام جوان را رها می کند ، جوان به سوی دختر رو می آورد و با او به رقص می پردازد . آنان لحظه بی بعد در برابر هم زانو می زند و به دستهای یک دیگر خیره می شوند تا سرنوشت خود را در خطوط دستهایشان باز خوانند . در این هنگام پرنده در زمینه صحنه به پرواز در می آید و پسرو دختر جوان که گوئی از شنیدن صدای بالهای پرنده از خواب شیرین بیدار شده اند ، از جای بر می خیزند و در برابر پیرزن که همچنان چون مجسمه بی سنگی تنها بی حرکت ناظر صحنه است ، می ایستند . در این هنگام ابرهای داخل صحنه هجوم می آورند و پسر جوان رادر میان می گیرند و او را به سوی عشق واقعی خود می برنند و دختر جوان نیز صحنه را ترک می گوید .

در این هنگام چهار دختر سرخ پوش که دستکش های آبی بلندی بر دست دارند ، همراه شاهزاده بی چینی که لباس زربفتی پوشیده است به صحنه پای می گذارد . دختر جوان از دیدن آن صحنه نا آشنا گرفتار حیرت شدیدی می شود .

شاهزاده به آرامی به او نزدیک می‌شود و دست اورا می‌گیرد. اکن دختر جوان که نمی‌تواند وجود شاهزاده را باور کند، از رقصیدن با او امتناع می‌کند. شاهزاده دست‌های دختر را که بر چشمانش گذاشته است می‌گیرد و او را با خشونت به سمت خویش می‌کشاند و آنگاه دختر شادمانه با او به رقص می‌پردازد.

شاهزاده اندام ظریف و لغزنده دختر را به روی دست بلند می‌کند و هر دو باشور تازه‌یی به رقص خود ادامه می‌دهند ولی هنگام رقص ناگهان شاهزاده دختر را بزمین می‌گذارد و لحظه‌یی بعد با ملازمانش از صحنه بیرون می‌رود و دختر که هنوز از حرارت مصاحبت او به درستی برخوردار نگشته است بار دیگر سردر زانوی غم فرو می‌برد.

آنگاه مردی جوان باسری ترس آور چون سریک شیر بدرون می‌آید و دختر جوان نا آگاهانه و بدون آنکه بداند چه می‌کند به روی شانه‌جوان می‌جهد. ولی جوان حیوان نما او را به زمین می‌گذارد و به چشمانش خیره می‌شود.

دختر می‌هرسد و قدمی واپس می‌گذارد. جوان به زمین می‌افتد و آنگاه موزیک با تم غم آلود خود ناله‌های درونی اورابازگو می‌کند. جوان حیوان نما بدینختی حاصل از زشتی خود را بیان می‌کند و دختر که هنوز گرفتار هراس و وحشت عمیقی است بار دیگر به پیروز تماشاجی ثابت صحنه نزدیک می‌شود و از اوسوال می‌کند که با آن موجود بینوا وزشت روچه باید بکند. ولی پیروز نه جای جواب انجشتری سحر آمیز خود را به دختر عرضه می‌کند. لحظه‌یی بعد دختر با حرکاتی تند در اطراف صحنه به گردش در می‌آید و سرانجام دستش را آرام بر شانه جوان می‌گذارد و باهم به رقص می‌پردازند مه بالامی آید و جوان حیوان نما رادر خود می‌گیرد. لحظه‌یی بعد وقتی مه از اطراف او به کنار می‌رود او را به صورت شاهزاده جوانی می‌بینیم که با

لباسهای فاخر خود آرام بر جای ایستاده است. در اینجا شاهزاده دختر زیبا را با نرمی و مهربانی در آغوش می‌کشد و پیرزن تماشاجی نیز ناگهان به حرکت درمی‌آید و از لژ خود بیرون می‌رود. چون لژ از وجود پیرزن خالی می‌شود، شاهزاده جوان زانو بر زمین می‌زندو دستش را در هوا درازمی‌کند. آنگاه دختر جوان به روی دست‌های او می‌افتد و او با حالت عاشقانه‌یی دختر را بلند می‌کند و از صحنه بیرون می‌برد.

انبوه مه نیز رفته رفت و می‌نشیند، لکن از چهره پیرزن که آرام آرام صحنه را ترک می‌گوید آشکار است که افسون آن رؤیا هنوز با او باقی مانده است.

در اینجا و به این ترتیب بالله ننه غاز پایان می‌پذیرد.



Ravel, Maurice

موریس راول در ۷ مارس ۱۸۷۵ در (Ciboure) فرانسه به دنیا آمد و در ۲۸ دسامبر ۱۹۳۷ در پاریس وفات یافت .

راول تحصیلات موسیقی خودرا از کنسرواتوار پاریس به پایان آورد و برای اولین بار در سال ۱۹۰۲ قطعات پاوان برای یک شاهزاده خانم فقید اسپانیائی (Jœux d'eau) (Pavane Pour une infante défunte) پیانا نوشته بود، عرضه داشت و مورد تحسین موسیقیدانان قرار گرفت. در سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ سخت مورد انتقاد قرار گرفت و اورا مقدام آثار کلود بوسی دانستند. لکن بهزودی نبوغ راول بر همه آشکار گشت و به عنوان استاد موسیقی قرن حاضر فرانسه شناخته شد . آثار عمده دیگر موریس راول عبارتند از ،

سویت آرامگاه کوپرن (Tombeau de Couperin) گاسپار شب

(Gaspard de la Nuit) (سقطه برای پیانا) باله نهنه غاز

کنسرت توی پیانا درسل ماژور

کنسرت توی پیانا (برای دست چپ)

باله دافنیس و کلوئه (Daphnis et Chloé) راول در سال ۱۹۲۵ پانتومیمی به نام (L'enfant de Ces Sortiléges) نوشته که ترکیبی از باله و آواز به شمار می آید .

ژیزل

(Giselle)

یک باله فانتزی در دو پرده : موزیک از آدولف آدام
کوروگرافی از ژول پرو (A. Adam) و ژان کورالی
(Vernoy de Saint – Georges) نوشته (J. Coralli)
و توفیل گوتیه .

باله ژیزل برای اولین بار در ۲۸ زان ۱۸۴۱ در پاریس
به تماشگذار شد. در حقیقت ژیزل را بایستی بزرگترین باله
قرن نوزدهم به شمار آورد. این باله حتی بر باله سیلفید
(Sylphide) که معیاری برای باله های رومانتیک شناخته
شده است، برتری دارد.

این باله را هملت رقص لقب داده اند. نه تنها به خاطر
صفت مشخصه بی که دارد، بلکه به آن علت که بالرینا در این باله
هم رقصه است و هم هنر پیشه ...



طرحی از بالا زیرل

پرده اول :

این صحنه ، دهکده راین (Rhine) را نشان می‌دهد . در گوشه‌یی از صحنه کلبه‌یی قرار گرفته است که به ژیزل تعلق دارد . در طرف دیگر صحنه آلونکی به چشم می‌خورد .
روستائیان در رفت و آمدند تا آغاز فصل انگورچینی را جشن بگیرند .

آن‌گاه هیلاریون (Hilarion) شکاربان خشن که از دیرباز دل در گروی عشق ژیزل دارد وارد صحنه می‌شود و به طرف کلبه دخترپیش‌می‌رود . ولی در این هنگام از شنیدن صدای پایی چند متوجه می‌شود و خود را به چابکی در گوشاهی مخفی می‌دارد .

سپس کنت آلبرت (Albrecht) (بانو کر خود «ویلفرد» (Wilfred)

پیش می آیند.

آلبرخت کت اشرافی خود را از تن بیرون می آورد. شمشیرش را بازمی کند و به دست ویلفرد می دهد. و در لباس ساده خود به شکل یک روستایی به نام لویز (Loys) درمی آید.

پس از آن که ویلفرد، کت و شمشیر اربابش را در آلونک کنار صحنه مخفی می کند، کنت آلبرخت با هیجان تمام به کلبه ژیزل روی می آورد و با پاتومیم شدت علاوه خود را به دلدار ابراز می دارد. و آنگاه جلوی درمی ایستد و ضربه بی به آن وارد می آورد. ولی به محض آن که ژیزل بیرون می آید، خودش را به چاپکی در گوشه بی پنهان می دارد.

ژیزل لحظاتی چند اطراف را می نگرد و چون کسی یا چیزی را نمی بیند به شدت متغير و غمگین می شود. لکن در همین لحظه آلبرخت از مخفی گاه بیرون می آید و با عشقی فراوان به ژیزل خیره می شود.

رقص کوتاه دختر، هنگامی که در آستانه در ظاهر می شود خوشحالی او را برای بیننده بازگو می کند، لکن وقتی کنت آلبرخت را در برابر خود می بیند شرمگین و افسرده بر جای می ماند. و هنگامی که کنت آلبرخت عشق خود را نسبت به او ابراز می دارد، ژیزل تقریباً به وحشت می افتد. گلی را بر می دارد تا از طریق پر پر کردن آن و فال گرفتن عشق کنت را نسبت به خود بیازماید. و چون از گل جواب منفی می شنود به گریه می افتد.

آلبرخت گل پر پر شده را از دختر می گیرد، و یک یک گلبرگ های باقی مانده آن را نیزمی کند. و آنگاه هردو با خوشحالی به رقص می پردازند. در این موقع هیلاریون حسود پیش می آید و آنان را از رقص باز می دارد. نزاعی در گیر می شود. هیلاریون از ژیزل تمنای عشق می کند.



در باش نریل (برده اول) (Nureyev) و (Fonteyn)

لکن ژیزل به اوجواب رد می‌دهد و هیلاریون خشمگین و بدگمان از صحنه خارج می‌شود.

در این هنگام روستائیان به صحنه می‌آیند. ژیزل و آلبرخت نیز به آنان که به رقص دسته جمعی و فولکلوریک پرداخته‌اند، ملحق می‌شوند. آنگاه برت (Berthe) مادر ژیزل به صحنه‌پایی می‌گذارد و به دختر که از مدتها قبل مبتلا به بیماری قلبی است‌هشدار می‌دهد و از او می‌خواهد که از رقصیدن بازایستد. و به او خاطرنشان می‌سازد که اگر قبل از عروسی بمیرد به ناچار به «ویلی‌ها» (Will) یا ارواح ناآرام پیر دختران شوهر نکرده، ملحق خواهد شد. ژیزل با اعتراض فرمان مادر را اطاعت می‌کند و به خانه باز می‌گردد. آلبرخت و روستائیان نیز منفرق می‌شوند.

در این زمان هیلاریون باز می‌گردد تا ژیزل را راضی سازد که کنت آلبرخت را فراموش کند. لکن در همین موقع صدای یک بوق شکار او را به‌وحشت می‌اندازد. و به ناچار در آلونک کوچک پنهان می‌شود. در همین زمان ویلفرد نیز همراه با شاهزاده سرزمین کورتلند (Courtland) و دخترش باتیلد (Bathilde) که برای شکار به آنجا آمده‌اند، به صحنه می‌آیند تا جائی پیدا کنند و لحظه‌یی بیاسایند.

ژیزل و مادرش به آنان خوش آمد می‌گویند و وسائل پذیرائیشان را فراهم می‌آورند.

ژیزل که فریفته لباسهای مجلل باتیلدا گشته است، گونه‌اش را به لبه دامن او می‌ساید. باتیلدا که از تحسین ژیزل به هیجان آمده است، از او می‌پرسد که چه کاری از دستش برمی‌آید و ژیزل با حرکات دست و صورت نشان می‌دهد که قادر به دوخت و دوز و بافتی است لکن در رقصیدن بیشتر از هر کار دیگری مهارت دارد.

آنگاه با تیلد با اجازه شاهزاده گردن بندی به ژیزل می‌دهد و مهمانان

بدرون کلبه می‌روند تالختی بیاسایند.

در این موقع هیلاریون در حالی که کت نجیب زادگان را در بر دارد و شمشیری به دست گرفته است، از کلبه کوچک آلبرخت بیرون می‌آید و از شدت هیجان با دست علامتی می‌دهد. زیرا اکنون می‌داند آلبرخت که بالباس روستائیان در صحنه ظاهر شده در حقیقت یک نجیبزاده است و تصمیم دارد این راز را بر ژیزل آشکار سازد و انتقام خود را از آلبرخت بگیرد. به محض آن که روستائیان به صحنه باز می‌گردند هیلاریون خود را پنهان می‌کند. روستائیان جوان شادمانه به رقص می‌پردازند و در چند واریاسیون شادمانه یک پاس دوسکس (Pas de Six) توسط گروه دختران انجام می‌گیرد و سرانجام همگی دسته جمعی از برتقاضا می‌کنند اجازه بددهد تا ژیزل در رقص به آنان ملحق شود. و سر انجام مادر پس از اصرار فراوان موافقت خود را اعلام می‌دارد و ژیزل به تنها یک رقص بسیار مشکل انجام می‌دهد. وقتی رقص ژیزل به اوج خود می‌رسد، آلبرخت نیز با دوستان خود به آنان ملحق می‌شود و همگی دسته جمعی به رقص می‌پردازند.

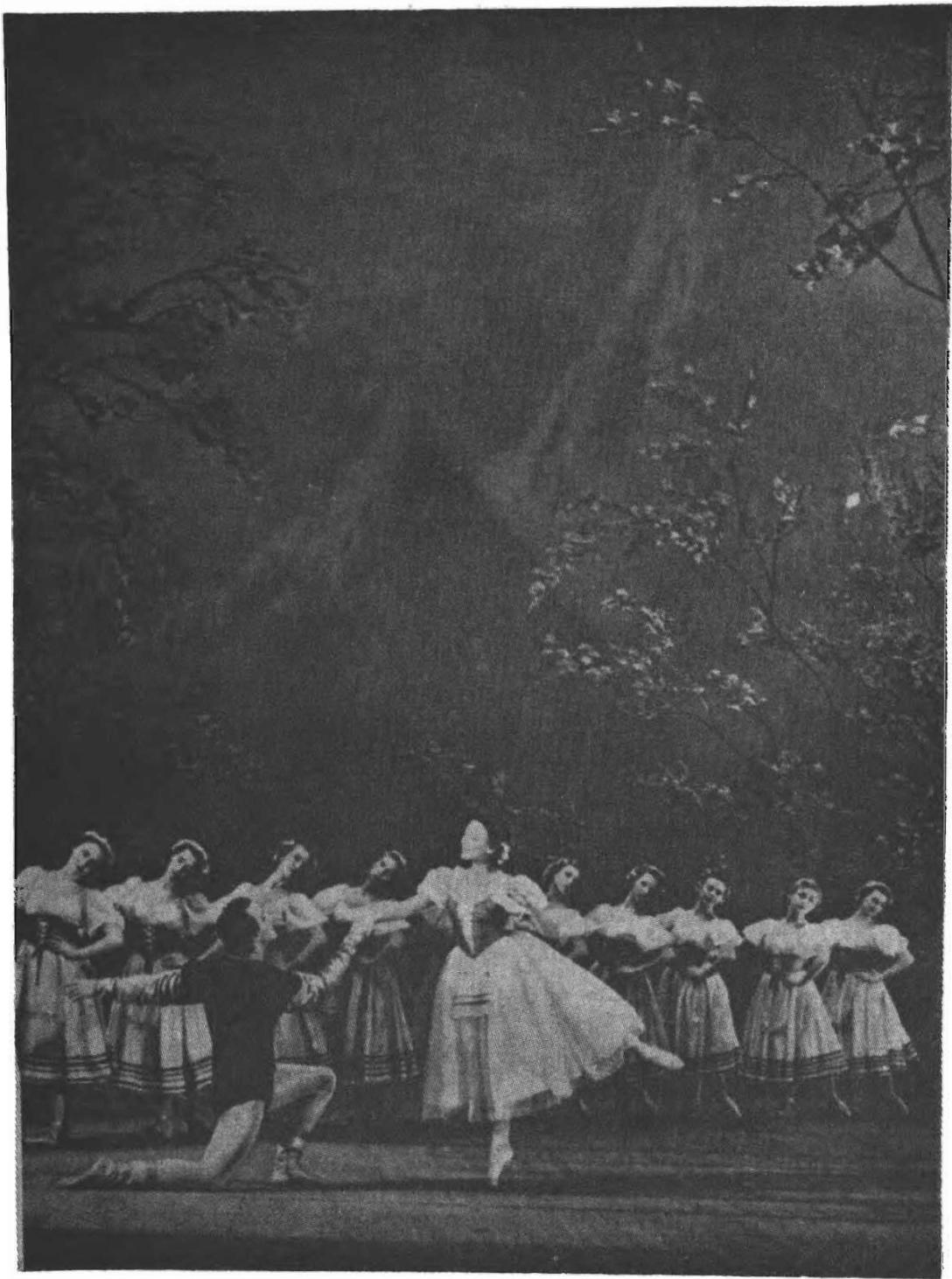
در این زمان هیلاریون پیش می‌رود تا عاشق و معشوق را از آغوش هم بیرون بیاورد او می‌خواهد از کشفی که کرده است با ژیزل سخن گوید. لکن نزاعی در گیر می‌شود و دو رقیب باهم به نبرد می‌پردازند. و آنگاه شاهزاده که بر هیلاریون غالب آمده است دستور می‌دهد تا او را به قتل برسانند. لکن با مداخله ویلفرد هیلاریون شمشیرش را به زمین می‌افکند. هیلاریون که تصمیم گرفته است رازی را که کشف کرده آشکار سازد، بوق شکار را از دست یکی از شکار چیان می‌گیرد و به تندي در آن

می دمد . شاهزاده و برت از کلبه بیرون می آیند و باتیلد از آلبخت می پرسد که در لباس روستائیان به چه کار مشغول است . آلبخت زانو بر زمین می زند و بر دست نامزد خود بوسه می زند . ژیزل که سخت از این ماجرا مضطرب گشته و هنوز کاملاً به حرفاهای هیلاریون ایمان پیدا نکرده است . به تنی به طرف باتیلد روی می آورد و انگشتی نامزدی خود را که در انگشت دارد به اوضاع می دهد . باتیلد نیز مقابلاً انگشتی خود را به ژیزل نشان می دهد و آنگاه ژیزل به حقیقتی تلخ پی می برد . و گردن بنده را که باتیلد به او بخشیده است با خشم زیاد از گردن پاره می کند و آن را بر زمین می افکند و بعد در حالی که گلهای زندگیش را پر پر شده می بیند ، با هیجانی فراوان به رقص می پردازد و چون پاهایش شمشیری را که بر زمین افتاده است لمس می کند ، به تنی آن را بر می دارد و دایره وار در هوا به گردش در می آورد . قبل از آن که آلبخت بتواند جلوی او را بگیرد ، شمشیر را در شکم خود فرو می برد و بعد تلو تلو خوران و در حال مرگ با آلبخت به رقص می پردازد و در حالی که فاجعه مرگ خود را که در شرف وقوع است فراموش کرده بار قصی هیجان انگیز لحظات پرشکوه عشق خود را زنده می کند و سرانجام در زمانی که سرمای مرگ رفته رفته وجودش را فرا گرفته است در آغوش مادرش می افتد .

شاهزاده و باتیلد صحنه را ترک گفته اند . لکن آلبخت و سایرین

بر جای مانده و به آن صحنه غم انگیز خیره شده اند .

لحظه بی بعد آلبخت بایک خیز خود را به ژیزل می رساند تا از عشق جاودانی خود نسبت به او سخن بگوید . ژیزل نیز با آخرین نیروی خود نشان می دهد که گناهش را بخشیده است و آنگاه دیدگانش برای همیشه به روی زندگی بسته می شود . آلبخت با خشم تمام هیلاریون را به جلو



صحنه‌یی از باله ژیزل

می‌کشد تا نتیجه ستمگری وزشت خوبی خود را از نزدیک ببیند و بعد در پای جسد ژیزل زانو می‌زنند و در همین لحظه پرده فرو می‌افتد.

پرده دوم

ماجرای پرده دوم در جنگل اتفاق می‌افتد... شب است و آواز موسیقی تیرگی جنگل را باشدت بیشتری نمایان می‌سازد. شکارچیان که آماده رفتن به خانه‌های خود هستند، چون از افسانه ویلی‌ها آگاهند، از شنیدن صدای پای آنان در جای خود توقف می‌کنند. آنگاه شبح نقابداری از کنارشان می‌گریزد. او میرتا (Mirtha) ملکه‌مقتدر ویلی‌های است. لحظه‌یی بعد او بار دیگر بی‌نقاب ظاهر می‌گردد و رقص تنها و بر جسته خود را که رقص شاهانه و آمرانه‌یی است آغاز می‌کند. او دوشاخه از زمین بر می‌کند و با آنها محوطه مقدسی را معین می‌سازد و بعد رعایای خود را فرا می‌خواند و به آنان دستور می‌دهد نقاب‌هایشان را از صورت بردارند و خودشان را برای تشریفات آماده سازند. آنگاه اشباح دختران به حرکت در می‌آیند و میرتا چوب دستی خود را به سوی گور ژیزل می‌گیرد و لحظه‌یی بعد دخترک از آن بیرون می‌خیزد. بعد نقابش را کنار می‌زند و در حال جذبه جلوی ملکه میرتا سر فرود می‌آورد. میرتا چوب بدستی اش را به سر او من کشد. ژیزل به حنبش در می‌آید و سرانجام با هیجان تمام به رقص می‌پردازد. وقتی رقص او به اوج خود می‌رسد به اعماق جنگل فرومی‌رود. ملکه و رعایایش نیز جنگل را ترک می‌گویند و صحنه خالی می‌ماند.

لحظه‌یی بعد آلبرخت که سخت سوگوار است همراه ویلفرد با وفا به صحنه پای می‌گذارد و به جستجوی گور ژیزل می‌پردازد. ویلفرد از ارباب خود می‌خواهد که آن مکان رقت آور را ترک گوید. لکن آلبرخت

حرف اورا نمی‌پذیردو به سمت گور ژیزل پیش می‌رود. گلها یی را که با خود آورده است به روی آن می‌نهد. در همین موقع که به ژیزل می‌اندیشد و در غم مرگ او می‌گرید، ناگهان دخترک ظاهر می‌شود. لکن آلبرخت با وجود آنکه ژیزل را در نزدیکی خود حس می‌کند، اورا نمی‌بیند. ژیزل تن اورالمس می‌کند و در برابرش به خرامیدن می‌پردازد. آلبرخت در عالم رؤیا برای لحظه کوتاهی با ژیزل هم آغوش می‌شود. لکن بهزودی از آن حال بیرون می‌آید و افسرده و مغموم زانو بر زمین می‌زند و ژیزل را به نام می‌خواند. ژیزل بار دیگر باز می‌گردد. و این بار نزد دلدار خود باقی می‌ماند و هردو به آرامی بایکدیگر به رقص می‌پردازند.

آنگاه ژیزل دو شاخه سوسن از زمین بر می‌کند. ابتدا شاخه اول و بعد آن دیگری را از روی سر خود به هوا پرتاپ می‌کند. آلبرخت به تندي خیز بر می‌دارد تا گلها را قبل از آنکه بر زمین افتد بگیرد. در این موقع میرتا چوب دستی سحر آمیز خود را بلند می‌کند و به آلبرخت فرمان می‌دهد که به سوی او باز گردد. لکن چوب دستی او بر اثر قدرت صلیب به دونیم می‌شود. میرتا با خشم به ژیزل فرمان می‌دهد تا آلبرخت فانی را به یک رقص پایان ناپذیر که سرانجامی جزمرگ و نابودی ندارد دعوت کند.

آنگاه عاشق و معشوق به رقص می‌پردازند. در ابتدا حرکاتشان آرام است و باحالتی شادمانه انجام می‌گرد. لکن بعد ژیزل به تنها یی رقص دشواری را آغاز می‌کند. و لحظه‌یی بعد آلبرخت نیز در این رقص به او ملحق می‌شود و رفته رفته رقص به منتهای هیجان خود می‌رسد و سرانجام آلبرخت ناتوان در آغوش ژیزل می‌افتد. به همان گونه که ژیزل در هنگام مرگ به آغوش او در غلتیده بود.

در این موقع سپیده صبح ظاهر گشته و سحر و افسون ساعات گذشته

از میان رفته است . ملکه میرتا و همراهانش نیز ناپدید گشته‌اند .
 آنگاه ژیزل بار دیگر به گور فرا خوانده می‌شود . زمین بازمی‌شود
 و او از نظرها ناپدید می‌گردد .
 آلبخت که دستهایش را از هم گشوده تازبزل را در آغوش بگیرد ،
 نقش بر زمین می‌شود و پرده آرام آرام فرود می‌آید و باله ژیزل پایان
 می‌گیرد .

آدولف آدام (Adolphe Adam)

آدولف آدام آهنگساز فرانسوی در ۲۴ ژوئیه ۱۸۰۳ در پاریس چشم به جهان گشود و در سوم ماه مه ۱۸۵۶ در همان شهر بدورد زندگی گفت.
آدام در به وجود آوردن فورم اپرا کمیک تأثیر فراوان داشته است و پدرش **ژان لویس آدام (Jean Louis Adam)** پیانیست و آهنگساز نامداری بود که در پرورش آدولف زحمت فراوانی متحمل گشت.

آدولف وارد کنسرواتوار پاریس شد و تحت تأثیر فرانسوا بو (Francois Boieldieu) قرار گرفت و سپس به اوج شهرت رسید.

اولین اثر دراماتیک آدولف یک اپرا کمیک تک پرده‌یی بود به نام **بی بی روکاترین (Pierre et catherine)** که به سال ۱۸۳۹ با موفقیت تمام به اجرا درآمد. یک سال بعد اپرای سه پرده‌یی او به نام **Daniłowa** (Le Postillon de Longjumeau) تصنیف شد که از بهترین آثار آدام به شمار می‌آید.

آدولف پس از موقتی در خشان این اپرا در سال ۱۸۳۶ به عضویت لژیون دونور درآمد و در سال ۱۸۴۶ عضور سی انتیتو فرانسه شد.

در ۱۸۴۷ گروه اپرای خود را تشکیل داد و سپس تئاتر ملی را بنیاد نهاد و کارش را با آهنگسازان جوان و گمنام آغاز کرد.

این کوشش سخت آهنگساز را به قرض دچار ساخت لکن هرگز از ساختن اپراهای ارزنده باز نایستاد و چندی بعد در شمار بزرگترین آهنگسازان فرانسه درآمد. آدولف آدام چند باله نیز تصنیف کرده که ژیزل (Giselle) از همه معروف‌تر است.

آدام در سال ۱۸۴۹ به استادی کنسرواتوار فرانسه نایل آمد و بهترین آثارش عبارتند از :

- (۱۸۳۴) Le châlet
- (۱۸۳۶) Le postillon de longjumeau
- (۱۸۳۸) Le fidèle berger
- (۱۸۳۸) Le brasseur de preston
- (۱۸۴۰) La rose de Périnne
- (۱۸۴۲) Le roi d'Yvetot
- (۱۸۴۹) Le Toréador
- (۱۸۵۰) Giralda

Jean Coralli

«زانکورالی» در ۱۵ ژانویه ۱۷۷۹ در پاریس بدنیا آمد و به سال ۱۸۰۲ تحصیلات خود را در رشته باله واپرای اتمام رسانید و پس از آن اولین مقاله اش را در زمینه کوروگرافی منتشرداد.
کورالی بین سالهای ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۲ به میلان، لیسبون رفت و در آنجا چند باله معروف را به تماشاگذشت که از میان آنها می‌توان

Hymen Defié

La Folie de la Dense

جنون رقص

Lisbett

لیزبت

L'Amour et I.Hymen au Village

Armide

آرمید

و چند باله دیگر را نام برد.

کورالی در سال ۱۸۲۴ به میلان بازگشت و در آنجا بالمهای اتحاد فلور و زفیر

(L'Union de Flor et zephire) (۱۸۲۴)

. (La statue de véuns) (۱۸۲۵) مجسمه و نوسرا به روی صحنه آورد.

در سال ۱۸۲۵ بعنوان استاد باله (Maitre de ballet) در تئاتر پورت سن مارتن (Téâtre de la porte saint martin) پاریس به کار مشغول

(La Neige)	بود که بالهایی نظیر برف
(Leocadie)	لئوکادی
(Le Mariage de Raison)	ازدواج حسابگرانه
(Les Artistes)	وهنرمندان
	رابه تماشاگران عرضه داشت.

در سال ۱۸۳۱ به تئاتر آکادمی سلطنتی موزیک

رهبری دکتر ورون Dr véron (ملحق شدو سپس تحت Théâtre l'Académie Royal de Musique) (۱۸۳۱) (Lo'rgie) (تونان) (La Tempête) (۱۸۳۴)

شیطان لنگ (Le Diable Boiteux) (۱۸۳۶)

(۱۸۳۹) (La Tarentule)

(۱۸۴۱) (Giselle) ذیزل

(۱۸۴۳) (La Péri) پری

(۱۸۴۴) (Eucharis) اوشاریس

و او زایی (Ozai) (۱۸۴۷) را تضییف کرد.

سن لئون (Saint léon) درباره سبک کار او نوشته است. «کورالی سبکی

فرانسوی، خالص، گیرا و شاعرانه دارد»

کورالی شاگردان زیادی تعلیم داده که از میان آنان می‌توان پسر خود او

(Eugène) را نام برده که در نمایش‌های «میم» شهرتی کسب کرد.

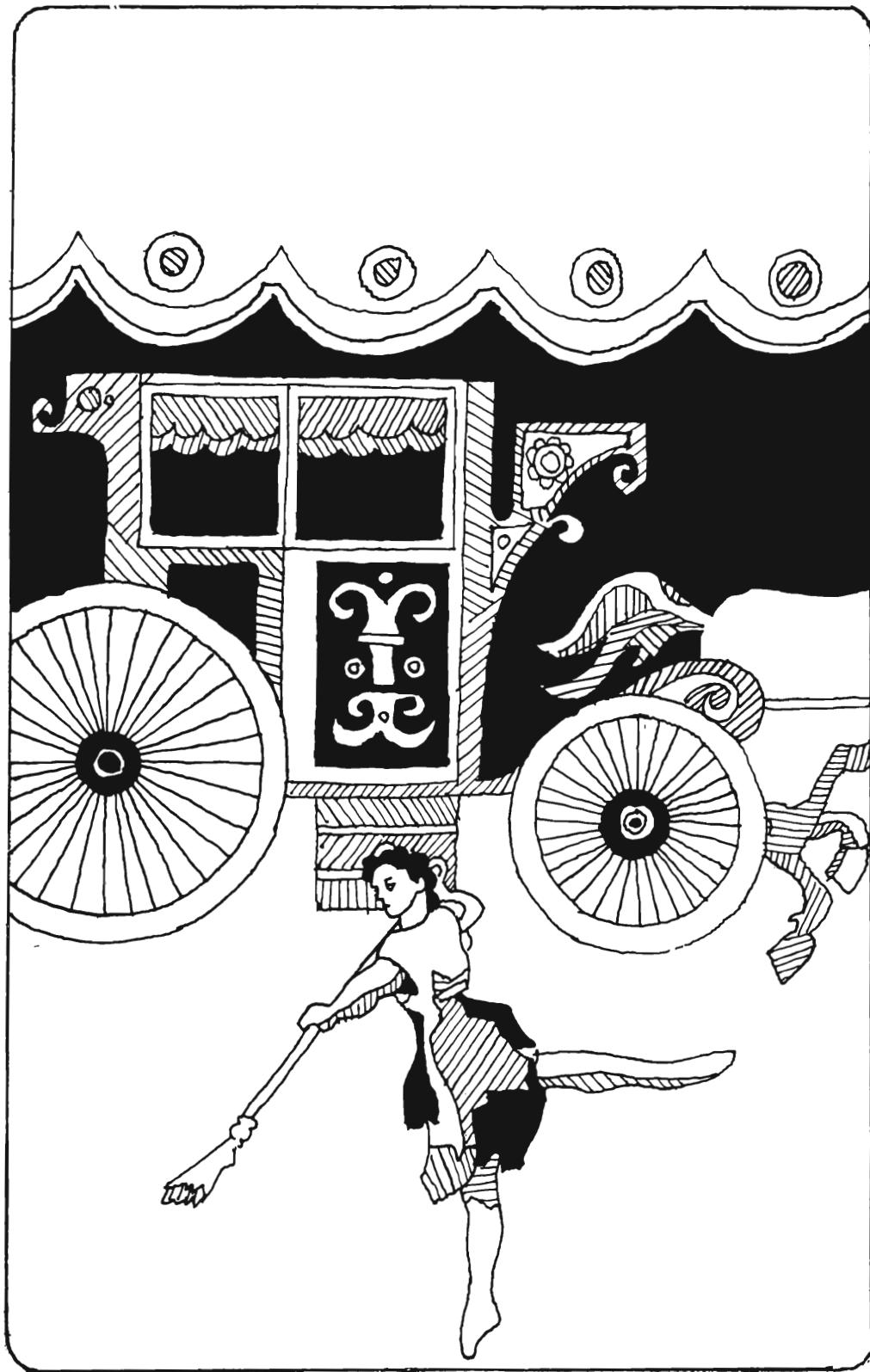
زان کورالی در اول ماه مه ۱۸۵۴ به سن هفتاد و پنج سالگی در پاریس

بدرو دحیات گفت.

سیندرلا

(Cinderella)

یک باله کلاسیک در سه پرده، هوزیک از سرژ پروکوفیف
کوروگرافی از فردریک اشتن (Serge Prokofiev)
(Frederick Ashton)
برای او لین بار در ۲۳ دسامبر سال ۱۹۴۸ توسط گروه
باله سدلرزولز (S.Welles) در اپراخانه سلطنتی در کاونت گاردن
(Covent Garden) لندن به معرض تماشاگذاری شد .
داستان سیندرلا را تقریباً همه مردم جهان می‌شناسند
و اکثر طراحان باله در کشورهای فرانسه روسیه و انگلستان
کوروگرافی آنرا به نحو جالبی تنظیم کرده‌اند . این باله
از جهت داستانی اهمیت خاصی دارد . سیندرلا او لین باله
کلاسیک انگلیسی است که در سه پرده تنظیم شده و به خاطر سبک
و روشنی که ویژه قرن نوزدهم است از دیگر باله‌های کلاسیک
متمازن گشته است .



طرحی از بالا سیندرلا

پرده اول

وقتی پرده بالا می‌رود ، اتاق غم‌انگیزی را در خانه سیندرا به نظر می‌آوریم . سیندرا در کنار یک بخاری سنگی دیواری که در سمت راست قرار گرفته نشسته و به آتش خیره شده است . در سمت چپ اتاق نیز پدر او در پشت یک میز ساده نشسته و مشغول خواندن است : دوناخواهری های سیندرا هم در کنار پدر نشسته و به بافتن شال گردندی سرگرمند . آن دو از سیندرا بزرگترند و در سیماهی زششان چنان حالتی وجود دارد که به خوبی پیدا است با سیندرا میانه خوبی ندارند و از او منتفرونند . سیندرا در کنار بخاری نشسته است ، زیرا اجازه ندارد جای دیگری را برای خود انتخاب کند . او لباس ژنده‌فهوهی رنگی پوشیده و حالتنی رقت‌انگیز دارد : روشنایی آتش به چهره‌اش تابیده و علی‌رغم اندوهی که در آن موج می‌زند

زیبایی تابناکش را با قدرت بیشتری نشان می‌دهد. در اینجا موزیک آرام است لکن سازهای زهی نوای غریب و کنجه‌گاوانه‌یی دارند.

ناخواهری‌ها که آن شب به یک مجلس میهمانی دعوت شده‌اند با شتاب تمام مشغول دوخت و دوزند. آنها اکنون شال‌گردن را دوخته‌اند و برسر آنکه کدامیک آن را مورد استفاده قرار دهد، به نزاع پرداخته‌اند. سیندرلا که به مشاجرۀ همیشگی ناخواهرای‌های خود عادت دارد با خونسردی به آنها نگاه می‌کند. اتمسفر این خانه اتمسفری عجیب است زیرا افراد این خانواده یا پیوسته باهم نزاع می‌کنند و یا در سکوت بسر می‌برند. پدر که ناظر نزاع خواهرهاست می‌کوشد تا آنها را آرام کند. لکن چون آنها به سخنان او توجهی نمی‌کنند او نیز دست از کوشش بر می‌دارد و ساكت می‌شود. نزاع خواهرها ادامه‌پیدا می‌کند و در نتیجه شال‌گردن پاره می‌شود. ناخواهری‌ها که سربدبیال هم‌گذاشته‌اند دوان از اتاق بیرون می‌روند و پدر نیز مأیوسانه بدنبال آنان روانه می‌شود.

اکنون که سیندرلا تنها بر جای مانده است جارویی بر می‌دارد و با اشتیاق و وقار تمام در اتاق راه می‌رود. او به روزهای خوش زندگانی خود فکر می‌کند. به زمانی که مادرش زنده بود و می‌توانست به محبت‌های او پاسخ بدهد. همان طور که در اتاق راه می‌رود تکه‌یی از شال‌گردن پاره شده ناخواهری‌های خود را بر می‌دارد و آنرا روی شانه‌هاش می‌اندازد. اکنون او زن کاملی به نظر می‌آید. همان چیزی که مادرش همیشه انتظار آنرا داشت لحظه‌یی بعد شمعدانی را از روی میز بر می‌دارد و از میان اتاق تاریک می‌گذرد. و آن را با آتش بخاری روشن می‌کند. سیندرلا به خوبی می‌تواند در روشنایی تصویر مادرش را که بالای سربخاری آویزان شده است نگاه کند در همین هنگام پدرش بازمی‌گردد و چون دخترش را

در آن حال می‌بیند و سایهٔ یأس و نامیدی را در چهره‌اش مشاهده می‌کند می‌کوشد تا او را دلداری داده و با جادوی کلمات آرامش کند . لکن در همین زمان نادختری‌های رشت رو به اتاق پای می‌گذارند و پدر را به خاطر آن که سیندرلا را از انجام کارهای خانه باز داشته است به بادسرز نش می‌گیرند و با خشونت به دخترک اخطار می‌کنند که به آشپزخانه برود و ظرفهای کثیف را بشوید . در اینجا موزیک به نو اختن یک ملوڈی تازه و اسرار آمیز مشغول می‌شود و ناخواهری‌ها سر اپاگوش می‌شوند و سیندرلا هم با اشتیاق به گوش می‌ایستد لحظه‌یی بعد زنی گوژپشت و ژنده‌پوش که چهره‌یی عجیب دارد به اتاق پای می‌گذارد و سیندرلا با مهربانی به او خوش آمد می‌گوید . زن گوژپشت از آنان تقاضای کمک می‌کند . لکن ناخواهری‌ها که از دیدن او به وحشت افتاده‌اند به گوشه‌یی از اتاق پناه می‌برند . سیندرلا باز هم نسبت به زن ژنده‌پوش دلسوزی می‌کند . ولی پیرزن خوب می‌داند که سیندرلا جز همان لبخند محبت آمیز چیز دیگری ندارد که به او بدهد . و وقتی که پیرزن دست کمک به سوی آنان دراز می‌کند ، سیندرلا فقط یک تکه نان به او می‌دهد . ناخواهری بزرگتر که از سخاوت سیندرلا به خشم آمده است زن گوژپشت را تهدید می‌کند . لکن مانند کسی که به غصب الهی گرفتار آمده باشد ناگهان بدرد عجیبی دچار می‌شود و وحشت زده به سوی خواهر خود می‌رود . و در این موقع پیرزن گوژپشت که با نگاه مهربانی به سیندرلا خیره شده است آرام آرام از نظر آنان ناپدید می‌شود و پدر به نادختریها اعلام می‌کند که باید هر چه زودتر لباس پوشیده و عازم مهمانی شوند . یک کفاس ، یک جواهر فروش و یک آرایشگر و یک معلم رقص وارد می‌شوند تا دخترها را برای رفتن به آن مهمانی بزرگ آماده سازند .

به زودی دخترها با صور تهای آرایش شده و لباسهای فاخر برای

رفتن به مجلس میهمانی آماده می‌شوند . و آنگاه معلم رقص طرز گام برداشتن را به آنان یاد می‌دهد . دختران نیز آداب خم و راست شدن درباری را فرا می‌گیرند . وهنگامی که ویلن‌های ارکستر یک گاوت (Gavotte) را که نوعی رقص تند است می‌نوازند شروع با رقص می‌کنند .

خواهر بزرگتر می‌کوشد تا بیشتر رضایت معلم رقص را به دست بیاورد در حالی که خواهر کوچکتر کنندی بیشتری در رقص از خود نشان می‌دهد . ولی سر انجام معلم رقص در می‌یابد که هیچ‌کدام از آنها استعداد رقصیدن را ندارند . لکن چنین وانمود می‌کند که اکنون هر دوی آنها برای رفتن به مهمانی و شرکت در مجلس رقص آمادگی کامل دارند . در این موقع صدای کالسکه‌یی که قرار است آنها را به قصر ببرد ، از بیرون شنیده می‌شود . بار دیگر سیندرلا باید تنها بماند . او باز به آتشی که در بخاری شعله می‌کشد نگاه می‌کند و ناخواهری‌های سنگدل بدون آن که زحمت خداحافظی را به خود بدهند ، از خانه بیرون می‌روند . سیندرلا که در تفکری عمیق فرو رفته است دیر زمانی به مهمانی و مجلس رقص می‌اندیشد و آنگاه جاروی خود را چون رفیعی در آغوش می‌گیرد و با آهنگ یک والس به رقص در می‌آید و در حالی که خود را در مجلس مهمانی می‌پنداشد ، شادمانه به آهنگ موذیک در اتاق گام بر می‌دارد . ولی بهزودی از عالم رویا به عالم حقیقت باز می‌گردد . و چون متوجه می‌شود که دارد کار احمقانه می‌کند ، جارو را به کنار می‌گذارد و با حالت غم‌انگیزی در کنار بخاری می‌نشیند .

در این موقع هارپ به آرامی به صدا در می‌آید و دوباره صدای فریاد لرزاننده و نافذ پیر زن‌گدا بر می‌خیزد و نظر سیندرلا را به خود جلب می‌کند . سیندرلا به بالا نگاه می‌کند و لبخندی بر لب می‌آورد .

رای سا استروشکوا (در نقش سیندرلا)



سیندرلا

موزیک که در این جا حالتی رؤیایی دارد رفته حجم می‌گیرد و سازهای زهی به صدا در می‌آیند و ملودی امید بخشی را به گوش می‌رسانند. رفته رفته دیوارهای اتاق سیندرلا ناپدید می‌شوند و پیرزن‌گدا در حالی که به سیندرلا خیره شده است، در اتاق ظاهر می‌گردد. لحظه‌یی بعد اتفاق عجیبی روی می‌دهد و پیرزن ناگهان تبدیل به فرشته‌یی خوبرو می‌شود. سیندرلا نخست سخت حیرت‌زده بر جای می‌ماند. لکن هنگامی که فرشته به او می‌گوید باید خودش را برای رفتن به مجلس مهمانی آماده سازد از شدت شادی به گریه در می‌آید. لحظه‌یی بعد به فرمان آن فرشته، چهار فرشته دیگر هم بر دختر ظاهر می‌گردند تا سیندرلا را لباس بپوشانند و آرایشش کنند.

دراابتدا فرشته بهار پیش می‌آید و سپس فرشتگان تا استان و پائیز و زمستان هر کدام به نوبه خود مدت کوتاهی در صحنه می‌رقصند و سپس یکی پس از دیگری ناپدید می‌شوند. و آنگاه اتاق سیندرلا در فاصله دوری قرار می‌گیرد، و صحنه برای هر کدام از فرشتگان تغییر می‌یابد. سیندرلا روی زمین و در پای فرشته بزرگ نشسته و کاملا تحت تأثیر قدرت جادویی او قرار گرفته است. لحظه‌یی بعد سیندرلا از جای بر می‌خیزد. فرشته به او می‌گوید به آشپزخانه برود و از آن جا برای او یک کدوی تبلی بیاورد و چون سیندرلا با کدوی تبلی باز می‌گردد، فرشته در مقابل چشم ان حیرت‌زده دختر کدو تبلی را به کالسکه‌یی مجلل تبدیل می‌کند. اکنون فرشتگان سیندرلا را در میان گرفته‌اند تا او را برای رفتن به مجلس مهمانی بیارایند. لحظه‌یی بعد دختر که چون شاهزاده خانم‌ها آرایش یافته و تاجی بر سر دارد، آماده رفتن به مجلس مهمانی می‌شود. فرشته بزرگ به او می‌گوید. در رفتن عجله کند زیرا خوشبختی بزرگی در آن جا به انتظار او

است و بعد اضافه‌می کند که باید قبل از نیمه شب به علی میهمانی را ترک گوید زیرا از آن ساعت به بعد اثر سحر و نیرو جادویی فرشتگان از میان خواهد رفت، و او بار دیگر به شکل اولیه خود در خواهد آمد. سیندرلا بعد از سپاسگزاری از فرشته مهربان در برابر خدمت شود و لحظه‌یی بعد در حالی که فرشتگان او را احاطه کرده‌اند، سوار بر کالسکه می‌شود و به سوی مجلس میهمانی به راه می‌افتد.

پرده دوم

وقتی پرده بالا می‌رود، تازه مجلس میهمانی آغاز شده است. در باریان به رقص رسمی مشغولند و دو درخت بزرگ، تزیینات فراوان در دو طرف صحنه به چشم می‌خورد. تماشاگران درست راست و چپ صحنه در لژهای کوتاه خود دیده می‌شوند. در بالای صحنه هم تخت شاهزاده قرار دارد و در باریان نیز در جایگاه‌های خود نشسته‌اند.

در این موقع ناخواهri‌های سیندرلا به طرز مسخره‌یی وارد می‌شوند. پدرشان نیز با آنان همراه است و خوب پیدا است که از طرز رفتار دختران در خود احساس خجلت و شرم‌ساری می‌کند. خواهر بزرگتر که خود را فوق العاده زیبا می‌پنداشد تصمیم می‌گیرد با میهمانان آشنا شود و به عیش و عشرت پردازد. لکن خواهر کوچکتر که طبعاً خجول و محجوب است خود را در آن مجلس غریبه می‌بیند و ناراحت به نظر می‌رسد. و چندبار از خواهر خود می‌خواهد که به خانه بازگردند. ولی خواهر بزرگ هر بار با او مخالفت می‌کند. در این موقع یکی از در باریان پیش می‌آید و سعی می‌کند نظر خواهر کوچکتر را به خود جلب کند. لکن خواهر بزرگتر که گرفتار حسادت شده است او را با حیله‌های زنانه از خواهرش دور می‌کند و با خود به طرف دیگر باغ می‌برد ...

اکنون یکی دیگر از رقص‌های درباری آغاز شده است و ناخواهری‌ها موقعیتی به دست آورده‌اند تا رقص‌هایی را که یاد گرفته‌اند عرضه دارند. خواهر بزرگتر که تماشاگر رقص خواهر کوچکتر است خشمگین به نظر می‌آید. در نظر اول رقص خواهر کوچکتر کامل و بی‌نقص به نظر می‌آید لکن بهزودی قدم‌هایش رو به مستی می‌رود و به خوبی پیداست هرچه را که از معلم رقص فراگرفته است از یاد برده است. خواهر بزرگتر او را تمسخر می‌کند و آنگاه خود به رقص می‌پردازد و برای آن‌که کاملاً خودنمایی کرده باشد، روی پا بالانس می‌زند. در این زمان چهار نفر از دوستان شاهزاده وارد می‌شوند و از میهمانان می‌خواهند که خود را برای پذیرائی از شاهزاده آماده سازند. صدای شیپور بر می‌خیزد و شاهزاده جوان و زیبا متعاقب آن وارد صحنه می‌شود. درباریان در مقابلش تعظیم می‌کنند و ناخواهرباها نیز می‌کوشند تا از طریقی توجه او را به خود جلب کنند لکن شاهزاده با خونسردی از مقابل آنان می‌گذرد و حتی نیم نگاه کوچکی هم به آنها نمی‌اندازد. همراهان شاهزاده به رقص پاس دو کواتر (Pas de Quatre) می‌پردازند و سپس رقص عمومی درباری آغاز می‌شود. در این زمان ناگهان موزیک اسرار آمیزی که نشان دهنده ورود فرشته بزرگ و یا حامی سیندرلا است، موزیک درباری را قطع می‌کند و همه به گوش می‌نشینند. بنابر امر شاهزاده دلخواه دربار پیش می‌رود تا ورود تازه وارد را خیر مقدم بگوید:

در این موقع همه نظرها به سمت در ورودی و شاهزاده که انتظار می‌همانان خود را می‌کشد، معطوف می‌شود. سرانجام کالسکه سلطنتی سیندرلا در کنار مدخل قصر متوقف می‌شود و سیندرلا از آن پیاده می‌شود. مردم نخست از دیدار چهره زیبای دختر به شگفت در می‌آیند و آنگاه با

حیرت به لباسهای فاخر او خیره می‌شوند .
 شاهزاده نیز که چون سایرین تحت تأثیر جذابیت فوق العاده سیندرلا
 قرار گرفته است چند قدم پیش می‌گذارد، دست سیندرلا رامی گیرد و او را به
 جایگاه مخصوصی هدایت می‌کند . دوندیمه دنباله لباس سیندرلا را دردست
 گرفته و فرشتگان نیز در اطراف او زانو زده‌اند .

شاهزاده برای آن که سیندرلا را با وضوح بیشتری به میهمانان
 نشان بدهد بازو در بازوی او در باغ قصر به گردش می‌پردازد . سایر
 میهمانان نیز که تماشاگر ورود سیندرلا بوده‌اند ، اکنون با نقاب به رقص
 پرداخته‌اند . ناخواهری‌های زشت رو که سیندرلا را نشناخته‌اند، مانند سایر
 مهمانان رفتاری عادی دارند . به زودی شاهزاده به تنها یی باز می‌گردد
 به رقص می‌پردازد و بعد صحنه را ترک می‌گوید . لحظه‌یی بعد سیندرلا پیش
 می‌آید و شادمانه رقص جالبی را آغاز می‌کند . مهارت و نرمش حرکات
 او در رقص همه نظرها را جلب می‌کند . ناخواهری‌ها که سخت ناراحت
 گشته‌اند ، بر جای می‌مانند و با حسادت تمام راجع به دختری که نظر شاهزاده
 را به خود جلب کرده است بایکدیگر به گفتگو می‌پردازند . عاشق و معشوق
 بازو به بازوی هم باز می‌گردند . هارپ یک ملودی دلانگیز می‌نوازد و
 آنها به یک رقص پاس دو کواتر می‌پردازند ، و هنگامی که رقصشان تمام
 می‌شود ، شاهزاده در جلوی پای سیندرلا زانو می‌زند و دختر نیز با رقصی
 که انجام می‌دهد ، شادمانی اش را از ملاقات با شاهزاده آشکار می‌سازد .

اکنون سیندرلا آنچنان شادمان است که فقر و بیچارگی خود را به کلی از یاد برده است . در این موقع خدمتکار سیاه پوستی ، یک نارنج را که در سینه نفره‌ای قرار دارد برای شاهزاده می‌آورد . این نارنج خوش-طعم ترین میوه جهان و بهترین هدیه‌ای است که شاهزاده می‌تواند به سیندرلا

نازنین بدهد . سیندرلا آن هدیه را با تبسم شیرین از شاهزاده قبول می کند بعد شاهزاده رویش را به طرف ناخواهرهای زشت رو می کند و بهر کدام نارنجی می دهد . یک بار دیگر دخواهر بر سر آن که نارنج کدامیک بزرگتر است باهم به نزاع می پردازند . و سرانجام خواهر بزرگتر نارنج آن دیگری را از دستش می رباشد . سیندرلا و شاهزاده در باریان رابه رقص دسته جمعی دعوت می کنند . وزیک والس دل انگیزی را آغاز می کند و مدعوین با هیجان تمام به رقص می پردازند . لحظه‌یی بعد که رقص به او ج خود رسیده است ناگهان سیمبالها (Cymbal) به صدا در می آیند و با صدای تیک تاک ساعت دیواری آمیخته می شوند و آنگاه ترومپت‌ها فرا رسیدن نیمه شب را اعلام می دارند .

سیمبالها دوباره به سیندرلا آگاهی میدهند که باید در رفتنهای شتاب کند . سیندرلا که به هیجان آمده باشتاب دستش را از دست شاهزاده بیرون می آورد و سعی می کند از میان جمعیت راهی برای خود باز کند . و خودش را به در قصر بر ساند . شاهزاده با حیرت به او نگاه می کند . هنگامی که سیندرلا به در قصر می رسد نیمه شب فرا رسیده است . ناگهان لباسهای فاخر او تبدیل به لباسهای ژنده می شود و دختر برای آنکه رازش برملا نشود ، در سیاهی شب پای به گریز می گذرد . لکن در هنگام فرار یک لنگه کفش خود را به جای می گذارد . شاهزاده که هنوز از رفتار دختر متعجب است سر در عقب او می گذارد . در این موقع ، وزیک دوباره تم پاس دو دو سر در عقب او می گذارد . آنان را از سرمی گیرد و در این موقع پرده می افتد . (Pas de deux)

پرده سوم . صحنه اول . پس از مجلس میهمانی . وقتی پرده بالا می رود ، بار دیگر سیندرلا را می بینم که در خانه پدری خود در کنار بخاری نشسته و به خواب فرو رفته است . لحظه‌یی بعد

ناگهان از خواب می‌پرد و چنان حالتی در صورتش تجلی می‌کند که خواب آن مجلس میهمانی را دیده است. ولی وقتی لنگه کفش را روی زانوهای خود می‌یابد اطمینان پیدا می‌کند که همه چیزرا در بیداری دیده است. در اندیشه‌ای شگرف فرو می‌رود و رؤیای عشق شاهزاده پلک‌هایش را سنگین می‌کند و آنگاه پس از لحظاتی چند با خیال محظوظ از جای برمی‌خیزد و با جاروی خود به رقص می‌پردازد. او با قدم‌های خود تمام تخیلاتش را از ابتدا تا زمانی که با شاهزاده آشنا شده است برای تماشاگران بازگو می‌کند.

در این موقع ناخواهری‌های او وارد اتاق می‌شوند. آنها آنقدر خسته و ناتوان شده‌اند که یارای حرف زدن ندارند. با ناراحتی لباسها و کفش‌های خود را بیرون می‌آورند. و بعد با آب و تاب فراوان برای سیندرلا تعریف می‌کنند چگونه در مجلس میهمانی مورد توجه شاهزاده زیبا قرار گرفته‌اند و بعد برای اثبات مدعای خود با نارنجی که شاهزاده به آنها داده بازی می‌کنند. لکن در همین موقع صدایی از بیرون توجه آنها را به خود جلب می‌کند. زنان کوچه و خیابان فریاد برمی‌آورند^۱ که عده‌یی از جانب شاهزاده آمده‌اند تا نشانی از ناشناسی بیابند. و آن ناشناس دختری است که یک لنگه از کفش‌هایش را در مجلس میهمانی شاهزاده جا گذاشته است و اکنون شاهزاده قسم یاد کرده است فقط با دختری که آن کفش به اندازهٔ پایش باشد عروسی کند.

ناخواهری‌ها که از این خبر به هیجان آمده‌اند شتاب زده مشغول پوشیدن لباس‌های خود می‌شوند و در همین هنگام است که شاهزاده با دلگش خود وارد می‌شود و در حالی که لنگه کفش گمشده سیندرلا را در دست دارد می‌گوید هر دختری که پایش به این کفش بخورد همسر او خواهد

شد . سیندرلا با عشقی آتشینی به شاهزاده میره می‌شود . لکن شاهزاده متوجه دختر ژنده پوشی که در کنار بخاری نشسته است نمی‌شود . ناخواهری‌ها در برابر شاهزاده تعظیمی می‌کنند و شاهزاده با چنان محبتی به تبسم آنان پاسخ می‌دهد که هر دو گمان می‌برند یکی از آن‌ها بهزودی به همسری شاهزاده انتخاب خواهند شد . ابتدا خواهر خجول کفش را به پای خود امتحان می‌کند و لی چون متوجه می‌شود که تلاشش بیهوده است آن را به شاهزاده برمی‌گرداند . خواهر دیگر از شکست او شادمان می‌شود ولی او نیز علم رغم کوششی که برای پوشیدن کفش از خود نشان می‌دهد باشکست رو برو می‌شود و آرام بر جای خود باقی می‌ماند . به این ترتیب کاملاً روشن است که کفش به پای خواهر بزرگتر نیز نمی‌خورد . سیندرلا در جلوی ناخواهری خود زانو به زمین می‌زند تا کفش را که تا نیمه به پایش رفته است بیرون بیاورد ولی در همین موقع لیگه کفشه از روی دامنش به زمین می‌افتد و شاهزاده که متوجه این ماجرا شده است دستور می‌دهد او نیز کفش را به پای خود امتحان کند .

ناخواهری‌های سیاه‌دل مضطرب می‌شوند و می‌خواهند شاهزاده را از این کار باز دارند ولی او به اصرار خود می‌افزاید . سرانجام سیندرلا کفشه را به پا می‌کند و همه متوجه می‌شوند که کفش درست به اندازه پای اوست .

ناخواهری‌ها که از حیرت در جای خود خشک شده‌اند ، در ابتدا نمی‌توانند این حقیقت را باور کنند . لکن وقتی شاهزاده اعلام می‌کند که بهزودی سیندرلا را به همسری خود قبول خواهد کرد ناخواهری‌ها به تلاش می‌افتنند تا از طریقی از سیندرلا دلجویی کنند و خاطره ظلم‌هایی را که به او رواداشته‌اند از قلبش بزدایند . سیندرلا هم که قلب مهربانی در سینه دارد به آسانی از گناهان آنان در می‌گذرد و روی گذشته قلم فراموشی می‌کشد

آنگاه ناخواهری‌ها در مقابل او خم می‌شوند و او دست نوازش برسان می‌کشد. در این زمان که شاهزاده سیندرلارا در آغوش کشیده است ناگهان فرشته بزرگ ظاهر می‌شود و به نظاره آنان می‌پردازد.

پرده سوم، صحنه دوم. باغ اسرار آمیز

صحنه تغییر شکل داده است. ماخودمان را ذر با غی اسرار آمیز می‌یابیم و روشنایی خیره کننده بی همه‌جا را در خود گرفته است یک کشتی انتظار ورود عاشق و معشوق را می‌کشد. دوستان شاهزاده و فرشتگان باهم می‌رقصند و لحظه بی بعد سیندرلا و شاهزاده وارد می‌شوند. و به رقص می‌پردازند.

در این جا موزیک رمانتیک و عاشقانه است. فرشته بزرگ و همه مخلوقات اسرار آمیز که آرزوی خوشبختی دلدادگان جوان را دارند شاد و مسروور به نظر می‌رسند.

در این موقع شاهزاده و سیندرلا پای، به کشتی می‌گذارند و موزیک بانوای خود سعادت ابدی را برای آنها پیش بینی می‌کند. در این موقع شاهزاده سیندرلا را در آغوش می‌گیرد و سفر شاهانه آنان آغاز می‌شود در این جا پرده می‌افتد و باله سیندرلا به انتهی می‌رسد.



سرژپروکوفیف (Serge Prokofiev)

سرژپروکوفیف آهنگ‌ساز نامدار روسی در ۲۳ آوریل ۱۸۹۱ در سوتسوکا (Sontsovka) به دنیا آمد و در چهارم مارس ۱۹۵۳ در مسکو درگذشت. سرژ چنان استعدادی در موسیقی داشت که در دوازده سالگی سه اپرا تصنیف کرد و در سیزده سالگی وارد کنسرواتوار سن پطرزبورگ شد و مدت ده سال در آنجا به تحصیل موسیقی پرداخت. معلمان او ریمسکی‌کورساکوف (Rimsky korsakov) و آناتول لیادوف (Anatol Liadov) و نیکلای چربین (Nikolai Tcherepnin) بودند.

در سال ۱۹۱۴ تحصیلاتش را به پایان برد و به خاطر تصنیف دومین کنسرت‌توی پیانوی خود موفق به اخذ جایزه روینشتاین (Rubinstein) شد. پروکوفیف در جنگ اول جهانی از خدمت نظام معاف گردید و به تکمیل اولین آثار خود منجمله سمفونی کلاسیک و باله (Chout) پرداخت و همچنین اپرایی به نام قمار باز (The Gambler) تصنیف کرد.

به زودی پس از بروز انقلاب روسیه به آمریکا رفت و رهبری چند ارکستر را بر عهده گرفت و آهنگ‌های خود را عرضه داشت . و در این موقع بود که از جانب دسته اپرای شیکاگو مأموریت یافت تا اپرای تازه‌یی تصنیف کند .

این اثر تازه که به نام عشق سه نارنج (The Love of Three Oranges) نام گرفت در سی ام دسامبر ۱۹۲۱ در شیکاگو به تماشا درآمد ولی موقیتی به دست نیاورد .

پروکوفیف به پاریس بازگشت و شش سال تمام به تکمیل و نوشتمن باله‌های خود پرداخت . در سال ۱۹۳۳ به سرزمین بومی خویش بازگشت و تا آخر عمر — به استثنای یک سفر کوچک — در آنجا ماند و به خلق آثار ارزشمندی که نمودار ایده‌ئولوژی شوروی بود ، پرداخت و به خاطر تصنیف سونات هفتم پیانوی خود موفق به اخذ جایزه استالین شد . لکن در سال ۱۹۴۸ مورد حمله کمیته همکانی حزب کمونیست قرار گرفت ، لکن چندی بعد مورد عفو قرار گرفت و آهنگ‌ساز قول داد طریقه‌اش را در آهنگ‌سازی جبران کند .

اولین آهنگ صلح جویانه‌اش را در اپرا به نام « افسانه مرد واقعی » (The Tale of the Real Man) آنتی‌ملودیک بودنش موردنیقیل واقع نگشت . با این وجود پروکوفیف جای خودرا در موسیقی شوروی با شکوفایی تمام محفوظ داشت و در سال ۱۹۵۱ بار دیگر موفق به اخذ جایزه استالین شد و کنسرتی نیز به افتخار شخصیتین سال تولدش برپا داشتند . سرژ پروکوفیف دو سال بعد بر اثر حمله قلبی درگذشت .

آثار عمده سرژ پروکوفیف در اپرا عبارتند از :

(۱۹۲۸)(۱۹۱۷)(The Gambler)	قمار باز
(۱۹۲۳)(The Love of Three Oranges)	عشق سه نارنج
(۱۹۲۳)(The Flaming Angel)	فرشتہ خشمگین
(۱۹۳۹)(Simeon Kotko)	سیمئون کوتکو
(۱۹۴۰)(The Duenna)	نگهبان
(۱۹۴۷)(War and Peace)	جنگ و صلح
(۱۹۴۸)(A Tale of the Real Man)	افسانه مرد واقعی

فردریک اشتن Ashton, Frederick

رقاص و طراح باله در سال ۱۹۰۶ در انگلستان به دنیا آمد و تحصیلات خود را در داورکال (Dover Coll) و لیما (Lima) و پرو(Peru) به اتمام رسانید. در جنگ دوم جهانی با درجه ستوانی در نیروی هوایی شاهی انجام وظیفه کرد و به دریافت نشان نایل آمد.
برای بالهای سیندرلا، یخ‌بازان، وعده ملاقات، سیلویا، رمئو و ژولیت اوندین و چند باله دیگر طرحهای جالبی ارائه داد که همه آنها مورد توجه و تشویق قرار گرفت.

پری

La Peri

موزیک از پل دوکا (Paul Dukas) کوروسگرافی از
فردریک اشتون F. Ashton برای اویین بار در ۱۵ فوریه
۱۹۵۶ توسط گروه بالا سدلرولز Sadler's Wells در لندن
به تماشا درآمد.

بالا پری در حقیقت یک پاس دو دو (Par de deux)
است که به عنوان یک پوئم دانس (Poeme danse) توصیف شده.
ایده سمبولیک افسانه پری بیش از حالت توصیفی آن
توسط ارکستر ارائه می‌گردد. نوای فانفار (Fanfare) با
صدای باشکوه بوق‌ها آغاز باله را اعلام می‌دارند و آنکاه
ارکستر باطنیقه روسی زمان داستان به صدا درمی‌آید و به اوج
می‌رسد و باله را تا انتهای همراهی می‌کند.



طرحی از باله پری

باله پری بر اساس یک افسانه شیرین تخیلی نوشته شده است .
اسکندر که در سودای تصاحب گلی جاودانی و فناناپذیر می سوزد
به دنبال جستجوهای خود به سرزمین افسانه‌یی ایران می رسد . منزل به -
منزل ، جستجوی مشتاقانه خود را دنبال می کند ، از بیابان‌ها می گذرد .
جنگل‌های سرسیز و مزارع پرگل و گیاه را زیر پا می گذارد . ساعتها در
سواحل رودها و در کنار چشمه‌ها در میان گلهای وحشی رنگارنگ جستجوها
می کند و سرانجام در حین این جستجوها ناگهان در برابر پری سحرآمیزی
قرار می گیرد که از جمله پریان مشرف زمین است .
پری زیبا در کنار یک بر که در حالی که گل جاودانی و فناناپذیر
را دردست دارد باحال شاعرانه و دلپذیری به خواب رفته است .
اسکندر که ناگهان به هیجانی تنگر فtar آمده ، لحظاتی چند بر جای

می‌ماند. بعد ناگهان مانند کسانی که در خواب راه می‌روند آرام آرام پیش می‌رود و گل را از دست پری می‌رباید.

پری ناگهان از خواب بیدار می‌شود. چشمان افسونگر خود را چندبار باز می‌کند و می‌بندد و آنگاه از دیدار مرد ناشناس به وحشتی فراوان دچار می‌شود اما چون یک بار دیگر دیدگانش با دیدگان لبریز از ستایش و پرستش اسکندر مواجه می‌شود و در می‌یابد که جوان ناشناس در تارهای جادویی عشق او اسیر شده با حرکاتی دلپذیر دربرابر او به رقص می‌پردازد. حرکات گامها، حالت نگاهها و نژمش و پریشانی گیسوان‌انبوه و موج پری گریزپا و پرهیزهای زنانه او آن چنان اسکندر را شیفته می‌سازد که وی همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارد و در چنان حالتی فرومی‌رود که نمی‌داند گل فنا ناپذیر وجادانی را برای خود برگزیند یا آن که آن پری زیبا را به تصاحب خویشن درآورد.

جدال‌های درونی اسکندر که چون همه مردان بنده و ستایشگر زیبایی است لحظاتی چند به طول می‌انجامد. پری سحرآمیز بالبخند‌های دلفریب گاه چنان به اسکندر نزدیک می‌شود که عطر گیسوانش دماغ اورا معطر می‌کند و آنگاه با چنان ظرافتی از او دور می‌شود که تمام دل و جان اسکندر دستخوش هیجان و التهاب می‌شود.

سرانجام پری ملتمنانه به سوی اسکندر پیش می‌آید و گل فنا ناپذیر را با خواهش عاشقانه‌یی از اسکندر طلب می‌کند و فرمانروای بزرگ که سخت مجنوب او شده بدون کوچک ترین مقاومتی گل جادانی را به پری باز می‌گرداند.

آنگاه پری که از شدت خوشحالی سر از پای نمی‌شناشد چند بار در مقابل اسکندر تعظیم می‌کند و لحظه‌یی بعد چون سایه‌ای ناپدید

می شود . و اسکندر را با سرنوشت خود که چون سر نوشت تمام انسانها به فنا منجر می شود تنها می گذارد . اسکندر لحظه‌یی چند متغرا نه در کنار بر که بر جای می ماند و آنگاه پرده فرودمی آید و به این ترتیب باله افسانه‌ای پری پایان می گیرد .



پل دوکا (Paul Dukas)

پل دوکا آهنگساز فرانسوی در اول اکتبر سال ۱۸۶۵ با به عرصه وجود گذاشت و در ۱۹۳۵ ماهه در زادگاه خود پاریس؛ چشم از جهان فروبست.

دوکا هشت سال در کنسرواتوار پاریس به تحصیل موسیقی پرداخت و زیر نظر استادانی چون تئودور دوبوا (Théodore Dubois) و ارنست گیراو (Ernest Guiraud) تعلیمات لازمه را فراگرفت.

در سال ۱۸۹۲ وقتی اورتوری به نام (Polyecute) برای ارکستر نوشت نامش بر سر زبان‌ها افتاد لکن شهرت واقعی اش را در سال ۱۸۹۷ پس از تصنیف مرید - جادوگر (Sorcerer's Apprentice) بدست آورد.

و پس از تصنیف پری (La Peri) و اپرای آریان وریش آبی (Bleue) -

(Ariane et Barbe) در بدبند آهنگسازان نامدار و معاصر فرانسوی قرار گرفت.

اپرای «آریان وریش آبی» دوکا دردهم ماهه ۱۹۰۷ به تماشا درآمد و چند ماه بعد از آثار ارزشمند اپرای پاریس به شمار آمد.

دوکا پس از ۱۹۱۰ به کار تعلیم در کنسرواتوار پرداخت و یک چند نیز برای مجلات فرانسوی نقد نوشت. و در پایان زندگی به اخذ جایزه آلفرد برونو - (Alfred Bruneau) در آکادمی (Boaux Arts) نایل آمد.

مرگ و زندگی

A mer Y De La Muerte, del

یک باله دراماتیک در دو صحنه و یک میان‌پرده . موزیک از : انریک گرانادوس (از اوپرای گویسکاس (Goyescos) برای اولین بار در آوریل ۱۹۳۹ توسط گروه باله Grand Ballet le Monte Carlo به نمایش گذاشته شده است .



طرحی از بالا مرگ و زندگی

صحنه اول

صحنه یک ویلای قدیمی در اسپانیا را به هنگام جشن نشان می‌دهد .

روستائیان بالباس‌های زرق و برق‌دار خود در این جشن شرکت جسته‌اند . منظره دشت و صحراء از دور نمایان است و در پشت رقصان در زیر یک درخت بزرگ و پرسایه مردی نشسته و مشغول نواختن گیتار است . شش زوج ، رقصان این باله را تشکیل می‌دهند . دختران در جلو و میان صحنه چرخ می‌زنند تا دامن‌های زیبای خود را نشان بدهند در عقب یکی از دختران بادبادک عجیب و غریبی را به حرکت در آورده است .

وقتی رقص تمام می‌شود یک گاو باز Torero به دسته رقصان ملحق

می‌شود و همگی در عقب می‌ایستند تا گاو باز Torero از سمت راست به طور مورب حرکت کند. او هر لحظه یک بار زانو می‌زند و سپس به هوامی جهد تا مهارت خویش رانشان دهد.

گاو باز لباس سفیدی پوشیده و کت‌طلایی رنگ برودری دوزی شده‌یی بر تن دارد و بسیار برازنده به نظر می‌رسد. هنگامی که گاو باز رقصش را تمام می‌کند همه دختران به جلو می‌دوند تا او را در میان خود بگیرند. آنها می‌خواهند چشمان گاو باز را برای شرکت در بازی «از من داری» بینندند، ولی گاو باز از شرکت در جشن آنان خودداری می‌کند و با بی‌صبری از صحنه خارج می‌شود. اکن قبل از آنکه تماشاگران او را به فراموشی بسپارند، دوباره وارد صحنه می‌شود ولی این بار دختری که منولا (Manola) نام دارد با او همراه است. و منولا از مدت‌ها قبل دل از گاو باز شجاع ربوده است.

منولا به آرامی به صحنه پای می‌گذارد. باناز فراوان برای عاشق خود یک رقص آرام اسپانیائی انجام می‌دهد.

وقتی رقصش را تمام می‌کند و با شادی به کف زدن و هلهله تماشاگران پاسخ می‌دهد، به گاو باز روی می‌آورد و هردو زیر نور کمر نگ چراغ‌ها که نشان‌دهنده فرار سیدن غروب است به رقص می‌پردازند و گروه رقصان نیز آن دو را در میان می‌گیرند.

در پشت صحنه، در زیر یک درخت بزرگ زنی که لباسی سیاه پوشیده و کلاه سیاه و بلندی نیز به سر گذاشته است در حالی که با بادبزن سیاه خود صورتش را پوشانده است با تکبر و مناعت از میان مردم می‌گذرد. او دوشس زیبا و مغروری است و با چنان مناعتی قدم بر می‌دارد که مردم زیبائیش را تحسین می‌کنند. گاو باز که مجذوب دوشس شده است، آهسته

به سویش می‌رود .

شنل قرمز رنگش را روی زمین پهنه می‌کند تا دوشس از روی آن بگذرد . دوشس با ناز فراوان شنل را با کفشهایش لمس می‌کند و سپس رویش را بر می‌گرداند و به این ترتیب باعشوه‌گری گاو باز را به معاشقه فرا می‌خواند . گاو باز به او خیره می‌شود و دوشس که چشم در چشم او دارد این بار بادبزنی را نیز به زمین می‌افکند تا گاو باز آن را بردارد . ولی در همین زمان شوهر دوشس موذیانه بدرون می‌آید و متوجه ماجرا می‌شود . و آنگاه شوهر که یک دوک متخصصی است آرام آرام به پشت صحنه باز می‌گردد و در حالی که دو خدمتگار سیاه او را دنبال می‌کنند ناپدید می‌شود .

صحنه دوم

مردم دهکده رقص تندي را آغاز می‌کند و برای آنکه گاو باز را از ماجرا مطلع کرده باشند چوبدستی هایشان را به هوا پرتاب می‌کنند و از آن جا دور می‌شوند و گاو باز تنها در صحنه باقی می‌ماند . چند لحظه می‌گذرد آنگاه گاو باز شنل قرمز خود را در پای درخت پهنه می‌کند و به بادبزن سیاه و صاحب آن می‌اندیشد و بعد از لحظه‌ی کوتاه به رقص می‌پردازد و جای قدم‌های زن را نگاه می‌کند . وبعد بار دیگر به اندیشه فرومی‌رود و در همین لحظه دوشس در حالی که سراپا سپید پوشیده است بار دیگر به صحنه پای می‌گذارد . بادستش شانه‌گاو باز را لمس می‌کند و باحالته رؤیایی بر جای می‌ایستد . و بعد رقص کوتاهی انجام می‌دهد . آنگاه گاو باز هم به او ملحق می‌شود و هردو با هم آن رقص را ادامه می‌دهند . آنگاه گاو باز او را به هوا بلند می‌کند و به عقب صحنه می‌برد و هنگامی که عاشق و معشوق یکدیگر را در آغوش کشیده‌اند ، گاو باز دوباره به عالم رؤیایی خویش باز می‌گردد و در حالی که روی زمین می‌نشیند به بادبزن دوشس خیره

می‌شود . دوشس شانه او را می‌کندو جور عجیبی به او نگاه می‌کند و نگاه آنها آنقدر ادامه پیدا می‌کند تا میان پرده باله به اتمام می‌رسد .

صحنه سوم

فانوسی که از دیوار یک میخانه آویزان است صحنه را از نور نارنجی رنگی پر می‌کند . در وسط صحنه منولا ایستاده و لباس سیاه و بلندی بر تن دارد . در اطراف او چهار مرد ایستاده‌اند که لباس‌های آبی کمرنگ پوشیده و جورابهای سفید بپا دارند . منولا شروع به رقص می‌کند و صدای‌های قاشق‌های او از خشمی فراوان و نهفته حکایت می‌کنند . پاها باش با ریتمی مشخص بر زمین کوبیده‌می‌شود و آنگاه مردان به او ملحق می‌شوند . بعد از یک رقص کوتاه ، چهار دختر دیگر به صحنه پای می‌گذارند و هنگامی که مردان صحنه را ترک می‌کنند ، پنج دختر با ضربی آرام به رقص می‌پردازند . آنگاه گاو باز به صحنه پای می‌گذارد . منولا وجود گاو باز را نادیده می‌گیرد ولی او به دختر نزدیک می‌شود . بازهم منولا که از احساسات درونی گاو باز آگاه است از او روی بر می‌گرداند و تقاضایش را رد می‌کند . و چون گاو باز با خشم صحنه را ترک می‌گوید منولا و دوستانش با حرارت بیشتری به رقص می‌پردازند . به تدریج هیجان رقص او ج می‌گیرد و سپس همگی صحنه را ترک می‌گویند .

آنگاه دوشس که مثل اولین صحنه ، لباس سیاه بر تن دارد باحالت جستجو گرانه‌ای وارد صحنه می‌شود ولی هنگامی که گاو باز به صحنه پای می‌گذارد با شتاب صحنه را ترک می‌گوید . گاو باز چند لحظه به جستجوی او می‌پردازد و در این زمان ناگهان باز دوشس ظاهر می‌شود . آنگاه گاو باز او را به همان نحو که در اولین رؤیای خود دیده به هوای بلند می‌کند و هر دو با هوی فراوان به رقص می‌پردازند . زانو به زمین می‌زنند . و در

آخرین حد هیجان ناگهان یکدیگر را در آغوش می‌گیرند.

در این لحظه دوک شوهر دوشس وارد می‌شود و به همراه او دو پیشخدمت نیز به صحنه پای می‌گذارند. با اشاره ، دوک پیشخدمت‌ها به گاو باز حملهور می‌شوند . و گاو باز نیز به دفاع بر می‌خیزد . لکن هنگامی که آن دو مرد نیز وارد معرکه می‌شوند گاو باز به ضرب خنجر آنان از پای در می‌آید و در حالی که از شدت درد به خود می‌پیچد ، نقش بوزمین می‌گردد . دوشس علی‌رغم میل شوهرش به طرف گاو باز می‌رود و لب بر لب معشوق می‌گذارد و در همان حال ، روح مرد از قالیش جدا می‌گردد.

در این زمان دوک با خشم باز می‌گردد و روستائیان نیز وارد صحنه می‌شوند. آنها با خود پر چم بزرگ و سیاهی را حمل می‌کنند که پایان جشن را اعلام می‌دارد . آنان آرام ، آرام از میان صحنه می‌گذرند و آنگاه پرده می‌افتد و باله مرگ و زندگی پایان می‌یابد .

انریک گرانادوس (Enrique Granados)

انریک گرانادوس پیانیست و آهنگساز اسپانیایی در ۲۹ زویه ۱۸۶۷ در لریدا (Lèrida) بدنیا آمد و در ۲۴ مارس ۱۹۱۶ بدرود حیات گفت. گرانادوس ابتدا تحت تأثیر فیلیپ پدرل (Felipe Pedrell) که او را به نوشتن موسیقی ملی اسپانیا تشویق می کرد قرار گرفت. در بیست سالگی به پاریس رفت و مدت دو سال به فراگرفتن پیانو پرداخت و وقتی که به اسپانیا بازگشت آن چنان رغبتی به نوشتن آهنگ برای پیانو در خود یافت که به زودی او را از لحاظ استیل و تکنیک پدرموسیقی مدرن اسپانیا لقب دادند. اولین اپرای خود را به سال ۱۸۹۸ تحت عنوان ماریا دل کارمن (Carmen) تصنیف کرد و در همان سال در مادرید به نمایش درآورد و شهرتی فراوان یافت. گویسکاس (Goyescas) دومین اپرای معروف گرانادوس نیز با استقبال فراوان مردم روبرو گشت. گرانادوس در سال ۱۹۱۶ به امریکا آمد و اپرای گویسکاس خود را در اپرای متropolitn (Metropolitan) به تماشากذاشت. رئیس جمهور امریکا ویلسون - Wilson اورا به کاخ سپید دعوت کرد و پس از یک هفته توقف در امریکا وقتی با کشتی ساسکس (Sussex) عازم اسپانیا بود در دریا غرق گشت. زیرا کشتی مورد حمله یک زیردریائی آلمانی قرار گرفته بود.

یخ بازان

Les Patineurs
(The Skaters)

باله دریک پرده. موزیک از جیا کومو ما بر بر Meyerbeer
کوروگرافی از : فرد ریک اشتون (F. Ashton) برای اولین
بار در ۱۶ فوریه سال ۱۹۳۷ توسط گروه باله سدلرزویلز
(Sadler's Wells) در لندن به تماشا گذاشته شده است .

تم باله یخ بازان از اپرا های ما بر بر اقتباس شده و
بر اساس گام ها و حرکات یخ بازان به هنگام یخ بازی نهاده شده
است . موزیک در این باله تند و پرهیجان است . صحنه گویی
برای یخ بازی ترتیب داده شده . شب فرا رسیده است . درختان
بی برج گه در زیر بار سیمین برف خم شده اند در زیر اور
فانوس های رنگین شکوه وزیبائی خاصی به صحنه بخشیده اند .



طرحی از بالا پنج بازان

چهار زوج از رفاصان آرام آرام وارد صحنه می شوند و دودختر
زیبا نیز بدنبال آنان پای به صحنه می گذارد .

یکی از پسرها ناگهان در هنگام رقص می لغزد و نقش زمین می شود
آنگاه دختری که با او می رقصد شتابان به رویش خم می شود و پسر را
کشان کشان از صحنه ببرون می برد .

بعد یکی از پسر ها که لباسی سبز بهرنگ چمن های بهاری در تن
دارد با شتاب بدرون می آید . چند رقص جالب روی یخ انجام می دهد و
سپس از صحنه خارج می شود .

در اینجا موزیک به صدا در می آید و ملودی لطیف عاشقانه یی
را می نوازد . آنگاه دختر و پسری که به یک دیگر دلباخته اند وارد صحنه
می شوند . پسر دختر را از روی شانه های خود به زمین می گذارد و آنگاه

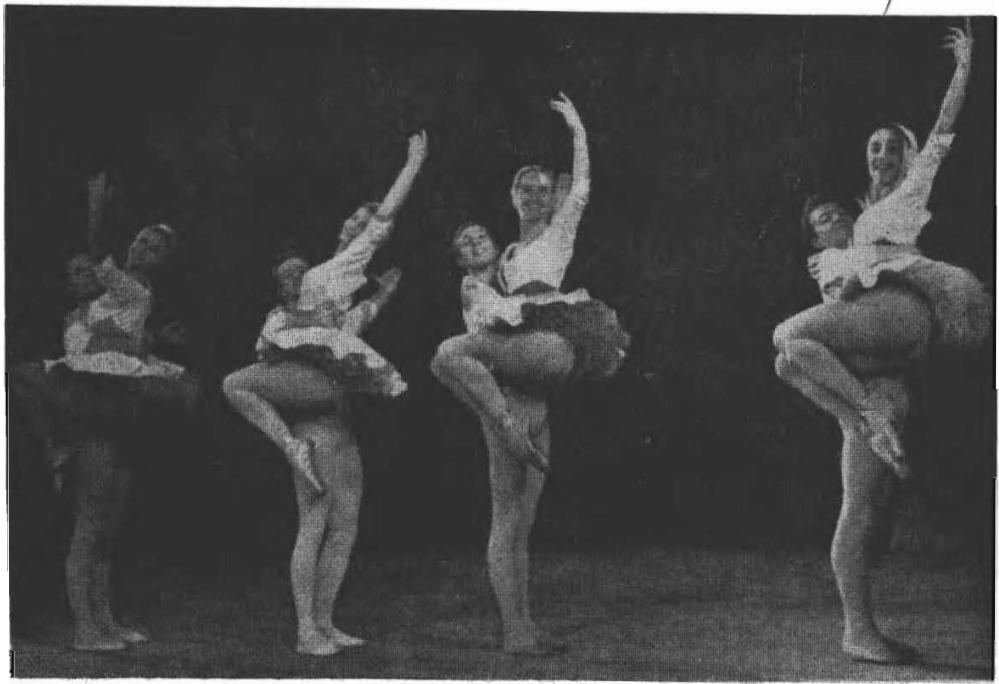
هر دوی آنان که لباسهایی به سپیدی برف در بر دارند ، در اطراف صحنه به گردش در می آیند و پسر پیوسته دخترک را به نرمی بر روی شانه های چپ و راست خود بلند می کند سپس برای لحظه بی کوتاه آن دو دل باخته از یک دیگر جدا می شوند . و آنگاه با شوری عاشقانه دوباره به یکدیگر می پیوندند و پسر دختر را در اطراف صحنه به گردش در می آورد و بعد دست در دست هم آرام آرام از صحنه خارج می شوند .

لحظه بی بعد هشت دختر سرخ پوش و هشت پسر که لباس های زردی بر تن دارند پای به صحنه می گذارند و دو تن از دختران با هیجانی عجیب به رقص می پردازند . سرانجام پسرک و دختر عاشق بدان هشت زوج زن و مرد می پیوندند و همه باهم یک رقص دسته جمعی انجام می دهند .

بعد پسر سبز پوش در اطراف صحنه به حرکت در می آید و با چابکی قابل تحسینی رقص پرشوری را انجام می دهد و سپس از صحنه خارج می گردد .

گروه رقصان با قدم هایی آرام در اطراف صحنه دور دختران سپید پوش به حرکت در می آیند و فانوس های الوان بر چهره های آنان اشکال مختلفی ترسیم می کند . آنگاه پسری که لباس سبز بر تن دارد در میان آنان ظاهر می شود . گروه رقصان زمان کوتاهی به او خیره می شوند . پسر سبز پوش به رقص در می آید و چشمان خیره دیگر کم کم از نور اعجاب و تحسین مملو می گردد .

وقتی پسرک رقصش را تمام می کند ، گروه رقصان سر بر می - گردانند و به نظاره چهار دختری که خارج از محیط جمع آنان به رقص پرداخته اند ، مشغول می شوند . و چون رقص دختران پایان می گیرد همگی در یک حلقه به رقص می پردازند .



در این موقع پسرک سبزپوش و دختری که در ابتدا به رقص پرداخته بود یک رقص پاس دو تروا (Pas de Trois) انجام می‌دهند و بهزودی دو دختر زیبای دیگر نیز به آنان ملحق می‌شوند.

و یک فوته (Fouettés) یا رقص تندچرخان انجام می‌دهند. پسرک سبزپوش رقصان را تشویق می‌کند تا دوباره به رقص در آیند و در این هنگام ناگهان برف باریدن می‌گیرد و پرنده‌های سپید بال برف آرام آرام فرود می‌آیند و صحنه در زیر چادر سپید برف در حالتی روئایی فرو می‌رود. دختران در زیر بارش برف بار دیگر با هیجان بیشتری به رقص می‌پردازند و رفته‌رفته بر سرعت چرخش آنان افزوده می‌شود و همراه با حرکات تند آنان نوای موزیک نیز او ج می‌گیرد و به نقطه او ج می‌رسد. در این جاجمع رقصان پسرک سبزپوش را تشویق می‌کند تا سریع-تر از پیش رقص خود را انجام دهد. پسرک نیز چون فرفره بدور خود می-چرخد و همراه با حرکات سریع و جالب او پرده آرام آرام می‌افتد و بدین ترتیب باله یخ بازان پایان می‌گیرد.



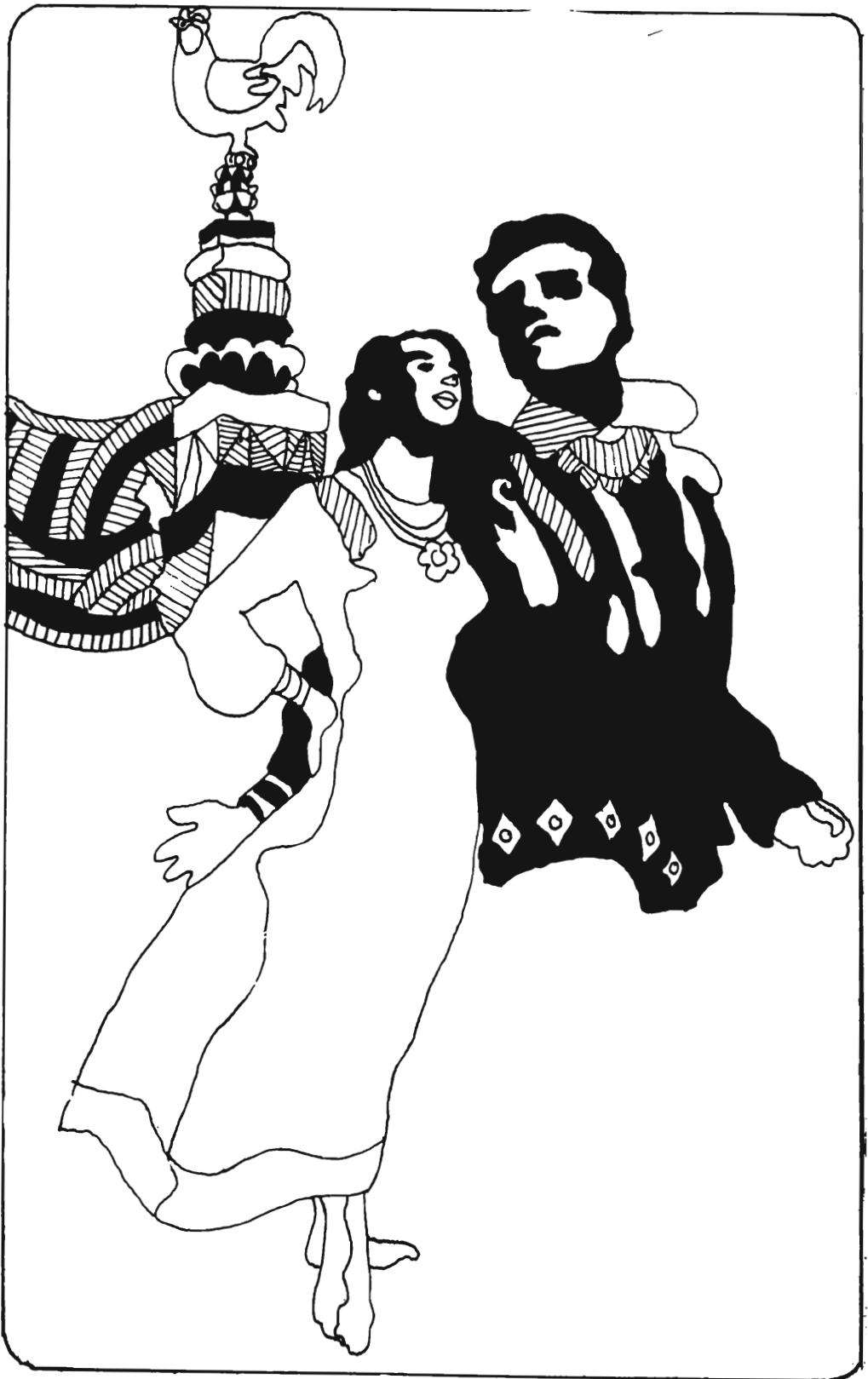
خرس طلایی

Le Coq d'or
(The Golden Cockrel)

یک باله در سه پرده و یک سرآغاز و یک بخش آخر.
موزیک از ریمسکی کورساکوف (R. Korsakoff) (۱۸۶۴-۱۹۰۸)
کوروگرافی از میشل فوکین (M. Fokine) این باله براساس اپرایی
ساخته کورساکوف تنظیم شده است و بلسکی (Belsky) یکی از افسانه
های طنز آمیز پریان را که به قلم الکساندر پوشکین نگاشته شده
مأخذ قرار داده و اشعار اپرای خرس طلائی را براساس آن سروده
است.

باله خرس طلایی برای اولین بار در ۲۳ اکتبر ۱۹۳۷
در نیویورک به تماشاگذاشته شد.

موزیک باله خرس طلایی یکی از زیباترین آثار کورساکوف
است که مصنف در حیات خود هرگز موفق به دیدن اپرا و باله آن
نگردید.



طرحی از بالا خروس طلایی

باله خروس طلائی از داستان فالگیری سخن می‌گوید که به عشق ملکه شماخان (Shomakhan) دختر آسمان‌گرفتار شده است. فالگیر برای آنکه به وصال دلدار نایل آید دست به حیله‌یی می‌زند بدین سان که به قلمرو فرمانروایی به نام دادون (Dodon) قدم می‌گذارد و چون به نزدش بارمی-یابد به او می‌گوید هدیه جالبی داد که می‌خواهد به حضورش تقدیم کند. فرمانروایی که مردی ساده دل است به شنیدن وصف آن هدیه جالب سخت خشنود می‌شود و به فالگیر می‌گوید حاضر است در برابر آن هدیه هرچه طلب کند، به او بدهد.

آنگاه فالگیر به فرمانروایی خروس طلائی هدیه می‌کند و می‌گوید چون آن خروس طلایی را بر بالای برجی بلند قرار دهنده، نزدیک شدن دشمنان را به قلمرو فرمانروایی پیش‌بینی خواهد کرد. خروس طلائی را بر بلندی قصر می‌گذارند و او که حمله قریب-

الوقوع دشمنانی را پیش‌بینی کرده است به فرمانروایی گوید باید خود را برای مقابله با دشمن آماده سازد.

بدین‌سان که ابتدا گیدن (Guidon) و آفرون (Aphron) پسران خود را که رقیب یکدیگر هستند برای جنگ با دشمن اعزام می‌دارد و آنگاه خود نیز بر اسبی سوار شده و به سوی دشمن روی می‌آورد.

وقتی فرمانروای دادون از قصر بیرون می‌رود و یک چند با اسب خود پیش می‌راند با اجساد پسرانش رو برو می‌شود و درمی‌یابد که دو برادر یکدیگر را به قتل رسانده و لشکریان فرمانروای نیز منهزم گشته‌اند. چون فرمانروای سر بر می‌گرداند ناگهان خود را در برابر یک چادر بزرگ که در چند قدمی اش برافراشته شده رو برو می‌بیند.

در همین موقع دختر آسمان پای از چادر بیرون می‌نهد و فرمانروای را با زیانی خود افسون می‌کند. «دادون» یک چند که در چادر دختر آسمان می‌آساید پیروزمندانه با زن زیبا به قلمرو خویش باز می‌گردد و او را به عنوان ملکه خود به درباریان معرفی می‌کند.

در این موقع فالگیر در صحنه ظاهر می‌شود و فرمانروا که با وقوف داده است هرچه را طلب کند در اختیارش بگذارد به فالگیر می‌گوید چه پاداشی را از او انتظار دارد؟ فالگیر در عوض دختر آسمان را طلب می‌کند و فرمانروای که سخت برآشته است با عصای خود بر سر او می‌کوبد و فالگیر براثر آن ضربه نقش زمین می‌شود و در دم جان می‌سپارد. ناگهان در همین لحظه خروس طلایی فریادی می‌کشد و با منقار خود آن قدر بر سر و صورت فرمانروای نوک می‌زند که او را از پای درمی‌آورد. آنگاه تاریکی بر سر اسر قلمرو فرمانروای «دادون» سایه می‌افکند و چون لحظه‌یی بعد روشنائی باز می‌گردد دختر آسمان و خروس طلایی ناپدید گشته‌اند و بدین‌سان باله خروس طلایی نیز پایان می‌یابد.

نامونا

(Namouna)

باله در دو پرده و سه صحنه . نوشته شارل نویتر
وزیک (Charles Nuitter) و لوسین پتیپا (L. Petipa)
از . ادواردللو (E. Lalo) کوروگرافی از لوسین پتیپا .
برای اولین بار در ۶ مارس ۱۸۸۲ در اپرا تئاتر پاریس
با تمثیل (Théâtre de l'opéra) گذاشته شد .



طرحی از باله نامونا

پرده‌اول صحنه‌اول

کارینوی را در کورفو (Corfu) نشان می‌دهد . سالون بزرگی در یک قصر قدیمی و مجلل به چشم می‌خورد. در عقب، پنجره بزرگی مشرف به دریا قرار دارد و از میان آن دکل‌ها یک کشتی دیله می‌شود . شب زیبا و پرستاره‌بی است .

آهنگهای رقص، تازه به پایان رسیده و کنت او تاویو (Count Ottavio) و لرد آدریانی (Lord Adriani) مشغول بازی تخته نرد شده‌اند. لرد آدریانی و رفایش بیشتر به دزدان دریایی شباهت دارند تا به بازرگانی شرافتمند . آدریانی که پول‌هایش را در این قمار باخته و اکنون کشتی خود را نیز از دست داده است به یکی از مردان خود دستور می‌دهد نامونا (Namouna) را بدرون بیاورند تا او را درازای پولی که باخته است به کنت او تاویو واگذارد.

کنیز زیبا از ارباب خود خواهش می‌کند که از این شرط‌بندی چشم بپوشد. لکن اردآدریانی خواهش او را رد می‌کند. او تاویو این شرط‌بندی را نمی‌پذیرد ولی آدریانی که خوب می‌داند فرصتی برای انتقام فرار سیده است خونسردی خود را حفظ می‌کند.

در این هنگام بازی یک بار دیگر آغاز می‌شود و باز دیگر آدریانی باز نده می‌گردد.

آنگاه او تاویو به طرف نامونا می‌رود و کشتی و پولهایی را که از آدریانی برده است به دختر می‌بخشد و می‌خواهد نقاب از چهره او برگیرد. لکن در آخرین لحظه اعتراف می‌کند قادر به این کار نیست چون ممکن است بعد از دیدن چهره دختر دیگر اجازه ندهد که او از کنارش دور شود.

نامونا که از جوانمردی کفت او تاویو به هیجان آمد است بر دستهای او بوسه می‌زند و سپس گلی از کمر بند خود بر می‌گیرد و به کفت او تاویو می‌دهد. کفت نیز گل را از او می‌پذیرد و آنگاه کفت به بیاران آدریانی دستور می‌دهد تا نامونا را به کشتی راهنمایی کنند. و نامونا نیز با مصاحبش آندریکس (Andrikes) و سایر مردان صحنه را ترک می‌گویند. بعد از دور شدن آنان مردمی که در آن جمع حضور دارند او تاویورا به خاطر جوانمردی اش می‌ستایند. لکن کفت او تاویو که در اندیشه دیگری است در جواب آنان ساکت بر جای می‌ماند و از پشت پنجره به کشتی که در حال حرکت است خیره می‌شود.

چند لحظه بعد دکل‌های کشتی در افق ناپدید می‌شوند و کفت او تاویو و آدریانی اندیشمند و اندوه‌گین بر جای می‌مانند.

پرده اول، صحنه دوم

میدانی در کورفو در سمت راست قصری با پنجره‌های بزرگ و بالکن‌های وسیع به چشم می‌خورد. در سمت چپ نیز مسافرخانه‌یی با تراس

وایوان خودنمایی می‌کند. صبح فرارسیده است و موسیقی دانان به نواختن مشغولند.

هلنا (Helena) محبوبه اوتاویو در کنار پنجره ظاهر می‌گردد. کنت پول نوازنده‌گان را می‌پردازد و آنگاه به هلنا که از پنجره خم شده سلام می‌دهد.

در این لحظه آدریانی که از آن جا عبور می‌کند متوجه اوتاویو می‌شود و چون موقع را برای گرفتن انتقام مناسب می‌بیند با شمشیر خود موسیقی دانان را پراکنده می‌سازد. اوتاویو که آدریانی را باز شناخته است شمشیرش را از غلاف بیرون می‌آورد و به او حمله می‌کند. در این موقع غلامی که در گوشی از صحنه به خواب رفته از صدایی که از اصطکاک شمشیرها بلند می‌شود از خواب می‌جهد و پای به گریز می‌گذارد و لحظه‌یی بعد با زنی که نقاب بر چهره دارد بازمی‌گردد. آنگاه جمعیت فراوانی در میدان جمع می‌شوند و بهمین علت دولت انجام نمی‌گیرد و جدال گران از هم جدا می‌شوند. در این هنگام نوازنده‌گان دوره‌گرد نیز بازمی‌گردند و تأسف عمیق خود را از آن ماجری به اوتاویو بازگو می‌کنند. اوتاویو نیز با دادن انعام آنان را از خود راضی می‌گردد.

و آنگاه جشن آغاز می‌شود. نخست ارابه‌یی ظاهر می‌گردد و موسیقیدانان بر آن سوار می‌شوند و بعد هلنای زیبا روی بالکن ظاهر می‌شود و اوتاویو با اظرافت عاشقانه‌یی بار دیگر به او سلام می‌کند. بعد زنی که نقاب بر چهره دارد در برابر کنت به رقص می‌پردازد و چنین به نظر می‌آید که می‌خواهد به کنت بفهماند هلنا در باطن او را دوست نمی‌دارد. اوتاویو با دختر نقابدار که همان ناموناست به رقص می‌پردازد و هلنا از دیدن آن صحنه چنان خشمگین می‌شود که به اتاق خود باز می‌گردد.

و پنجره را می‌بندد . رقص کنت و نامونا ادامه می‌یابد . و مردم به دنبال ارابه موسیقی‌دانان به راه می‌افتد . . آنگاه هلنا با خدمتکار مخصوص خود از خانه خارج می‌شود و او تاویو که متوجه او شده است دستش را به هلنا می‌دهد تا از رفتار خود بدین وسیله پوزش بخواهد . . در این موقع آدریانی ظاهر می‌گردد و وقتی نامونا را بازمی‌شناسد بار دیگر عشق خود را نسبت به او ابراز می‌دارد ولی نامونا با شجاعت به آدریانی می‌گوید :

از زمانی که او تاویو او را از قید اسارت نجات داده تمامی قلبش را به او بخشیده و جز عشق او پذیرای عشق دیگری نیست . آدریانی از شنیدن اعتراف صادقانه نامونا چنان به خشم می‌آید که چند آدمکش را نزد خود فرا می‌خواند و او تاویو را به آنان نشان می‌دهد . لکن نامونا که همه چیزرا شنیده است به آندریکس مستخدم خود فرامینی می‌دهد . در همان زمان او تاویو هلنا را به خانه‌اش می‌رساند و در بازگشت با حالت عاشقانه‌یی گلهای را که نامونا به او داده است به بینی خود نزدیک می‌کند و می‌باید ولی در همان هنگام عده‌یی راه را بر او سد می‌کنند . او تاویو شمشیرش را از غلاف بیرون می‌آورد تا از خویشتن دفاع کند . لکن ناگهان عده‌یی از ملاحان سر می‌رسند و راهزنان و آدمکشان به ناچار متفرق می‌گردند .

کنت به خاطر رهایی خود از چنگ آن آدمکش‌ها از ملاحان تشکر می‌کند ولی ناگهان ملاحان تغییر رفتار می‌دهند و ازاو می‌خواهند شمشیرش را به آنان داده و با آنان به کشتی بروند . هنگامی که او تاویو همراه ملاحان ناشناس به ناچار بر کشتی سوار می‌شود ناگهان آدریانی سوار بر قایق به آنان حمله می‌برد . لکن حمله او بی‌نتیجه می‌ماند زیرا کشتی به راه افتاده تا

مسافران خود را به مقصد نامعلومی برساند. در این لحظه صدای شاد و دل‌انگیز موسیقی شنیده می‌شود و به دنبال آن دسته‌بی از رقصان به صحنه پای می‌گذارند و رقص جالبی را شروع می‌کنند.

پرده دوم

جزیره‌بی نمایان است. فرشاهای شرقی بر روی شاخه یک درخت بزرگ آویزان گشته و سایه‌بانی به وجود آورده است. ساختمانی به سبک ساختمان‌های شرقی در میان خرابه‌ای یک معبد قدیمی به چشم می‌خورد این جزیره به بردۀ فروشی به نام علی تعلق دارد و بردگانی از ملیت‌های مختلف بر روی فرشاهای شرقی لمیده‌اند. به مجرد نمایان شدن صحنه ایوتیس زیباترین بردۀ‌ها از جای بر می‌خیزد و دوستان خود را به خاطر سستی و بطالتانشان به سرزنش می‌گیرد.

در این موقع علی وارد می‌شود و با رضابت تمام به بازرسی کار.



از باله خروس طلائی

های خود می پردازد. بردگان با تواضع تمام او را می پذیرند لکن ایوتیس از خم شدن در برابر مالک خود سر بازمی زند و وقتی علی به جستجوی او می پردازد بردگان که از خشم ارباب خود به وحشت در آمده اند سعی می کنند او را در میان جمع خود مخفی دارند و ازاو با التماس می خواهند در رفتار خود تجدیدنظر کنند. و سرانجام ایوتیس نیز در برابر علی تعظیم می کند و به این طریق خشم او را فرو می نشانند. آنگاه ایوتیس به رقص درمی آید و دوستانش نیز به او ملحق می شوند ولی تفریح و شادمانی آنان سرانجام با ورود یک کشتی متوقف می گردد. علی به بردگان فرمان می دهد تا نقاب هایشان را به چهره بیاندازند و لحظه بی بعد کنت او تاویو به راهنمایی نامونا که نقابی بر چهره دارد همراه با خدمتکار خود آندریکس پای به صحنه می گذارند.

برده فروش از کنت او تاویو می خواهد که لحظه بی اساید و مشروبی بیاشامد. کنت به دنبال علی به راه می افتد و نامونا نیز نقاب از چهره بر می گیرد و خودش را به دوستان پیشین نشان می دهد.

بردگان با شوق زیاد او را در آغوش می گیرند و آنچنان به هیجان در می آیند که علی باز می گردد تا آنان را آرام سازد. بعد نامونا در مقابل چشمان حیرت زده برده فروش فرمان می دهد تا جواهر و سکه های طلا را از کیسه ها بیرون بیاورند و همگی بردگان را از برده فروش بخرنند.

زنان از شنیدن این خبر از شادی به رقص درمی آیند و آنگاه با شادمانی تمام به رقص می پردازند و این رقص تا زمانی که نامونا از آنان می خواهد که ترکش گویند ادامه پیدا می کند. او تاویو بار دیگر در صحنه ظاهر می شود و از نامونا می پرسد چرا او را به آن جزیره آورده است. نامونا نیمی از گلهای را که قبلا او تاویو به او داده است و همیشه با خود

دارد به اوضاع می‌دهد و او تاویو همه‌ماجرای دریک آن درمی‌یابد. لحظه‌یی بعد زنان بازمی‌گردند و دسته‌گل‌هائی به نامونا و او تاویو تقدیم می‌دارند. در این زمان ناگهان آندریکس به درون می‌آید و خبر می‌دهد که آدریانی بامدان خود در ساحل جزیره لنگر انداخته است.

او تاویو خودش را برای مبارزه آماده می‌سازد لکن نامونا از او تقاضا می‌کند به دنبالش بیاید و آنگاه به زنان دستور می‌دهد تا از صحنه خارج شوند.

چند لحظه بعد آدریانی وارد می‌شود و پس از اینکه چند تن از مردان خود را به نگهبانی می‌گمارد با سایر بیاران خود به تجسس می‌پردازد و آنگاه زنی پیش می‌آید و به رقص می‌پردازند و لحظه‌یی بعد چند زن دیگر نیز به او ملحق می‌شوند. نگهبانان که به وجود آمده‌اند اسلحه خود را کنار می‌گذارند و با زنان به رقص می‌پردازند. در اثنای رقص کیکزووس یکی از سر بازان به دختر کی‌سیاه به نام خائینرا دل می‌بازد و سایرین نیز در آغوش زنان دیگر هوش و حواس خود را از دست می‌دهند و آنگاه هر کدام از دزدان دریائی در یک لحظه متوجه می‌شوند که زنان سلاح‌های آنان را از چنگشان به در آورده و بر آنان غالب گشته‌اند.

آدریانی بازمی‌گردد و نامونا پیروزمندانه از موفقیت خود سخن می‌گوید لکن سر دسته دزدان دریائی که او تاویو را دستگیر ساخته است باز می‌گردد. نامونا از آدریانی تقاضا می‌کند که اسیر خود را رها سازد لکن او تقاضایش را رد می‌کند.

بعد نامونا به زنان فرمان می‌دهد که شراب بیاورند و از دزدان دریائی پذیرائی کنند و خود نیز به پذیرائی از آدریانی مشغول می‌شود و آنقدر به این شراب می‌نوشند که از شدت مستی حواس خود را از دست می‌دهند.

آنگاه نامو نا کنت او تاویو را از دست او آزاد می‌سازد و به اتفاق آندریکس پای به قایق می‌گذارند.

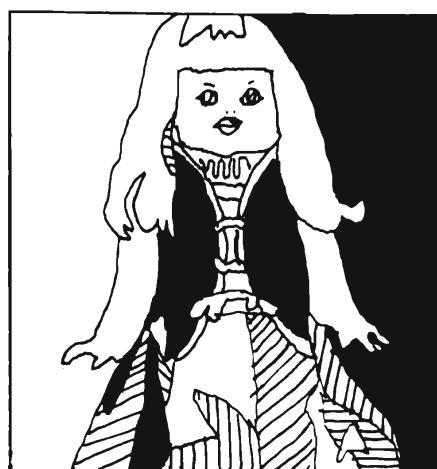
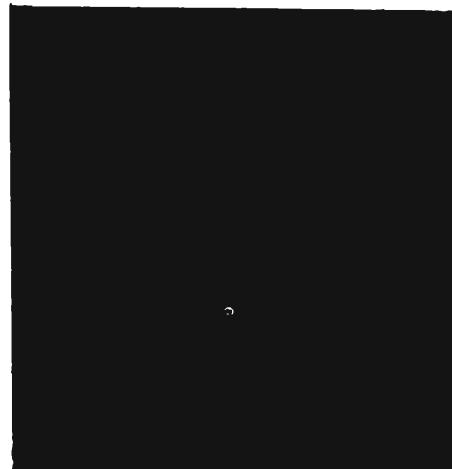
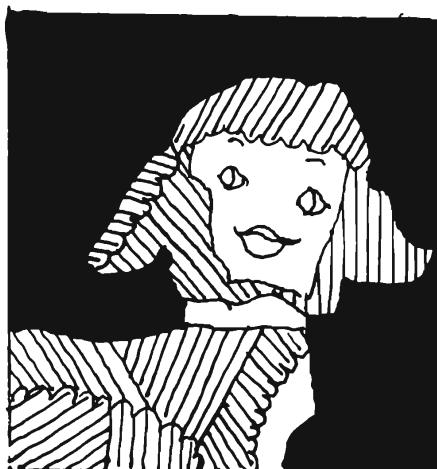
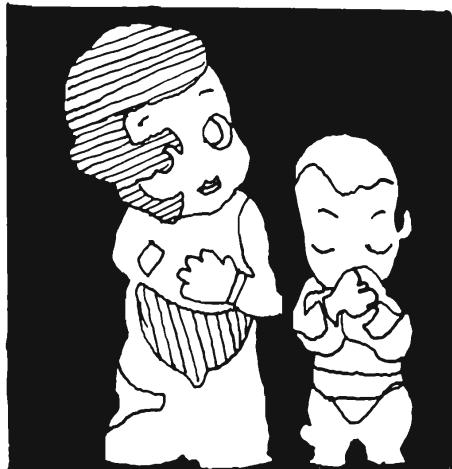
اما لحظه‌یی بعد آدریانی به فرار آنان پی می‌برد و با تپانچه خود او تاویو را هدف می‌گیرد لکن آندریکس با یک جهش خود را به آدریانی می‌رساند و باتندی خنجر خود را در قلب او فروبرده و آدریانی را از پای درمی‌آورد.

آنگاه دزدان دریائی از دیدن صحنهٔ مرگ ارباب خود دچار ترس و وحشت شدیدی می‌شوند و به کلبه‌های خود پناه می‌برند. در این زمان آندریکس پاروها را به دست می‌گیرد و قایق را در آب‌های دریا به پیش می‌راند و زنانی که در ساحل آنان را نظاره می‌کنند دست‌هایشان را به طرف عاشق و معشوق به حرکت در می‌آورند و بدین‌سان باله نامو نا پایان می‌گیرد.

عروشك‌ساز

(La Boutique Fantasque)

با له در يك پرده . وزيلك از (Rossini) تنظيم و
ارکستراسيون از او توري نور سپيکي (Ottorino Respicio)
كورو گرافی از لئونید ماسین (L. Massine) برای اولين
بار توسط گروه باله ديا گيلف روس در تآثر الحمرا
(Alhamra) لندن به معرض تماشا گذاشته شده است . اساس
دانستان باله عروشك‌ساز نيز مانند گوپه‌ليا براساس افسون و
فریبندگی عروشك‌هاي ماشيني است . دانستان ازيك مغازه بزرگ و
عجیب عروشك‌سازی در جنوب فرانسه آغاز می‌شود .
مردم از همه کشورهای جهان برای دیدن عروشك‌ها
و خالق معجزه‌گر آنها که در ساختن مخلوقات خود به راستی
توانائي شگرفی دارد ، به اين کارگاه می‌آيند و با حيرت از
مهارت استاد عروشك‌ساز سخن می‌گويند .
زمان . زمان ۱۸۶۰ است .



طرحی از باله عروسک ساز

هنگامی که پرده بالا می‌رود ، مغازه بزرگ عروسکساز که از پرتوى نارنجى رنگ خورشید روشن گشته کاملاً خالی است و کارگران برای صرف ناهار مغازه را تعطیل کرده و آن جا را ترک گفته‌اند . چند لحظه بعد عروسک ساز و دستیارش برای باز کردن مغازه و آغاز کار بدرون می‌آیند. هنگامی که آنها خودشان را برای آغاز کار آماده می‌کنند، ناگهان پسرک ژنده‌پوش و کثیفی با سرعت وارد مغازه می‌شود و می‌خواهد بندی را که از کلاه یکی از عروسکهای گران قیمت آویزان است سرقت کند . عروسک ساز و دستیارش که متوجه ماجرا شده‌اند به آن طرف روی می‌آورند و پسرک که راژش بر ملا شده هراسان و وحشت زده پای به گریز می‌گذارد . ولی هنگام فرار با یک پیردختر زشت روی انگلپسی و همراهش که او نیز به نوبه خود پیردختر دیگری است سینه به سینه تصادم می‌کند .

پیر دخترها برای دیدن بهترین عروسک‌های دنیا به آن مغازه آمده‌اند. وقتی مغازه‌دار عروسکان ماشینی را به آنان نشان می‌دهد زنها ازاو می‌خواهند که عرسکهای بیشتر و بهتری را به آنان نشان بدهد. ولی در همین زمان مشتریان پرسرو صدای دیگری، یعنی یکزن و مرد آمریکائی با دو فرزند خود به مغازه پامی گذارند.

تصادفاً زن و مرد آمریکائی پیر دخترهای انگلیسی را می‌شناسند و پس از رد و بدل کردن تعارفات معمولی، مرد آمریکائی به طرف مغازه‌دار روی می‌کند و با زبانی خوش ازاو می‌خواهد که عرسکهای خود را به آنها نشان بدهد.

غازه‌دار سری فرومی‌آورد و چاپلوسانه امر اورا اطاعت می‌کند. در همین زمان یک زوج عروسک که به شکل رقص و رقصه ایتالیایی در آمده و لباسهای بسیار جالب و زیبایی بر تن دارند، رقص کنان و چرخ زنان به درون مغازه می‌آیند و هنگامی که مشتریها باشوق و حیرت مشغله بازدید از عروسک‌ها هستند، رقص ایتالیائی و معشوق او با آهنگ یک دایره زنگی به رقص پرهیجان تارانتلا (Tarantella) مشغول می‌شوند و حرکات آنها لحظه به لحظه تندتر، گرم‌تر و نشاط‌انگیزتر می‌شود.

بعد به تدریج عروسک رقص و معشوقش از حرکت باز می‌ایستند و به روی زمین نقش می‌بنندند. بعد در روشنائی نیم رنگ روز رقص مازورکا (Mazurka) آغاز می‌شود و عروسک‌هادر نقش ملکه (کلوب‌ها) و (ملکه قلب‌ها) و (پادشاه الماس‌ها) و (پادشاه اسپانیا) هنرنمایی می‌کنند.

بعد از پایان این رقص، زن و مردی روسی و چهار فرزندشان که مثل سایرین طالب دیدار عروسک‌ها هستند، به مغازه پا می‌گذارند. ولی پیر دخترهای انگلیسی از دیدن آنها روترش می‌کنند و چون باعکس العمل شدید خانواده

روسی موافق می‌شوند با خشم و غصب مغازه را ترک می‌کنند و از آن جا خارج می‌شوند.

وبعد زوج بعدی عروسکان توسط عروسک ساز به معرض تماشا گذاشته شود. این زوج عبارت اند از یک آدم ژروتمند، یک خربزه فروش که نموداری از تضاد فقر و ثروت به شمار می‌روند. مرد ژروتمند متفکرانه از این سوی به آن سوی می‌رود و پیداست که در اندیشه‌ی عظیم غوطه می‌خورد. مرد خربزه فروش که نگران اوست قاشی از خربزه خود را به او تعارف می‌کند و سپس متواضعانه کفش‌هایش را پاک می‌کند. مشتریها که ناظر آن صحنه هستند، اعتراف می‌کنند که نمایش بزرگ و شگفت‌آوری را دیده‌اند و همین مسئله باعث می‌شود که رفتارشان نسبت به یکدیگر دوستانه‌تر شود و با شعف زیادتری به حرکات عروسکان نگاه کنند و لذت ببرند.

سپس پنج عروسک قزاق به رهبری یک فرمانده، رقص تنده بعدی را اجرا می‌کنند. بعد یک عروسک دختر که لباس زربفتی بر تن دارد به فرمانده ملحق می‌شود و با مهربانی او را می‌بوسد. سر بازان به آنها خیره می‌شوند ولی در بانهای عجیب مغازه عروسک فروشی که رفتاری خشن دارند، قزاق‌هارا از مغازه بیرون می‌کنند و آنگاه عروسکانی به شکل سگ‌های کوچک و پرم به روی پاهای عقبی خود به رقص می‌پردازنند و مهارت خود را عرضه می‌دارند. سگ ماده می‌کوشد تا توجه سگ نر را از راه جست و خیز به خود جلب کند. سگ نر هم که شیفته رقص سگ ماده شده است به جلو می‌رود و مشغول چرخیدن به دور او می‌شود و آنگاه رقص مهیج عاشقانه‌ی آغاز می‌شود. زن و مرد آمریکایی که از این نمایش عاشقانه به حیرت افتاده‌اند، جلوی چشمان کنچکاو فرزندان خود را می‌گیرند تا دیگر تماشاگر آن منظره نباشند. مغازه‌دار به مشتریان خود می‌گوید که

تا چند لحظه بعد زیباترین و جالب ترین عروسکهاش را خواهند دید. و این عروسک‌ها اجرا کنندگان رقص معروف کن کن (Can Can) هستند. عروسک‌هایی که در قالب دخترایتالیایی و معشوقش عرضه شده‌اند با چنان هیجانی به رقص می‌پردازند که اعجاب همه تماشاگران را برمی- انگیزند. به محض آنکه دختر عروسک به رقص کن کن می‌پردازد معشوقش که باشتیاق به او خیره شده است چنان به هیجان می‌آید که خود نیز به رقص می‌پردازد. رقص آن‌دو لحظه به لحظه، تندتر و داغ‌تر می‌شود و سرانجام به نقطه اوج می‌رسد. مشتری‌ها که تماشاگر این رقص داغ و شگرف شده‌اند تصمیم می‌گیرند آن‌دو عروسک را از عروسک‌ساز بخرند.

بچه‌های آمریکائی، عروسک‌های مرد را بیشتر دوست می‌دارند و بچه‌های روسی عروسک‌های دختر را ترجیح می‌دهند. و بهمین مناسبت بین آنها بحث تندی در می‌گیرد که منجر به قال و مقال فراوان می‌شود. پدران کودکان با عروسک‌ساز وارد مذاکره می‌شوند تا قیمت عروسک‌ها را پرداخته و آنها را خریداری کنند. و هنگامی که از مغازه بیرون می‌روند به صاحب مغازه می‌گویند که فرد اصبح برای بردن عروسک‌ها خواهند آمد.

اکنون شب فرا رسیده است. عروسک ساز و دستیارش به مجرد فرارسیدن غروب آفتاب در مغازه را می‌بندند و می‌روند. عروسک‌ها که در مغازه تنها مانده‌اند در تاریکی غلیظ شب از جعبه‌های خود بیرون می‌آیند و با شادی و سرور به آزادی به رقص می‌پردازند. لکن با وجود آنکه لبه‌ای آنها خندان است، در دلها یشان غم و اندوه موج می‌زند. زیرا دو عروسکی که رقص کن کن می‌دانند، فردا صبح از آن‌ها جدا خواهند شد.

در این هنگام عروسک‌های عاشق و معشوق برای آخرین بار با هم به رقص می‌پردازند و عروسک‌کان دیگر نیز به دور آنها به رقص در می‌آیند

وبه این ترتیب با حرکات دست و پا عشق سوزان خود را به یکدیگر نشان می‌دهند. و عروسکان نیز با حرکاتی تند شادی و اندوه توأم خود را به تماشاچیان عرضه می‌کنند و این رقص تا سحرگاه ادامه پیدا می‌کند. هنگامی که صبح فرا می‌رسد و در مغازه دوباره باز می‌شود همه چیز درست مانند شب گذشته به نظر می‌آید. لیکن وقتی آمریکائی‌ها برای بردن عروسکهایی که خریده‌اند باز می‌گردند متوجه می‌شوند آن دو عروسکی که مجری رقص کن‌کن بودند، از جعبه‌های خود گریخته و ناپدید شده‌اند.

بچه‌های آن دو خانواده به مجرد آگاهی از ناپدید شدن عروسک‌ها گریه را سر می‌دهند و پدرها با خشم و غضب عروسک‌ساز را مورد سرزنش قرار می‌دهند و مادرها نیز آزرده خاطر می‌گردند و سرانجام دسته جمعی عروسک‌ساز و دستیارش را به کتک می‌گیرند و همه اثاث مغازه را برای یافتن آن دو عروسک فراری درهم می‌ریزنند و در آخرین لحظه هنگامی که مغازه درشرف انهدام و نابودی است، آن دو عروسک به کملک عروسک‌ساز می‌آیند و برای نجات خالق خود در صحنه آشکار می‌شوند. آنگاه عروسک‌های سگ به مادرها حمله می‌برند و سایر عروسک‌ها هم شوهر و فرزندان آنها را به کتک می‌گیرند و سرانجام همه مشتری‌ها توسط عروسکان قزاق از مغازه بیرون رانده می‌شوند.

اکنون دو خانواده امریکایی وروسی که از آن ماجرا متوجه هستند از پشت شیشه مغازه به داخل نگاه می‌کنند و می‌بینند که همگی عروسک‌ها دسته جمعی با هم به رقص پرداخته و با شادی و شعف آزادی خود را جشن گرفته‌اند. عروسک‌ساز و آن دو عروسک مجری رقص کن‌کن دست یکدیگر را با شادی می‌شارند و تبسم کنان در مقابل هم می‌اپستند. عروسکان دیگر نیز که از دیدن عاشق و معشوق در کنار هم شاد و مسرور به نظر می‌آیند لبخند زنان به آن صحنه خیره می‌شوند.

فهرست قسمتی از کتب مؤسسه انتشارات امیر کبیر

ترجمه : حسن شهباز	افسانه‌های اپرا
ترجمه : محمود تقضی	زندگانی بتھوون
ترجمه : تقی تقضی	زندگانی شوپن (نوازندۀ شاعر)
شورزندگی (زندگانی و نسان و انگوک) ترجمه : محمدعلی اسلامی	ترجمه : محمدعلی اسلامی
رنج و سرمستی (زندگانی میکل آنژ) ترجمه : پرویز داریوش	رنج و سرمستی
ترجمه : کاوه دهگان	هدرچیست
ترجمه : حسن شهباز	آثار جاویدان ادبیات جهان
۱. رهسپر	نقاشی نوین (دو جلد)
ترجمه : احمد مرعشی	گلسرخ و شمشیر
ترجمه : حسن شهباز	بر باد رفته







مُوْسِيْقَى و اشْعَارَاتِ امِيرِ كَبِير